

فصلنامه زنان شماره ۶۳، آبان ۱۴۰۳

QUARTERLY JOURNAL NO 63, November 2024

فصلنامه
زنان

«اخراج افغانستانی‌ها مطالبه ملی» نیست،
بلکه مطالبه فاشیستی و برادرستانه
رژیم جمهوری اسلامی، سلطنت طلبان
و سایر راست‌های افراطی است!

همکاری شما: نشریه را پر بارتر خواهد کرد.

برای هشت مارس

خبر، مقاله، شعر، عکس، طرح، داستان و ترجمه بفرستید!

لطفاً نوشته‌های خود را در صورت امکان با برنامه
Word فارسی تایپ کنید و مطالب را برای مان بفرستید!

نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را در مورد نشریه هشت مارس
برای ما ارسال نمایید.

بی شک همکاری شما
در این زمینه‌ها به ارتقای سطح نشریه کمک خواهد کرد.

ایمیل ما:

zanane8mars@yahoo.com

مسئولیت هر یک از مقالات در نشریه هشت مارس به عهده‌ی نویسنده‌گان آن است.

شما می‌توانید:

حول نشریه «هشت مارس» محافل مطالعاتی سازمان دهید.

نظرات خود و دیگران را در مورد مطالب نشریه بفرستید.

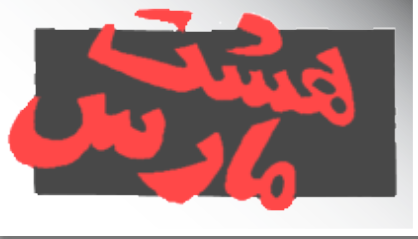
هر کجای جهان که هستید، گزارشگر نشریه شوید.

اخبار و گزارشات مربوط به وضعیت و مبارزات را برای نشریه ارسال دارید.

رنجی که هر زنی از پدر/ مردسالاری برده را حکایت کنید.

با ارسال:

مقاله، ترجمه مطالب، شعر، نقد فیلم و کتاب، عکس، طرح و کاربکاتور
ما را در افشای کلیه اشکال ستم جنسیتی و ارتقا آگاهی زنان یاری دهید.



شماره ۶۳ - نوامبر ۲۰۲۴ / آبان ۱۴۰۳

فهرست مطالب

سرسخن:

فروغ آزادمنش	طالبان زنستیز و دشمنی با زنان	۴
اخگر فرزانه	زنان خانه دار و کار خانگی	۷
سائمه سلطانی	نگاهی به ستم بر زنان گروه‌های غیر و اقلیت‌ها در ایران و افغانستان	۱۱
گلرخ ایرایی	نبرد ما در جبهه‌ی مردمی و در برابر حاکمان و اقتدارطلبان است	۱۵
گیتی یکتا	درد و رنج کارگران زن افغان در ایران	۱۹
عاطفه رنگریز	ما از فلسطین آموختیم، که مقاومت زندگی ست	۲۱
محمود درویش	شعر: بر این زمین چیزی هست که ارزش زیستن داشته باشد	۲۵
شعله	به مردم ایران	۲۶
	واکنش سائمه سلطانی در برابر شی‌انگاری زنان توسط فرهاد دریا	۲۷
نسترن قهرمانی	ترجمه بخش دوازدهم: از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی	۲۹
	گزارش فعالیت‌ها	۳۱
	بیانیه‌ها	۳۴
		۴۰

سردبیر نشریه

لیلا پرنیان

طراحی جلد و صفحه بندی

فریدا فراز

جنگ

علیه زنان

بیش از یک سال است که از نسل کشی فلسطینی‌ها توسط استعمارگران فاشیست اسرائیلی می‌گذرد. دامنه جنگ ارتجاعی به لبنان هم رسیده و قتل عام مردم لبنان نیز در جریان است. حمله‌های موشکی جمهوری اسلامی به اسرائیل و حملات تلافی جویانه اسرائیل به پایگاه‌های نظامی جمهوری اسلامی، تبلوری از تضادهای امپریالیست‌های روس و آمریکا است که توسط نمایندگان منطقه‌ای شان، رژیم جمهوری اسلامی و اسرائیل پیش می‌رود.

روشن است که در نسل کشی فلسطینی‌ها، به هیچ کس رحم نشده است، اما طبق داده‌های گوناگون حتی از نهادهای امپریالیستی هم چون سازمان ملل، هیچ مکان امنی برای زنان در غزه وجود ندارد. این جنگ به شیوه بی‌سابقه‌ای زنان را هدف قرار داده، آنان را می‌کشد و زخمی می‌کند. بر طبق آمارها، روزانه دول اسرائیل/آمریکا بطور متوسط بین ۶۳ تا ۶۵ زن را به قتل می‌رسانند. بر اساس گزارش کارشناسان سازمان ملل، تعدادی از زنان، نوجوانان و کودکان دختر در غزه توسط سربازان اسرائیلی اعدام شده‌اند. در این گزارش هم چنین آمده است که موارد متعددی از هدف گیری عمدی و کشتار غیر قانونی زنان و کودکان فلسطینی در حال فرار، توسط ارتش اسرائیل انجام شده است. در عین حال، بیش از یک میلیون زن و دختر بچه آواره و سرگردان بدون سر پناه، غذا و آب، بیشترین بار خشونت وحشیانه و سازمان یافته جنگ ارتجاعی را بدوش می‌کشند.

این کاملاً محرز است که زن ستیزی و نژاد پرستی از پایه‌های مهم و اصلی سیستم سرمایه داری اشغالگران اسرائیلی است. هدف اسرائیل این است که بتواند با قتل عام مردم، فلسطین را تماماً اشغال نماید و

در طی بیش از هفت دهه و بویژه در یک سال گذشته، دولت سرمایه داری اسرائیل، فاشیستی‌ترین اعمال بر علیه مردم فلسطین را بکار بسته است. نتیجه این اعمال فاشیستی تا کنون به قتل عام ۴۳ هزار نفر از مردم فلسطین، زخمی شدن بیش از ۱۰۰ هزار نفر و نبود هیچ امکان پزشکی برای درمان آنان، سرگردانی میلیونی مردم، به تلی از خاک مبدل شدن غزه هم چنین در هفته‌های اخیر در لبنان، تخریب مناطق مسکونی وسیع، کشته شدن بیش از ۲۰۰۰ نفر و آوارگی میلیونی مردم؛ انجامیده است. قلدری‌های اشغالگران اسرائیلی که به هیچ جنیده‌ای در غزه رحم نمی‌کنند، در حقیقت قلدری بزرگ‌ترین جنایتکار جهان، یعنی امپریالیسم آمریکا است که می‌خواهد از طریق نسل کشی فلسطینی‌ها توسط پادگان نظامی‌اش اسرائیل و همکاری امپریالیست‌های اروپایی، «نظم نوین» خود را سازمان دهند و در مقابله با امپریالیست‌های روس و چین، «چهره خاورمیانه» را در خدمت به استراتژی جهانی خود تغییر دهند. با این هدف، امپریالیست‌های آمریکایی علاوه بر کمک‌های نجومی مالی و تسلیحات پیشرفته، ۷۰ هزار تن بمب از ۹۰ هزار بمبی که بر سر مردم فلسطین ریخته شده است را در اختیار نژاد پرستان استعمارگرا اسرائیلی قرار داده است.

باقیمانده سرزمین‌شان را غصب و شهرک‌سازی کند. بکار برد حداکثر توان نظامی توسط صهیونیست‌ها/امپریالیست‌ها برای بدست آوردن این هدف است. اما عملی شدن این هدف بدون قتل عام زنان و کودکان امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل در میان خیل عظیم کشته شده‌ها بیشترین آمار مربوط به زنان و کودکان است.

هیچ نوشته‌ای نمی‌تواند جنایاتی که اشغالگران اسرائیلی بر مردم بویژه زنان و کودکان روا داشته است را توصیف کند. تحقیقات نشان می‌دهد که در اکثر جنگ‌های ارتجاعی و زد و خورد‌های شبه نظامیان، زنان و کودکان قربانیان اصلی هستند. در شرایط کنونی، این واقعیت خود را بطور متمرکز در مورد موقعیت زنان فلسطینی نشان می‌دهد. یک سوم کشته شدگان فلسطینی‌ها را زنان و کودکان دختر تشکیل می‌دهند. آن دسته از زنان و کودکان دختر که تا کنون از نسل کشی جان سالم به در برده اند، با ترکیبی مرگبار از آوارگی، بی‌خانمانی، بیماری‌های عفونی، کم‌آبی و گرسنگی ساخته دست دولت مردسالار و نژاد پرست اسرائیل به رهبری نتانیاهوی جنایتکار، دست و پنجه نرم می‌کنند.

با جرئت می‌توان بیان کرد که جنگ علیه زنان و کودکان، از اهداف مرکزی برای تحقق نسل کشی و نابودسازی ریشه‌ای ملت فلسطین، توسط اسرائیل است.

در میان صدها هزار زن آواره در غزه، ۵۰ هزار زن باردار در موقعیت ریسک بالا قرار دارند. به خاطر ممنوع کردن کمک‌های داروئی، بمب باران بیمارستان‌ها و مراکز کمک‌رسانی به زخمی‌ها، هیچ گونه وسایل بهداشتی، داروهای مسکن، دکتر و پرستار برای ۱۸۰ نفر زنی که روزانه در غزه زایمان می‌کنند، وجود ندارد. به همین دلیل هزاران زن در بین خیل عظیم آوارگان، مجبور شده‌اند که در خانه‌های ویران شده و در جاده‌ها و اماکنی غیر بهداشتی که خطر ابتلا به عفونت‌ها را برای مادران صد چندان می‌کند، زایمان کنند.

هزاران نفر مادران شیرده و ده‌ها هزار زن باردار، از آب تمیز و غذا محروم اند. تحت تاثیر شرایط و اوضاع جنگی و فشارهای غیر قابل توصیف، مرده زائی و سقط جنین افزایش بی‌سابقه‌ای یافته است و قابل مقایسه با قبل از نسل کشی نیست. با در نظر گرفتن این که مادرانی که مرده‌زایی و یا سقط جنین می‌کنند، از مراقبت‌های پزشکی و حتی از داشتن اولیه‌ترین نیازها هم چون نوار بهداشتی به خاطر خون ریزی، محروم اند. نبود همین نیاز اولیه برای دوران پررود صدها هزار زن و نوجوان دختر باعث شده است که آنان از پارچه‌های

غیر بهداشتی استفاده نمایند و همین موضوع به عفونت‌های گوناگون در بین آنان دامن زده است. با در نظر داشتن این موضوع که اکثریت زنان آواره از حمام و توالت محروم هستند و در اردوگاه‌ها هم برای هر ۲۰۰۰ نفر یک دوش حمام و برای هر ۵۰۰ نفر یک توالت موجود است. علاوه بر همه این ستم‌های آشکار بر زنان، نوجوانان و کودکان دختر، آنان تلاش می‌کنند که با غم و اندوه و آسیب‌های عمیق خود با از دست دادن فرزندان، همسران، والدین، بستگان، خانه‌ها و... کنار بیایند و در برابر این شرایط دهشناک مقاومت کنند.

مقاومت در میان ستم‌دیدگان بویژه زنان فلسطینی ستودنی است. این مقاومت‌ها ریشه تاریخی دارد که آنان نسل به نسل از دوران اشغال فلسطین از سال‌های ۱۹۴۸ که مردم را از شهرها و روستاهای خود برای تاسیس دولت اشغالگر اسرائیل راندند از خود نشان دادند. هفت دهه مقاومت، نقش مهمی در تقویت اراده آنان برای مقاومت امروزی‌شان دارد. همواره مقاومت مردم فلسطین در برابر صهیونیست‌ها برای همه مبارزین و انقلابیون در سراسر جهان الهام بخش بوده است.

این هم واقعیتی انکارناپذیر است که موضوع مبارزه مداوم و بدون وقفه با ستم بر زن در فلسطین را نمی‌توان موضوعی جدا از جنبش‌هایی ملی دانست. این مبارزه از یک طرف به سازماندهی توده‌های زنان کمک می‌کند و از طرف دیگر تفکرات پدر/مردسالارانه حماس و همه گروه‌های زنتیست‌های اسلامی و رخنه آن در جامعه را به چالش می‌کشد. تا زمانی که زنجیر اسارت بر دست و پای زنان بسته باشد، رهایی ملی با هر شکل از مقاومت و مبارزه و با هر فداکاری حاصل نخواهد شد. این موضوع مهم را هم باید در نظر گرفت که زنجیر استعمار و استثمار، با زنجیر ستم بر زن، ستم بر کوییرها و سایر اشکال ستم جنسیتی است که کامل شده و رهایی توده‌های ستم‌دیده زنان و کل مردم فلسطین از بنیادگرایان اسلامی و همه مرتجعین داخلی و فاشیست‌های اسرائیلی، با در هم شکستن کل زنجیر ستم و استثمار و استعمار که ستم بر زن و ستم بر کوییرها نیز یکی از حلقه‌های مهم آن است، بدست خواهد آمد.

در یک سال گذشته، سلاخی فلسطینی‌ها از زمین و هوا و آتش زدن زنده زنده آنان و تبدیل کردن غزه به تلی از خاک، به درجاتی ماهیت و کارکرد امپریالیست‌های آمریکایی و پادگان نظامی‌اش اسرائیل و دول امپریالیستی اروپایی را در نزد بسیاری از مردم جهان بویژه در میان خیل عظیمی از مردم در آمریکا و اروپا روشن ساخته است. به درجاتی توهم نسبت به «قوانین بین‌المللی»، «حقوق بشر»، «دمکراسی»

«آزادی بیان» و... که سال‌ها امپریالیست‌ها مدعی آن بودند را فرو ریخته است. مردم نه تنها در خاورمیانه بلکه در آمریکا، اروپا و سراسر جهان بازتاب چرک و خون، جنایت و قساوت وصف ناپذیر سیستم امپریالیستی حاکم بر جهان را در نسل کشی فلسطینی‌ها دیدند. همین امر به تضاد توده‌های مردم با امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی عمق بخشیده و به بیداری بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم جهان کمک نموده است.

اما در ایران سکوت آزار دهنده بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم در برابر نسل کشی فلسطینی‌ها، چه آگاهانه و چه نا آگاهانه، زمینه‌های مناسب‌تری را برای تبلیغات جریانات راست افراطی مهیا کرده است. این زمینه مناسب به سلطنت طلب‌ها به سرکردگی رضا پهلوی، فمینیست‌های امپریالیستی هم چون مسیح‌علینژاد و سایر نیروهای راست، این امکان را داده است که تحت نام این که «جمهوری اسلامی از فلسطین حمایت می‌کند» تفکر مسموم و ارتجاعی خود مبنی بر «دشمن دشمن من دوست من است» را پیش گذارند و به حول آن به تبلیغات گسترده بپردازند. هر قدر این تفکر که «اسرائیل، دشمن جمهوری اسلامی، دوست ما است» در بین مردم پخش شود، اوضاع برای این دارودسته مهیاتر می‌شود تا بر بستر آن بتوانند عجز و لابه و تقاضای بی‌وقفه‌شان از آمریکا/اسرائیل برای حمله نظامی به ایران و رژیم پنج را در نزد توده‌ها مقبول جلوه دهند و شرایط را برای به قدرت رساندن خود بر پایه قتل عام مردم، آماده کنند.

در مقابل این دارودسته خود فروخته و بر پایه واقعیت‌ها باید به اشکال گوناگون به مردم توضیح داده شود که رژیم جمهوری اسلامی هرگز مدافع ستمدیدگان فلسطین نبوده و نیست. جمهوری اسلامی و حمایت آشکار و پنهان‌اش از حماس، حزب الله و سایر نیروهای اسلامی مرتجع در غزه، لبنان و...؛ هیچ ربطی به مردم و منافع آنان در فلسطین، لبنان، عراق و سوریه ندارد. این حمایت‌ها در راستای اهداف و منافع جمهوری اسلامی در منطقه و برای کسب موقعیت بالاتر و از این طریق گرفتن امتیازات بیشتر از امپریالیست‌ها صورت می‌گیرد.

به همان ترتیب مخالفت اشغالگران اسرائیلی با رژیم جمهوری اسلامی، به هیچ وجه به این معنی نیست که اینان در کنار مردم قرار دارند. تضاد بین اسرائیل و جمهوری اسلامی، تضاد بین مرتجعین برای منافع و اهداف ستم‌گرانه، استثمارگرانه و استعمارگرانه‌شان است.

بار دیگر، شرایط حساس و بس خطرناک کنونی این وظیفه را در برابر

همه از جمله فعالین و تشکلات رادیکال و مبارز زنان قرار می‌دهد که بتوانند ماهیت و کارکرد استعمار، ستم و استثمار سیستم امپریالیستی و اسرائیل اشغالگر را افشا نموده تا بر پایه آن تفکر درست و اصولی در میان مردم فراگیر شود. تفکری که بتواند به این واقعیت مسلح شود که با وجود سیطره سیستم امپریالیستی بر جهان، سرنوشت همه مردم جهان بهم گره خورده است.

در همین یک سال گذشته روشن‌تر از قبل عیان شد که در این نسل کشی همان گونه که همه مرتجعین در کنار یکدیگر قرار دارند، میلیون‌ها نفر از مردم جهان نیز در کنار مردم فلسطین ایستاده‌اند و علیه سیاست‌های استعماری امپریالیست‌های آمریکایی، اروپایی، صهیونیست‌ها و همه مرتجعین به اشکال گوناگون در خیابان، دانشگاه و مدرسه، در سخنرانی‌ها، در عرصه‌های مختلف هنری و...؛ مبارزه می‌کنند و هر روز این صف مبارزاتی در حال گسترش است.

بجاست که مردم ستمدیده ایران نیز به خیل عظیم مبارزاتی در همبستگی با مردم فلسطین پیوندند. باید در نظر گرفت که اگر بخش بزرگی از مردم به این واقعیت دست پیدا کنند که با مردم فلسطین هم سرنوشت هستند، به آنان کمک بزرگی خواهد کرد که در مبارزه انقلابی خود، صف دوست را از صف دشمن تفکیک کنند. با این سمت‌گیری درست و جهت دار است که می‌توانند در پیمودن مسیر مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم جمهوری اسلامی و قطع دست کلیه امپریالیست‌های شرق و غرب، گام‌های موثر بردارند.

در آخر روی سخن با زنان* بویژه زنان پیشرویی است که در مبارزات گوناگون و به طور خاص در خیزش ژینا نقش پیشتازی را بر عهده داشتند، این است که همبستگی با زنان و مردم فلسطین را جزئی جدا ناپذیر از مبارزه خود علیه ستم جنسی/جنسیتی و سایر ستم‌های وارده بر اقشار و طبقات دیگر جامعه بدانند. ایستادن در کنار زنان و بطور کلی مردم ستمدیده فلسطین با آگاهی انقلابی، به رزفای مبارزاتی علیه حجاب اجباری و رژیم جمهوری اسلامی می‌افزاید و به گسترش صف مبارزین در ایران و منطقه یاری می‌رساند. هر قدر صف مبارزه زنان همراه با آگاهی انقلابی در ایران و منطقه گسترش یابد، بنیادگرایان مذهبی و قدرت‌های امپریالیستی و اهداف‌شان تضعیف خواهد شد و شرایط برای طی کردن مسیر انقلاب واقعی هموارتر خواهد شد. ■

آزار جنسی و تجاوز

به زنان زندانی سیاسی در زندان های طالبان

فروغ آزاد منش

زهرا و آمنه دو نمونه از زنانی هستند که به دلیل گردن نگذاشتن به حجاب اجباری و قوانین اسلامی طالبانی مورد آزار جنسی قرار گرفته اند.

پا بپای قتل های «ناموسی»، ازدواج های اجباری، افزایش خشونت های خانگی، بی کاری اجباری برای زنان... سرکوب و دستگیری زنانی که به اشکال گوناگون دست به مبارزه زدند، یکی از وظایف اصلی طالبان در این سه سال بوده است. طالبان در سه سال گذشته برای مقابله با زنان و مبارزاتشان احکام پشت احکام صادر کرد و در «قانون امر به معروف و نهی از منکر» شان حتی صدا و صورت زن را عورت نامید و اعلام کرد که این عورت باید در خانه بماند.

اما زنان به هیچ صورتی دست از مبارزه برنداشته اند و در طول همین سه سال با تمام سرکوب ها، آزار جنسی و تجاوز، لت و کوب در سرکها و... به شکل های مختلف مبارزه کرده اند و حتی تعدادی از زنان با وجود غلبه فرهنگ پدرسالارانه و سنت های بغایت عقب مانده و ضد زن در خانه و خانواده پرده از جنایات و شکنجه های طالبان در زندان ها و تجاوز و آزار جنسی بر آنان برداشته اند.

گروه طالبان که حتی صدا و صورت زنان را عورت اعلان کرده اند، خود در زندان های شان زنان را مورد آزارهای جنسی و تجاوز قرار می دهند و همچنان از بدن لخت زنان زندانی با مایل ها و کامره فلم برداری می کنند تا از آن به عنوان آله فشار بر زنان برای ادامه ندادن به اعتراضات علیه آن ها استفاده کنند. چنانچه ما می دانیم که در یک جامعه عقب مانده، مردسالار بسته و سنتی مانند افغانستان اعتراض و برآمدن زنان در خیابان ها برای خانواده گران و سنگین است. اما زندانی شدن آن ها و نگهداشته شدن آن ها به دست مردان طالب برای چند شبانه روز بدترین «ننگ» است برای خانواده چی برسد به درز ویدیوهای برهنه و خبر مورد تجاوز قرار گرفتن آن ها در زندان.

سمیه مادر زهرا دختر نوجوانی که بخاطر «بدحجابی» در دسامبر ۲۰۲۳ دستگیر و دو هفته در زندان طالبان در کابل بود، می گوید: وقتی زهرا به خانه بازگشت دیگر آن دختری نبود که دو هفته پیش از خانه بیرون رفته بود. من جرات پرسیدن این که چه اتفاقی افتاده را نداشتم. زهرا نه غذا خورد و نه حرف زد. نیمه های شب از خواب بیدار شدم و متوجه شدم زهرا آن جا نیست. شوهرم را بیدار کردم و در تمام اتاق ها شروع به جست و جوی او کردیم... همسرم جسد او را پیدا کرد. زهرا خود را حلق آویز کرده بود.

آمنه ۲۲ ساله محصل رشته طب بعد از گذراندن سه شب در زندان های طالبان در جنوری ۲۰۲۴ می گوید: مرد مسنی از من بازجویی می کرد و در مورد قاعدگی و این که آیا ازدواج کردم یا خیر، پرس و جو کرد. به پای آن مرد مسن افتادم و به او التماس کردم که لطفا من را بکش، اما آزارم نده. در مقابل حرف من، آن مرد مسن طالبانی گفت: چون تو می خواهی بمیری، تو را می کشم اما قبل از آن، بان با تو خوش بگذارنیم. سپس شروع به دست زدن به اندام های من کرد. هر دختری که به آن اتاق بازجویی آورده شد و با آن مرد تنها ماند، همین اتفاق برایش افتاد.

آمنه در ادامه می گوید: در حال حاضر، شب ها نمی توانم بخوابم، خیلی می ترسم و هر بار که طالبان را می بینم، از حال می روم. من دو بار کوشش کردم خود را بکشم. یک بار تمام دواهای مادرم را خوردم، اما خانواده ام مرا به شفاخانه بردند. هر وقت یادم می آید که آن ها مرا لمس کردند، دیگر طاقت زندگی را ندارم.



اگرچه تجاوز جنسی یکی از بدترین شکنجه‌ها و فشار روحی علیه هر انسان است اما برای زنان افغانستان نه تنها فقط خود عمل تجاوز از نگاه روحی، روانی و جسمی بدترین شکنجه است بلکه تبعات اجتماعی خیلی بدی نیز در پی دارد که بسیاری از آنان را در موقعیتی قرار می‌دهد که به زندگی خود پایان دهند. ما شاهد خودکشی زنان جوان بعد از رهایی از زندان طالبان بارها بوده و هستیم. یکی از آن‌ها طاهره زن جوانی ۱۹ ساله در ولایت بامیان بود که بعد آزاد شدن از زندان طالب بخاطر تجاوزات جنسی این گروه دست به خودکشی زد. خودکشی طاهره ۱۹ ساله بعد از رها شدن از زندان طالب نه قضیه اول است و نه هم اخیر خواهد بود. قبلا نیز زن جوانی در ولایت دایکندی بعد از آزاد شدن از زندان طالبان خودکشی کرده بود و هم چنان چندین زن دیگر در دشت برچی کابل و سایر ولایت‌های کابل بعد از رهایی از زندان طالبان یا خودکشی کردند و یا هم به نام مشکلات فAMILI خاموشانه به قتل رسانده شدند.

پذیرش یک زن تمکین کردن، برده خانگی بودن و سر به راه بودن است، زنان معترض و مبارز مخصوصا زنانی که زندانی می‌شوند، اصلا قابل پذیرش نیستند و همواره مورد تحقیر و توهین اطرافیان و تهدید و خشونت قرار می‌گیرند. بعنوان مثال می‌توان به تحقیر و توهین زمینیه پریانی و حتی پدر او به عنوان مرد خانواده (مردان خانواده به عنوان صاحب اصلی زن موظف به کنترل زن اند) توسط مردان افغانستان اشاره کرد. زمینیه پریانی با فرستادن یک ویدیو به رسانه‌ها در ماه جولای ۲۰۲۴ خطاب به مردان افغانستان گفت که بجای فرستادن پیام‌های تحقیر و توهین آمیز به من و پدرم بهتر است که علیه طالبان که همه روزه زنان تان را زندانی و مورد تجاوز قرار می‌دهند، مبارزه کنید. او در ویدیویی که آن را به رسانه‌ها ارسال کرده بود به تجاوز و ویدیو گرفتن از بدن برهنه‌اش و سایر زندانیان زن توسط گروه طالبان در زندان افشاگری می‌کند.

گرفتن عکس و ویدیو توسط طالبان از زنان زندانی سیاسی گواهی است بر این حقیقت که تا چه اندازه زنان به جای حمایت خانواده مورد توهین و تحقیر و ترور قرار می‌گیرند، بویژه توسط مردان خانواده که به سنت‌های عقب مانده و ضد زن باور دارند و خود را مالک و ارباب زنان می‌دانند. حال بر پایه حاکمیت پدرسالاری در فکر و عمل مردان خانواده، اگر عکس و ویدیو و برهنه کردن زنان توسط شکنجه‌گران طالبان بر ملا شود، چه قیامتی علیه آنان بر پا خواهد شد. نه تنها مردان خانواده بلکه ایل و تبار نیز بر سر زنان خواهند افتاد و این «لکه ننگ» را با قتل آنان پاک خواهند کرد.

طالبان به عنوان یک گروه متحجر، عقب مانده و زنستیز بر این امر کاملا واقف هستند که با آزار جنسی و تجاوز بر علاوه قتل و ترور چگونه می‌توانند مردان خانواده را در سرکوب وحشیانه زنان با خود همراه کنند.

روزنامه گاردین در انگلستان نیز در ماه جنوری ۲۰۲۴ در گزارشی نوشت به شواهدی دست یافته که نشان می‌دهد که در زندان طالبان به یکی از فعالان زن به صورت گروهی تجاوز جنسی شده است. در گزارشی که توسط گاردین و رسانه رخشانه تهیه و منتشر شد آمده است که این دو رسانه ویدیو شکنجه و تجاوز گروهی را مشاهده کرده اند. بر اساس این گزارش، ویدیو این تجاوز گروهی و شکنجه را خود طالبان پس از آزادی برای این زن زندانی فرستاده‌اند تا تهدیدی باشد برای صحبت و افشا نکردن شکنجه و تجاوزات جنسی این زن‌ها در زندان. طالبان این زن را تهدید کرده‌اند که اگر علیه آنان با رسانه‌ها و مردم صحبت بکند و در صورت صحبت در مورد شکنجه‌های این گروه در زندان ویدیو را به همه خواهند فرستاد.

همان گونه که اشاره شد، زنان مخصوصا زنان معترض افغانستان که توسط طالبان زندانی شده و می‌شوند، بر علاوه شکنجه‌های روحی، روانی، جنسی و تجاوزات جنسی در زندان، بعد از آزادی از زندان در جامعه مردسالار و عقب مانده نیز مورد خشونت و تحقیرهای لفظی و رفتاری قرار می‌گیرند. زنان رها شده از زندان در افغانستان، دیگر نمی‌توانند جایگاه و موقعیت قبلی به عنوان یک انسان را در اجتماع داشته باشند. اکثرا بخاطر دیدهای تحقیرآمیز منزوی می‌شوند و در یک جامعه سنتی مانند افغانستان که معیار

اما طالبان در شکنجه دادن زنان با آزار جنسی و تجاوز اهداف گوناگونی را در سر می‌پروراند:

۱. انتقام گیری از زنان به عنوان یگانه گروه معترض و مبارز:

این واقعیتی است که زخم عمیقی توسط زنان با اشکال گوناگون اعتراضاتشان در طول این سه سال به پیکر گروه طالبان وارد شده است. برای گروه‌های زن ستیز و عقب مانده‌ای هم چون طالبان که زنان را ضعیف و ناقص العقل و فقط برای خانه داری و بچه داری و سرویس جنسی دهی به مردان می‌دانند، وقتی با اعتراضات متواتر و جدی زنان رژیم‌شان به چالش کشیده می‌شود، غیر قابل تحمل است. طالبان برای مقابله با مبارزات زنان از هیچ سرکوب و شکنجه‌ای دریغ نمی‌کند.

طالبان زنان و مبارزاتشان را یکی از دلایل مهم در عدم به رسمیت شناخته شدن آنان در سطح جهانی می‌داند و به همین دلیل سرکوب زنان و خانه‌نشین کردن آنان از الویت برای‌شان برخوردار است. این حقیقتی است که زنان به عنوان یگانه گروهی معترض در این سه سال با طالبان تا به دندان مسلح با دست‌های خالی ولی با عزم مبارزاتی مبارزه کرده‌اند و این خود شکست بزرگی برای طالبان بوده است و به همین اساس هم هر روز هارتر از روز قبل شده است. در نتیجه مبارزات زنان و خاموش نشدن آن است که از زنانی که بازداشت می‌کند و به زندان‌های مخوف می‌اندازد با انواع شکنجه‌ها و آزار جنسی و تجاوز از آنان انتقام می‌گیرد.

همانطوری که در بالا هم ذکر شد، در تازه‌ترین قانون توشیح شده امر به معروف و نهی از منکر این گروه تمام سعی و تلاش‌شان را کرده‌اند که هر نوع حضور زنان را در اجتماع جرم قلمداد کرده و برایش مجازات تعیین کنند، تا بتوانند هم توسط عساکر برگزیده و غیر مسلح‌شان در خانواده مانع هر نوع حضور و فعالیت زنان در اجتماع گردند و هم در اجتماع توسط عساکر مسلح‌شان زنان را به جرم ارتکاب جرم تعریف شده‌شان بازداشت و شکنجه کنند.

۲. سرکوب و شکست دادن روحیه مبارزاتی زنان:

آزار جنسی و تجاوز بر زندانیان سیاسی زن یکی از شیوه‌های شکنجه گران برای شکستن روحیه مبارزاتی‌شان است و می‌تواند صدمات عمیقی را از نگاه روحی روانی به زندانی در هر نقطه از جهان وارد سازد. اما نتایج آزار جنسی و تجاوز به زنان زندانی سیاسی در کشوری هم چون افغانستان با فرهنگ سنتی و پدرسالارانه بسیار مخرب‌تر

است. در جامعه‌ای که زنان نه به عنوان یک انسان مستقل و آزاد بلکه جزئی از ملک مردان خانواده و اجتماع‌شان تحت نام ناموس به شمار می‌آید، آزار جنسی و تجاوز نه تنها باعث رنج و شکنجه روحی و روانی زن مورد آزار است بلکه با این عمل طالبان قصد ضربه زدن به خانواده و تحقیر و توهین مردان خانواده را نیز دارد. برای این که این مردان نتوانسته‌اند خوب از زن (ناموس) خود مواظب کنند تا در برابر قانون اسلامی سرکشی نکنند.

به دلیل سنت‌های عقب مانده ضد زن و غلبه پدرسالاری در تارو پود جامعه است که در صورت زیر پا کردن این سنت‌ها و قوانین زنستیزانه نه تنها امارت اسلامی بلکه جامعه و مردان نیز دشمن زنان می‌گردند. زنان معترض و آنانی که در اسارت طالبان در زندان قرار دارند برای خانواده و اجتماع قابل قبول و پذیرش نیستند، بنا بهتر است از صحنه زندگی حذف شوند. در این جامعه بشدت سنتی و عقب مانده، زنی که از قوانین پذیرفته شده پدرسالار و زن ستیز یا بیرون بگذارد، حتی با مجازات تجاوز گروهی روبرو می‌شوند. قضیه تجاوز گروهی بر زنی که قصد فرار از خانه را داشته بود، توسط مردان خانواده در زمان اشرف غنی دست نشانده دولت آمریکا را روبرو شدیم. در همان دوره گزارشی منتشر شد که در آن آمده بود: «بر اساس گزارش خیرگزاری جمهوری در افغانستان، ۸ نفر از اعضای این خانواده از جمله پدر، برادر، کاکا و پسر کاکای او متهم هستند که ابتدا به این دختر تجاوز گروهی کرده و سپس او را کشته‌اند. گفته می‌شود این دختر پس از این که در یک محکمه صحرايي که به ریاست مولوی اختر، کاکای او راه‌اندازی شده بود به اتهام فرار از منزل محکوم شده است. برخی مقامات محلی در ولایت بادغیس می‌گویند، حکم تجاوز گروهی و سپس مجازات مرگ از سوی کاکای این دختر صادر شده است.»

در چنین جامعه‌ای اعتراض زنان و مبارزاتشان خود بزرگترین تابوشکنی است. زنان برای هر عمل مبارزاتی باید با انواع تابوها در خانواده مبارزه بکنند تا بتوانند پا به اجتماع گذارند. زنانی که پا به عرصه مبارزه می‌گذارند از نظر خانواده بویژه مردان آبروی آنان را بر باد داده و بر این اساس سزاوار بدترین خشونت‌ها حتی قتل آنان و یا فشار بر آنان برای خودکشی کردن شان می‌شوند. به همین دلیل است که زنان زندانی در افغانستان و حتی در ایران با این که تعدادی از زنان زندانی سیاسی از آزار جنسی و تجاوز سخن گفته‌اند، اما این تابو شکسته نشده است. زنان زندانی سیاسی همواره حاضرند در مورد هر نوع شکنجه و ظلم در زندان صحبت کنند بغیر از تجاوز جنسی و حتی تلاش می‌کنند که به همه بفهمانند که در زندان آزار جنسی و تجاوزی صورت نگرفته است. اما برای این که دیگر تجاوز جنسی بر علیه زنان در زندان‌ها و جامعه به عنوان آله سرکوب و شکستادن روحیه آن‌ها



پروژه می‌گیرند. طالبان از اعتراف‌گیری‌های اجباری از زنان زندانی سیاسی قصد دارد تا آنان را نزد توده‌های مردم «بی آبرو» کرده و آنان را وابسته به امپریالیست‌ها و نهادهای گوناگون امپریالیستی کند و این گونه باعث طرد آنان از خانواده و اجتماع شود.

در جامعه تحت حاکمیت طالبان زن بودن به خودی خود جرم است. زن بودن، متعرض بودن و از ملیت‌های تحت ستم بودن همچون هزاره‌ها، در نزد طالبان ضد زن غیر قابل تحمل است. آزار و شکنجه‌های زنانه جزئی جدا نشده از نظام زن ستیزانه امارت اسلامی است. آزار جنسی و تجاوز فشرده جنگی است که از سوی نظام ستم‌گرانه و مردسالارانه طالبان اعمال می‌شود. هدف، انتقام‌گیری، به عقب راندن، مطیع کردن و ایجاد رعب و وحشت در میان زنان معترض، نهادینه کردن جای‌گاه فرودست زنان در جامعه، همراه کردن خانواده و مردان خانواده با خود برای کنترل کل جامعه است که از جانب طالبان به پیش برده می‌شود.

امارت اسلامی طالبان بر زن ستیزی بنا نهاده شده است و باید با چنین سیستمی به طور همه‌جانبه با آگاهی و سازمان‌یابی انقلابی جنگید و آن را به زیر کشید و این‌گونه شرایط را برای پایان دادن به آزار جنسی، تجاوز و فرودستی زنان مهیا کرد. ■

مورد استفاده قرار نگیرد، زنان با آگاهی و سازماندهی با بر ملا کردن آزار جنسی و تجاوز و افشای این جنایات مبارزه کرده و به این فرهنگ عقب مانده و غالبی که قربانی تجاوز جنسی مورد ملامت و قضاوت قرار می‌گیرند، ضربه زده و با تلاش و مبارزه متدوام تفکر مردم را تغییر دهند، تا آنان بتوانند به این درک درست برسند که از قربانی حمایت کرده و متجاوزین را قضاوت نمایند و علیه تجاوز و متجاوز مبارزه کنند.

۳. تجاوز به عنوان ابزار فشار برای اعتراف اجباری

همان گونه که اشاره شد، آزار جنسی و تجاوز تبعات خطرناکی را برای زنان از سوی خانواده در بر دارد. طالبان از این ابزار شکنجه استفاده می‌کند که از یک طرف زنان و مبارزات‌شان را متوقف سازند و از طرف دیگر بتواند مردان خانواده را با پدرسالاری عمیق‌تر و ایدئولوژی ورشکسته خود همراه سازند. هر قدر خانواده‌ها در چارچوب نظام زن‌ستیزانه و مردسالارانه امارت اسلامی طالبان قرار گیرند این سیستم زن‌ستیز می‌تواند کل جامعه را تحت انقیاد خود قرار دهد. تعمیق سنت‌های ضد زن و اشاعه هر چه وسیع‌تر فرهنگ پدرسالارانه در خانواده یکی از اهداف طالبان برای مقابله با زنان و مبارزات‌شان است. طالبان در زندان‌ها با تهدید زنان زندانی سیاسی به مرگ و تجاوز آنان را وادار به اعتراف اجباری می‌کند تا آنان بگویند که از کشورهای غربی علیه امارت اسلامی

زنان خانه دار و کار خانگی

اخگر فرزانه

پرداختن به مقوله «کار خانگی»، واکاوی ابعاد مختلف آن، گشایش لایه‌های مختلف ستمی که بر زنان خانه دار وارد می‌شود و راه برون رفت از آن؛ در دوره‌های مختلف، بحث داغ محافل چپ و فمینیست بوده است. اما اهمیت بحث در رابطه با این مقوله، که نه تنها همچنان زندگی اکثریت زنان جهان را تحت تأثیر خود قرار داده، بلکه به همین علت در ساخت و ساز جامعه و چگونگی تکامل آن هم نقش به‌سزایی بازی می‌کند؛ به قوت خود باقی است. از این رو این مقاله با تأکید بر اهمیت مبحث فوق، تلاش می‌کند بستری باشد برای ادامه این مباحث و نقد آن‌ها به زبان ساده در خدمت به ارتقا راهکارهای انقلابی.

لنین در بخشی از گفت‌وگو با کلارا زتکین، درباره موانع رهایی زنان در سال ۱۹۲۰ بین‌الملل اول فمینیسم-مارکسیسم، می‌گوید:

«آیا هیچ نشانه ملموس‌تری می‌تواند از نگاه یک مرد که با آرامش به تماشای فرسودگی یک زن در کاری یک‌نواخت، سخت و وقت‌گیر، یعنی کارخانگی، نشسته است و مچاله شدن روح و کسل شدن ذهن و ضعیف شدن ضربان قلبش را نظاره می‌کند، دال بر ستم‌دیدگی زنان باشد؟ شوهران کمی -حتا میان پرولترها- به این فکر می‌کنند که چگونه می‌توانند با کمک در «کار زنان» فشار و نگرانی را از همسران خود دور کنند. اما نه؛ این خلاف «برتری و شأن شوهر» است. او به راحتی و استراحت نیاز دارد... ما باید این نگاه کهنه برده‌دارانه را چه در حزب و چه میان توده‌ها ریشه‌کن کنیم. این یکی از وظایف سیاسی ماست. وظیفه‌ای آن‌قدر ضروری، که لازم است هیئتی متشکل از رفقای زن و مرد و از نظر تئوری و عملی آموزش دیده، برای کار در میان زنان طبقه‌ی کارگر شکل بگیرد.»

این درست است که ارزش نیروی کار بر اساس مبلغی که کارگر با آن می‌تواند نیروی کار خود را بازتولید کند محاسبه می‌شود؛ اما این را هم می‌دانیم که در عمل سرمایه داری برای پرداخت مزد به کارگر، در معادلات و محاسبات خود برای تعیین ارزش نیروی کار، تا هر جا که بتواند سهم کارگر از ارزش جدیدی که به کالا افزوده شده را کوچکتر کرده و بازتولید نیروی کار را برای خود ارزانتر می‌سازد.

یکی از تولیدات مهمی که تداوم گردش چرخ سرمایه را تضمین می‌کند، تولید مثل مستمر و تأمین نیروی کار برای این سیستم است. این وظیفه‌ای است که زن به واسطه قابلیت جنسیتی اش، بدون جیره و موجب و بدون کوچکترین هزینه‌ای برای سرمایه دار، به انجام می‌رساند. نه ماه یک توده سلولی را در بدن خود محافظت می‌کند و وقتی این موجود، با تغذیه از بدن او و تحمیل خود بر این بدن، به درجه‌ای از رشد و تکامل رسید که متولد شد، با مراقبت از نوزاد به دنیا آمده و صرف ساعت‌ها کار و بیخوابی او را پرورش داده و آماده عضویت در لشکر تولیدکنندگانی می‌سازد که سرمایه داری به آن نیاز دارد.

وقتی حرف از کار خانگی به پیش می‌آید، اولین تصویر در ذهن ما، تصویر زنی است که به نظافت، خرید، بچه داری، پخت و پز، رسیدگی به امور تحصیلی و ایاب و ذهاب کودکان، پرستاری از سالمندان خانواده و ده‌ها کار خرد و کلان دیگر می‌پردازد.

طبیعتاً هیچ یک از این کارها، تخصص ویژه‌ای نیستند که با بیولوژی و فیزیک بدن زنانه تطابق بیشتری داشته باشند تا بیولوژی و فیزیک بدن مردانه. پس چرا تصویر غالب برای کار خانگی، تصویری زنانه است و نه مردانه. تقسیم کار جنسیتی در جامعه، قبل از اینکه به ویژگی‌های فیزیکی بدن زنان و مردان مربوط باشد، حاصل روابط اجتماعی است که از شیوه تولید و توزیع در جامعه نشأت می‌گیرد. تقسیم کاری که بر اساس جنسیت صورت می‌گیرد، خود تحکیم‌کننده نابرابری‌ها و تبعیضات جنسی است.

اگر تأمین نیازهای جنسی مرد، بارداری و تغذیه نوزاد را هم در لیست کارهای خانگی و یا وظایف زنان در این تقسیم کار جنسیتی بیافزاییم، آن وقت است که بدن و بیولوژی زن هم نقشی در این تقسیم کار پیدا می‌کند.



این تنها تولید مستقیم نیروی کار، نیست که برای سرمایه‌مجانای تمام می‌شود، بلکه فعالیت و کار زن که برای به انجام رساندن یک وظایف او تحت عنوان «کار خانگی» صرف می‌گردد و بدون به انجام رساندن آن، بازتولید نیروی کار «مرد و زن کارگر» هم غیر ممکن خواهد بود، نیز به عنوان نیرویی که بخشی از چرخه ناگزیر تولید می‌باشد، به رسمیت شناخته نمی‌شود؛ و از آنجا که رسمیت ندارد، حتی شامل همان تسهیلات اندکی که مشاغل رسمی دارند هم نمی‌شود. ساعت مشخص کاری، تعطیلات آخر هفته، مرخصی و یا مرخصی بیماری، بیمه بیکاری و از کار افتادگی و بازنشستگی و...؛ هیچ یک از این‌ها شامل حال زن خانه دار نمی‌شوند. یعنی او نیروی کاری مجانی است که باید در تمامی ۳۶۵ روز در سال و ۲۴ ساعت شبانه و روز، یا کار کند و یا به حالت آماده باش برای انجام هر کاری که پیش می‌آید باشد.

سیلویا فدریچی در بخشی از کتاب «مزد علیه کار خانگی» (۱۹۷۵) خطاب به زنان می‌نویسد:

"... داشتن دستمزد به این معناست که بخشی از قراردادی اجتماعی هستید و بدون شک این معنا را دارد که شما کار می‌کنید، نه به این خاطر که دوست دارید یا در طبیعت‌تان است، بلکه کار می‌کنید زیرا که تنها تحت این شرایط اجازه زندگی دارید. با منطق استثمارتان، شما برابر با کاری که انجام می‌دهید، نیستید. امروز یک پستیچی هستید، فردا یک راننده تاکسی. تنها چیزی که اهمیت دارد مقدار کاری است که باید انجام دهید و مقدار پولی که می‌توانید دریافت کنید.

تفاوت کار خانگی به خاطر این واقعیت است که کار خانگی نه تنها به زنان تحمیل شده، بلکه خصلت طبیعی بدن و شخصیت زنانه، نیازی درونی و کار دلخواه زنان جلوه داده شده است، با این فرض که کار خانگی در ژرفای شخصیت زنانه‌مان ریشه دارد. کار خانگی به جای اینکه به عنوان کار به رسمیت شناخته شود، به شکل ویژگی طبیعی زنان درآمده، زیرا که قرار شده است مزدی دریافت نکنند. سرمایه باید متقاعدمان می‌کرده که کار خانگی فعالیت طبیعی، اجتناب‌ناپذیر و حتی رضایت‌بخش است که قبول کنیم بدون دستمزد کار کنیم.

غیرمزدی بودن کار خانگی قدرتمندترین سلاحی است که این باور غلط رایج را تقویت می‌کند که کار خانگی کار نیست و بدین ترتیب مانع مبارزه زنان علیه آن می‌شود. اگر هم مشاغل‌های بر سر کار خانگی صورت بگیرد در آشپزخانه و اتاق خواب است که فضاهایی خصوصی شده‌اند و همه جامعه توافق کرده‌اند که این جروب‌ها را مورد تمسخر قرار دهند و از این طریق از شمار پیشگامان این مبارزه بکاهند. ما زنیکه‌های غرغرو دیده می‌شویم، نه کارگران مبارز...."

ماریارزا دلاکوستا، فمینیست معاصر ایتالیایی، که خود یکی از نظریه پردازان مدافع پرداخت دستمزد به کار خانگی است، در عین حال اثرات مخرب پابر جا ماندن کار خانگی به عنوان فعالیت فردی را بر روی زنان بر می‌شمارد. دالا کوستا در کتاب «زنان و براندازی جامعه» (۱۹۷۱) در بیانیه‌ای اعلام می‌کند که از نظر او، انزوای زنان در خانه و وابستگی آنان به مردان دو عامل بیگانه‌کننده است. دلاکوستا کار در کارخانه را بالقوه کمتر از کار خانگی بیگانه‌کننده می‌داند زیرا کاری جمعی است:

«همکاری با دیگران در تولید یک قطار، ماشین یا هواپیما همان کاری نیست که با جارو در چند متر مکعب در انزوای آشپزخانه برای قرن‌ها انجام دهی»

در واقع کارخانگی ادامه حیات سرمایه داری را هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم از نظر نیروی کار تضمین می‌کند. مردسالاری در خانه و خانواده، برای سرمایه داری نقش مهمی در کنترل اجتماعی ایفا می‌کند و اهمیت دادن به جایگاه زنان در خانه و خانه داری، امری است که این فرهنگ مردسالاری را در جامعه نهادینه می‌سازد؛ بی‌دلیل نیست که مارگارت تاچر به عنوان اولین نخست وزیر زن در انگلستان و از نظریه پردازان مطرح انگلیسی، در جایگاه رئیس دولت و حافظ منافع «سرمایه»، برای تبلیغ «خانه داری زنان» می‌گوید که اگر چه نخست وزیر هستم و در کارهای سیاسی کشور نقش دارم ولی وقتی خانه می‌روم، زن خانه داری هستم که غذا را برای دنیس (همسر تاچر) آماده می‌کنم. تاچر به عنوان نماینده سیاسی سرمایه، ایدئولوژی مردسالارانه و «طبیعی» بودن کار زنان در خانه داری را تبلیغ می‌کند، چرا که سرمایه داری به آن نیاز دارد.

در عین حال، با دون شمردن کار خانگی و بها ندادن به آن به عنوان یک فعالیت مهم و ضروری برای ادامه حیات خانواده و در نتیجه تداوم بازتولید نیروی کار و حیات اقتصادی سرمایه؛

لنین، کتاب: «دربارهٔ رهایی زن»

در همین رابطه الکساندرا کولنتای، در کتابی تحت عنوان «نیروی کار زنان در پیشرفت اقتصادی»، که در سال ۱۹۲۳ منتشر شد، با اشاره به برخی اقدامات دولت بلشویکی در زمینهٔ رها کردن زنان از کار خانگی نوشت:

«... غذاخوری عمومی، در شهرها به عنوان عنصری گریزناپذیر در زندگی برپا شده است. در پتروگراد در طول سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۰، تغذیه‌ی نزدیک به ۹۰ درصد جمعیت به طور همگانی فراهم میشد. در مسکو بیش از ۶۰ درصد جمعیت را در سالنهای غذاخوری نامنویسی کردند. در سال ۱۹۲۰ مراکز غذاخوری عمومی به روش‌هایی گوناگون از دوازده میلیون شهرنشین پذیرایی میکردند.

«جداسازی آشپزخانه از ازدواج» رفومی است که اهمیت آن دستکم در تاریخ زنان، کمتر از اهمیت جداسازی کلیسا و دولت نیست.»

نباید از نظر دور داشت که نظریات فدریچی و فمینیست‌های هم سو با او مانند «ماریا رزا دالا کاستا» و «سلما جیمز» در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، توانستند نقش به‌سزایی در مرئی کردن یکی از اشکال متداول ستم و استثمار نسبت به زنان، بازی کنند و نشان بدهند که چگونه قرن‌ها با تقسیم جنسیتی کار، از گردهٔ زنان در پستوی خانه‌ها، کار بی‌حیره و مواجب کشیده شده است. توانستند زلزله‌ای بر بنیاد فکری زنان زده و سیستم پذیرفته شدهٔ به ظاهر آرامی که با این تقسیم جنسیتی کار، یکی از جانکاه‌ترین اشکال ستم راه، به عنوان «امری طبیعی» و «سازگار با بیولوژی و خلق و خوی زنان»، رنگ و لعاب زده بود و به عنوان «شرایطی مطبوع و عادی» قلمداد می‌کرد؛ به شدت تکان دهند.

به عبارت دیگر، فدریچی و همفکران او موفق شدند که لایه‌های پنهان بسیاری را کنار زده و ریشه‌های ستم و استثمار را نسبت به زنان در کار خانگی، قابل رویت نمایند؛ اما سؤال بر سر راه حل است.

مزدی کردن کار خانگی، راه حلی است که فدریچی و همفکران او در غرب ارائه می‌کنند و بسیاری از فمینیست‌های رفرمیست در ایران هم آن را تکرار می‌کنند. این راه حل شاید بتواند به «کار خانگی» رسمیت بیشتری ببخشد و در ایجاد استقلال مالی و در نتیجه افزایش اعتماد به نفس زنان

جایگاه و منزلت زنان در جامعه هم دون شمرده شده و تنزل می‌یابد. از نگاه اقتصادی، از آنجا که آنچه کار خانگی تولید می‌کند، ارزش مصرفی دارد و ارزش مبادله تولید نمی‌کند و در هیچ بازاری فروخته نمی‌شود، پس کار مولد به حساب نیامده و فاقد ارزش شمرده می‌شود؛ اما همانطور که کارهای خدماتی در حوزه‌هایی مانند بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، نظافت شهری و ده‌ها حوزهٔ دیگر؛ در عین اینکه در دسته‌بندی کارهای مولد به حساب نمی‌آیند ولی ضرورت حیاتی برای ادامهٔ زندگی انسان‌ها و گردش چرخ سرمایه می‌باشند؛ در چارچوب سیستم عقب افتادهٔ کنونی، کار خانگی هم به همان اندازه حیاتی و ضروری است. اما سؤال اینجاست که آیا نباید این چارچوب سیستم عقب افتاده را در هم شکنیم؟

این حجم از استثمار، همزمان با ستم جنسیتی که هم از سوی قوانین ضد زن حکومتی، هم از جانب فرهنگ مردسالارانهٔ نهادینه شده در جامعه و هم از طرف مردان خانواده بر زن تحمیل می‌شوند؛ زنان را به عنوان نیمی از آحاد جامعه در موقعیت وحشتناکی قرار داده که می‌بایست تغییر کند، اما چگونه؟ یکی از موفق‌ترین تجربیات تاریخ برای تحولی اساسی در موقعیت زنان، تجربهٔ انقلاب اکتبر شوروی است. بی‌درنگ پس از انقلاب بلشویکی، الکساندرا کولنتای و نادژدا کروپسکایا (همسر لنین)، که هر دو از زنان انقلابی و فعالین سیاسی حزب بلشویک بودند، به پژوهشی مفصل به‌منظور تدوین بینشی انقلابی برای زنان دست زدند که بر پایه مبانی برابری و «زوال خانواده» بنا شده بود. آنان دریافتند در نظام سرمایه‌داری هر خانواده سنتی به عاملی برای آزار و ستم بدل می‌شود و همچنین اعلام کردند که:

«سرمایه‌داری بر دوش زن، باری را نهاده است که او را خرد می‌کند. سرمایه‌داری او را به کارگر مزدی بدل کرده بدون آنکه از بار کار خانگی و وظیفه‌های مادری بکاهد.»

لنین نیز در سخنرانی خود در دومین سالگرد انقلاب، بعد از توضیحاتی در رابطه با قوانینی که به نفع زنان در دولت انقلابی تصویب شده بود با صراحت اعلام کرد:

«... با وجود تمامی این قوانین رهایی بخش برای زن، او همچنان برده‌ی خانگی است، بدین سبب که کارهای بی‌اهمیت خانگی، او را خرد، سرکوب و مملول میکند. اینها او را می‌فرساید و به آشپزخانه و نگهداری از کودکان زنجیر میکنند. او نیروی کار خود را بر سر خرجمالی‌هایی نامولد، پیش‌یا افتاده، اعصاب خردکن، خسته کننده و ویرانگر بر باد میدهد. رهایی حقیقی زنان و کمونیسم راستین، تنها در زمان و مکانی آغاز خواهد شد که یک مبارزه‌ی همه جانبه به رهبری پرولتاریای در قدرت، علیه کارخانگی صورت گیرد و روند تبدیل کارخانگی به اقتصاد سوسیالیستی در سطحی گسترده نیز آغاز شده باشد.»

کار خانگی

ادامه حیات سرمایه داری
را هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم از نظر
نیروی کار تضمین می‌کند.
مردسالاری در خانه و خانواده،
برای سرمایه داری نقش مهمی در کنترل اجتماعی
ایفا می‌کند.
و اهمیت دادن به جایگاه زنان
در خانه و خانه داری،
امری است که این فرهنگ مردسالاری
را در جامعه نهادینه می‌سازد

سرمایه و نه در خدمت رهایی زنان از بند کار خانگی.

اما راه حل درست برای اینکه کار خانگی، کاری زنانه محسوب نشود و به عاملی برای استثمار و سرکوب بیشتر زنان بدل نگردد، چیست؟ راه حل این است که کار خانگی به مفهوم کنونی آن نداشته باشیم و آن را تبدیل به کار اجتماعی کنیم.

با گسترش وسیع مهد کودک‌ها و در دسترس تمامی اقشار قرار دادن آن؛ با ایجاد آشپزخانه‌های عمومی و غذاخوری‌های بزرگ با قیمت و کیفیت مناسب برای آحاد جامعه؛ با ایجاد تیم‌ها و گروه‌های نظافتی برای نظافت خانه‌ها و خلاصه با اجتماعی کردن تمامی وظایفی که به عنوان کار خانگی بر دوش زنان سنگینی می‌کند، به «بردگی خانگی» پایان داده و دیگر نیازی نخواهد بود که نه زنان و نه مردان، اوقات ارزشمند خود را صرف کاری کسالت بار و غیر پویا کنند.

برای انباشت سرمایه، که هدف و مقصود نهایی سرمایه داری است، حفظ نهاد خانواده و روابط قدرت بین زن و مرد حیاتی است؛ به همین دلیل روشن است که سرمایه داری ایجاد محدود و کنترل شده برخی از این تسهیلات را تنها تا آنجا به پیش می‌برد که با اهدافش در تضاد نبوده و به انباشت سرمایه خدمت کند و به این ترتیب «کار خانگی»، نه فقط به عنوان وظیفه زنان خانه دار، بلکه همچنین به عنوان وظیفه زنان کارگر و شاغل، پا برجا باقی خواهد ماند و فرهنگ طبقه حاکم، که کار خانگی را در جایگاه امری «طبیعی» و یک «ارزش»، تقدیر می‌کند، به فرهنگ عمومی و غالب در جامعه بدل می‌شود؛ ولی در جامعه‌ای که روابط اجتماعی و تولیدی، نه بر پایه انباشت سرمایه، بلکه بر پایه عدالت اجتماعی بنا شده باشد، می‌توان تصور کرد که با اجتماعی کردن کار خانگی به حداکثر ممکن، نه تنها زنان از اسارت کار خانگی خلاص می‌شوند، بلکه میلیون‌ها ساعت کاری که بیهوده برای انجام کارهای فرسوده کننده خانه صرف می‌شد، آزاد شده و می‌تواند صرف ارتقای دانش، فرهنگ، هنر و تفکر زنان و جامعه شود. ■

خانه دار هم کمک کند؛ ولی از سوی دیگر به تحکیم و نهادینه‌تر شدن تقسیم کار جنسیتی، منجر شده و از این طریق، به تثبیت مردسالاری خدمت می‌کند.

مارکس معتقد است که «کار» فعالیتی است که از طریق آن انسان می‌تواند توانایی خود را ابراز کند و خود را به کمال و شکوفایی برساند. با تقسیم کار مبتنی بر جنسیت چنین امکانی برای زنان بیشتر از مردان، مسدود و محدود می‌شود. تقسیم کار جنسیتی مردان را بر زنان مسلط می‌کند و نظام پدرسالاری تمام قد برای حفظ و تداوم چنین شکلی از تقسیم کار، سماجت می‌کند!

با پرداخت دستمزد به کار خانگی و رسمیت بخشی به آن به عنوان یک شغل مزدی، در واقع بار دیگر زنان را به پستوی خانه‌ها روانه کرده و دست و پای آنان را برای حضور فعال اجتماعی و سهم گرفتن در تغییر جهان، می‌بندیم؛ انگیزه و نیاز زنان به کسب دانش و رشد و تکامل، اگر نگوئیم از بین می‌رود، حداقل می‌توان گفت در بهترین حالت، تضعیف شده و کسب مهارت‌های شغلی بازم بیشتر به امری مردانه بدل می‌شود؛ با تمرکز بیشتر مهارت‌های شغلی در دست مردان، تفوق مالی مردان تسهیل شده و روابط قدرت را که به شدت جنسیت زده می‌باشند، پایدار ساخته و برتری موقعیت مردان را تثبیت می‌کند؛ با تقسیم جنسیتی حوزه‌های کاری به خانه و خارج از خانه، دنیای زنان که به چارودیواری خانه محدود می‌شود، بسیار کوچکتر شده، روابط و ارتباطاتش محدودتر شده و طبیعتاً امکاناتش برای رشد فکری و اجتماعی به شدت کاهش می‌یابد.

نتایجی که شمردیم، نشان می‌دهد که پرداخت مزد به کار خانگی نه تنها ما را به اهداف خود، «یعنی رهایی زنان» نزدیک نمی‌سازد بلکه ما را با چالش‌های جدی‌تری مواجه خواهند کرد. برای رسیدن به رهایی زن و در مبارزه‌ای که در این جهت پیش رو داریم، محو تقسیم جنسیتی کار، ضرورتی غیر قابل انکار است. از آنجا که همچنان برتری قدرت بدنی مردان می‌تواند در تقسیم جنسیتی کار نقش بازی کند و برخی مشاغل را که به قدرت بدنی بالاتری نیاز دارند، در انحصار مردان نگاه دارد؛ رشد بالای تکنولوژی تا به حدی که تفاوت‌های قدرت بدنی، مزیتی در انجام بهتر کار به حساب نیایند هم می‌تواند فاکتوری باشد که به محو تقسیم کار اجتماعی خدمت کند؛ اما فاکتور تعیین کننده در واقع این نیست؛ چرا که با همین سطح رشد کنونی علم و تکنولوژی هم به درجات بالایی می‌توان مانع از آن شد که جنسیت در تقسیم کار، نقش پر رنگی داشته باشد. مانع اصلی پیش روی ما بیش از هر چیز، سیستم سرمایه داری حاکم است که پایه‌های خود را بر اساس مردسالاری محکم ساخته و به هیچ وجه قصد ندارد کوتاه بیاید. تا زمانی که تکنولوژی موجود در انحصار سرمایه باشد، وسیله‌ای خواهد بود در خدمت انباشت بیشتر

نگاهی به ستم بر زنان گروه‌های غیر

و

اقلیت‌ها در ایران و افغانستان

سائمه سلطانی

چرا اینترسکشنالی شکل گرفت؟

فمینیسم سفید با آنکه خود سوژه و ایژه ستم مردسالاری بود و از قبل مزه تلخ ستم و نگاه از بالا به پایین مردسالاری را چشیده بود، با آنهم در برابر بیان وضعیت زنان سیاه پوست، خود زبان و رویکرد مردسالارانه داشت. دوام این وضعیت زنان فعال سیاه پوست را وا داشت تا در رابطه، واکنشی نشان بدهند و نگذارند روایات متفاوت ستم آن‌ها با روایت ستم غالب زنان سفید پوست نادیده گرفته شود. بناً با طرح نظریه اینترسکشنالی در برابر روایت غالب و مرکزی فمینیسم سفید مقاومت مستحکمی شکل گرفت و راه را برای بیان ستم‌های اقلیت‌ها و گروه‌های ستم‌دیده حاشیه‌یی گشود.

اکنون همین رویکرد فمینیسم سفید در حوزه روایات ستم بر زنان در افغانستان و ایران به‌طور جدی‌ای شکل گرفته است.

فمینیسم سفید با وجود اینکه خود در برابر ساختارهای مردسالارانه ایستاده و برای برابری جنسیتی مبارزه کرده، نتوانسته به طور کامل و جامع تجربه‌ها و روایت‌های زنان رنگین پوست، به ویژه زنان سیاه پوست، را درک کند و به آن‌ها اعتبار بخشد. این ناتوانی در پذیرش و نمایندگی کامل تجارب زنان غیر سفیدپوست، به نوعی بازتولید همان نگاهی است که فمینیسم سفید در مبارزات خود علیه آن جنگیده است: نگاهی از بالا به پایین و بدون توجه به تفاوت‌های مهم در هویت‌های اجتماعی.

این وضعیتی که در آن روایت زنان سفیدپوست به عنوان «روایت غالب» در فمینیسم مورد تاکید قرار گرفته، باعث شد که زنان سیاه‌پوست و دیگر زنان رنگین‌پوست احساس کنند که تجارب و دردهایشان نادیده گرفته شده و به حاشیه رانده شده‌اند. در نتیجه، این زنان به درستی به دفاع از خود برخاستند و مقاومت‌هایی را علیه این نادیده گرفتن‌ها

اینترسکشنالی (Intersectionality) مفهومی است که در دهه ۱۹۸۰ توسط کیمبرلی کرنشاو (Kimberlé Crenshaw)، یک حقوق‌دان و نظریه‌پرداز فمینیست آفریقایی-آمریکایی، مطرح شد. این مفهوم به تداخل و تقاطع مختلف هویت‌های اجتماعی، مانند جنسیت، نژاد، طبقه، قومیت، و دیگر عوامل، اشاره دارد و نشان می‌دهد که چگونه این تقاطع‌ها می‌تواند تأثیرات مختلف و گاهی پیچیده‌ای بر تجارب افراد و ساختارهای قدرت اجتماعی داشته باشد.

اینترسکشنالی از دید تیوریسن‌های مختلف: کیمبرلی کرنشاو: اینترسکشنالی به این واقعیت اشاره دارد که زنان رنگین‌پوست نه تنها به دلیل جنسیت، بلکه به دلیل نژاد خود نیز تحت ستم هستند. کرنشاو این مفهوم را برای توضیح اینکه چگونه نژاد و جنسیت در ایجاد نابرابری‌ها به طور همزمان و متقابل اثر می‌گذارند، استفاده کرد.

پاتریشیا هیل کالین Patricia Hill Collins: اینترسکشنالی را به عنوان یک چارچوب فکری معرفی می‌کند که به تحلیل ترکیبی از ساختارهای قدرت مانند نژاد، جنسیت، طبقه و قومیت می‌پردازد. او تاکید می‌کند که این سیستم‌ها نمی‌توانند به صورت مستقل از یکدیگر بررسی شوند، زیرا به صورت درهم‌تنیده عمل می‌کنند.

آدری لرد Audre Lorde: شاعر و فمینیست آفریقایی-آمریکایی، به اهمیت به رسمیت شناختن و تحلیل هم‌زمان تجربه‌های مختلفی که از هویت‌های اجتماعی گوناگون ناشی می‌شوند، تاکید داشت. او بیان می‌کند که نادیده گرفتن تفاوت‌ها در هویت‌های اجتماعی مختلف، می‌تواند منجر به ستم مضاعف شود.

روایت فمینیسم امپریالیستی از وضعیت

ستم بر زنان افغانستان

بعد از معامله قدرت به دست طالبان، پروسه جائزه‌دهی و قهرمان‌خوانی مدافعین حقوق زن دولتی و ان‌جی‌اویی آغاز گردید و زنانی زیادی تحت عناوین مختلف قهرمان حقوق زنان افغانستان معرفی گردیده‌اند، این در حالی است، که زنان افغانستان به‌طور جمعی از جامعه زدوده شده‌اند؛ دسترسی به آموزش زنان ممنوع گردیده است، و در صورت برخورد با مجازات شدید زندان شکنجه و گاهاً قتل پاسخ داده می‌شود؛ کار زنان ممنوع اعلام شد؛ ورزش همچنان برای آن‌ها منع گردید؛ تفریحگاه‌ها، پارک‌ها و گشت‌وگذار برای زنان منع اعلام شده است؛ دوختن لباسهای زنانه ممنوع و دکان‌های خیاطان مرد زنانه دوز مهر و مسدود گردیده؛ جسدهای زنان روزانه در گوشه و کنار جاده‌ها، دریاها، گودال‌ها، خرابه‌ها، آشغال‌دانی‌ها و کانال‌های آب کشف میشوند؛ آمار زن‌کشی چه در شکل دولتی، چه در شکل خانوادگی و چه در شکل خودکشی زنان به شدت بالا رفته است؛ آمار تجاوزات دولتی-محلی-خانوادگی بر زنان بالا رفته است؛ تجاوز در قالب ازدواج اجباری و نکاح مسلحانه زنان توسط طالبان و حقانی‌ها سیر صعودی‌اش را می‌پیماید؛ شلاق‌زنی زنان به جرم فرار از خانه، روابط جنسی، و سنگسار و اعدام آن‌ها مبنی روابط جنسی خارج از ازدواج به‌طور مداوم و در محضر عام انجام میشود؛ فروش و استفاده از کاندوم و تابلت‌های وقفه ولادتی برای مردان و زنان همچنان ممنوع اعلام شده، در حالیکه اکثریت زوج‌ها در افغانستان حتا توان تامین سرپناه، خوراک و پوشاک برای خودشان را ندارند چه رسد به ده طفل دیگر. وضعیت زنان در افغانستان در اینجای خط قرار دارد اما آنطرف جهان امپریالیست‌ها زنان مدافع حقوق زن وابسته به خودشان را روی استیژهای مفسن و فرش‌های قرمز دعوت میکردند و با اعطای جایزه و لقب قهرمان از آن‌ها تقدیر به عمل می‌آوردند. این زنان در این استیژها طوری معرفی میشدند که گویا واقعاً برای زنان افغانستان عرقی ریخته باشند و آنان را تا جایی از بدبختی نجات داده باشند، حال آنکه وضعیت زنان همانطور که یک به یک تذکر داده شد، در وخامت محض قرار دارند و مرگ را بر این زنده ماندن

شکل دادند. این مقاومت‌ها منجر به پیدایش و توسعه نظریه اینترسکشنالتی شد که توسط کیمبرلی کرنشاو مطرح شد و به بررسی تداخلات هویتی مانند نژاد، جنسیت، طبقه و دیگر عوامل پرداخته است. اینترسکشنالتی راهی را برای بیان ستم‌های اقلیت‌ها و گروه‌های ستم‌دیده حاشیه‌ای گشود، که در روایت غالب فمینیسم سفید نادیده گرفته شده بودند.

اکنون، می‌توان گفت، همین رویکرد انتقادی نسبت به فمینیسم سفید در حال شکل‌گیری و تقویت در حوزه روایات ستم بر زنان در افغانستان و ایران است. در این کشورها، روایات غالبی که در خصوص ستم‌های جنسیتی مطرح می‌شود، اغلب نمی‌توانند به‌طور جامع و دقیق تمامی ابعاد پیچیده این ستم‌ها را درک و منتقل کنند. به ویژه، زنان از اقوام و گروه‌های مذهبی و قومی اقلیت، مانند زنان هزاره، هندو، سیک، جوگی، جت و... در افغانستان و اقلیت‌های ملی و مذهبی اغلب احساس می‌کنند که تجارب و مبارزاتشان در سایه قرار گرفته و به درستی در روایت‌های کلی‌تر منعکس نشده است.

بنابراین، با استفاده از مفهوم اینترسکشنالتی، می‌توان درک کرد که ستم جنسیتی چگونه با ستم‌های نژادی، مذهبی، و قومی تداخل دارد و تجربه‌های زنان در افغانستان و ایران را پیچیده‌تر و چندلایه‌تر می‌سازد. اینترسکشنالتی به عنوان یک ابزار نظری و تحلیلی، به ما کمک می‌کند تا این روایت‌های متنوع و متفاوت را به رسمیت بشناسیم و از بازتولید همان خطاهایی که در فمینیسم سفید وجود داشت، جلوگیری کنیم.

این دیدگاه انتقادی به فمینیسم سفید در زمینه زنان افغانستان و ایران، فرصتی فراهم می‌کند تا صدای زنان اقلیت‌های قومی و مذهبی به شکلی که شایسته آن است شنیده شود و درک بهتری از پیچیدگی‌ها و تنوع تجربه‌های زنانه در این مناطق ایجاد شود. این رویکرد می‌تواند به شکل‌گیری جنبش‌های فمینیستی فراگیرتر و جامع‌تر منجر شود که تمامی صداها و تجارب را در بر می‌گیرد.

در مورد فمینیست‌های سفید میتوان اضافه کرد که در مورد استفاده آن‌ها از مفهوم «نسبیت فرهنگی» برای توجیه یا نادیده گرفتن ستم بر زنان در کشورهایی مانند افغانستان و ایران مطرح است. این فمینیست‌ها، در موضوعات مرتبط با حجاب اجباری، این مسأله را به‌عنوان یک موضوع فرهنگی قلمداد کرده و در نتیجه به نوعی از اهمیت یا عمق ظلم و ستم وارد بر زنان چشم‌پوشی کرده‌اند. همچنین، وقتی ستم بر زنان در چارچوبی فرهنگی توضیح داده می‌شود، ستم بر ملیت‌های تحت ستم نیز در همین دیدگاه نسبی فرهنگی محو می‌شود.

فمینیست‌های سفید در برابر نسل‌کشی در غزه همچنان موضع محکمی اتخاذ نکردند. این فمینیست‌ها با توجیه این‌که گروه‌هایی مانند حماس ضد زن و ضد افراد کوپیر هستند، از محکوم کردن این نسل‌کشی خودداری کرده‌اند. در حالیکه موشک‌هایی صهیونیسم فقط یک درصد حماس را هم ممکن نشانه نگرفته باشد تا آن فیصدی و تعدادی بالای از کودکان، زنان، کهن‌سالان و در کل طبقه فقیر این جامعه.

خفه کن ساز ترجیح میدهند. آن‌ها روی استیژ با لباسهای برند غربی یا لباسهای گرانبهای دست‌دوزی شده افغانستانی که محصول دست‌رنج زنان کارگر استثمار شده اند، از خواست زنان افغانستان می‌گویند، خیلی سطحی می‌گویند زنان افغانستان تحت رنج و ستم قرار دارند اما توضیح نمیدهند چگونه؟ می‌گویند زنان افغانستان خواهان باز شدن دروازه‌های مکاتب، دانشگاه‌ها و مشارکت سیاسی اند.

بسیار خوب!

از این زنان باید پرسید، دفاع از باز شدن نهادهای آموزشی زیر چتر یک حکومت ایدئولوگ به شدت مذهبی چه منطقی می‌تواند داشته باشد؟

تاریخ حکومت‌های اسلامی را نخوانده‌اید که چگونه از مسئله آموزش برای استحکام پایه‌های نظام توتالیتریستی‌شان در جوامع استفاده نمودند و برای شستشوی ذهنی جمعی توده‌ها کار گرفتند؟

تحت سایه این نظام به جای اینکه از دور نگهداشتن جامعه بلخصوص اطفال، نوجوانان و جوانان سعی ورزیده شود، چرا بر بازگشایی آن تاکید می‌گردد؟

تحقیق‌بایی چنین خواستی صد البته که برای نسل نسل این خاک و جهان یک تهدید عمیق خواهد بود زیرا میلیونها کودک، نوجوان و جوان با آموزش‌های مذهبی مبدل به مجریان آینده اسلام سیاسی خواهند شد. به عبارتی؛ داعش و طالب از گروه‌های کوچک به نفوذ کشوری دست خواهند یافت.

جریان فمینیسم امپریالیستی یا استعماری افغانستان، همانند جریان فمینیسم امپریالیستی ایران نجات زنان افغانستان را منتهی به بازگشت اشغال مجدد امپریالیست‌ها می‌کند و یا با زنانه شدن نظام امارت اسلامی می‌خواهد بیان کند که خطر برای زنان رفع خواهد شد، در حالیکه هیچ خطری رفع نمیشود و این تنها منفعت طبقاتی آن‌هاست که با شریک شدن‌شان در حکومت امارت به هدف میرسند. آن‌ها همواره زن زن می‌کنند اما نگاه کنیم این‌ها تا کنون برای زنان چه کرده‌اند؟ جز اینکه از نام ستم زنان طبقه محروم به استیژهای مفسن امپریالیستی، پروژه‌های صدهزاردلاری و جوایز قهرمان خوانی رسیده‌اند، کارنامه اینها هیچ است و قمار با نام حقوق زنان!

به‌هرحال، دلیل تذکر همه این نکات بستگی به روایت فمینیسم مرکز و امپریالیستی دارد، که چگونه آن‌ها از روایات پیچیده و عمیق ستم بر زنان عبور می‌کنند و تاکید بر خواست‌ها و مطالبات طبقاتی‌شان مینمایند.

برای فهم عمیق‌تر از تقاطع ستم بر زنان هزاره یادآوری میکنم: زنان هزاره هنگام حاکمیت طالبان در افغانستان بیشترین مقاومت را انجام داده‌اند، آن‌ها در عین اینکه از سوی طالبان با بدبینی و انگیزه زنان سرکش که در ادبیات اسلامی بی‌حیا و فاحشه اطلاق میشود دستگیر، زندان، شکنجه، تجاوز و قتل میشدند، بر علاوه آن با انگیزه فاشیسم قومی همچنان به آن‌ها نگرسته میشود و همینطور با فاشیسم فرقه‌گرایی اسلامی یا تضاد انشعابی اسلامی میان تسنن و تشیع. هزاره‌ها بنابر ساختار فاشیستی دولت‌های حاکم، عمدتاً نقش سیاسی_نظامی و اقتصادی سنگینی در کشور نداشته و اکثراً مشمول طبقات محروم جامعه شناخته میشوند، بنابراین؛ زنان هزاره بر علاوه ترور، زندان، شکنجه و تبعیض دولتی و غیردولتی با فشار کمرشکن طبقاتی نیز مواجه‌اند. هنگامیکه بگیر و ببند زنان به‌بهانه عدم رعایت حجاب اجباری توسط طالبان آغاز گردید، زنان تاجیک و اما عمدتاً زنان هزاره بیشترین کسانی بودند که در این بگیر و ببند به زندانهای طالبان افکنده شدند. بعدها فاشیستان مجاهد قومی تاجیک و پشتون به مردان هزاره با جملات و متن‌های رکیک مردسالارانه ناموسی فشار وارد میکردند تا جلو عصیان‌گری زنان قوم‌شان را بگیرند و به اصطلاح به‌سرشان بزنند تا دیگر سر بالا نتوانند. البته هدف فاشیستان تاجیک مشخص بود، آن‌ها می‌خواستند مردان هزاره را با تحریک‌های ناموسی به جبهه مقاومت در جنگ علیه امارت اسلامی بکشانند تا این جبهه اگر پیروز شود، مردان هزاره هم بتوانند زنان یا به اصطلاح آن‌ها «ناموس» شان را از دست‌درازی طالبان نجات بدهند. این تکنیک تا جایی کار کرد و یک تعداد مردان سنتی هزاره طعمه این دام شدند؛ یکی از این مردان به‌نام علی کریمی نوشت: «زنان هزاره در افغانستان به هیچ صورت نباید در تظاهرات شرکت کنند... طالبان زنان تظاهرات‌چی را فی‌الغور دستگیر می‌کنند و خدا می‌داند در زندان چه روزی بر سر آن‌ها می‌آورد. مدنی گگ‌های غرب‌نشین هم نباید از این‌ها قهرمان بسازند و این زنان درمانده را شیرک شیرک کنند» او صریحاً از جایگاه پدرسالارانه قومی به زنان هزاره حکم صادر میکند و مردان هزاره را در برابر زنان خانواده‌های‌شان با انگیزه حفاظت از ناموس توسط قیم، بر می‌انگیزاند. بالاخره، زنان هزاره هم‌زمان از سوی حکومت طالبی، مردان فاشیست بیرون قومی یا دیگر قومی، موقعیت طبقاتی، پدرسالاران درون قومی، فشار خانوادگی، زن بودن، هزاره بودن، و زن سرکش و معترض مورد ستم و تبعیض و فشار چندگانه قرار می‌گیرند. زنان معترض تاجیک نیز با عین موقعیت قرار دارند. زنان معترض که به مردسالاری قوم خویش و بقیه اقوام تاخته‌اند و آن‌ها را به نقد کشیده‌اند، از آدرس‌های مختلفی درون قومی و بیرون قومی مورد حملات سایبری قرار گرفته‌اند. آن‌ها تجربه انواع شکنجه زندانهای طالب را دارند. اگر به هر کدام آن‌ها پرداخته شود، بدون شک وجود آن‌ها مرکز اعمال ستم‌های جنسیتی، قومی، حکومتی، درون قومی و اجتماعی است که نیاز به بررسی و بازگویی تک تک آن‌هاست.

و اما در مورد زنان گروه‌های غیر و اقلیت‌ها در ایران:

نتیجه‌گیری:

این نوشته به موضوع پیچیده و چندلایه ستم بر زنان در جوامع ایران و افغانستان پرداخته است، به ویژه در زمینه برخورد فمینیسم سفید و نظریه اینترسکشنالتی (تقاطع‌گرایی) با این مسائل. تحلیل از مفهوم اینترسکشنالتی به عنوان ابزاری برای بررسی و درک همزمان ستم‌های جنسی، قومی، نژادی و طبقاتی، برای فهم تجربه‌های زنان در این مناطق امر ضروری است.

در این مقاله به موضوع تفاوت تجربه‌های زنان در گروه‌های اقلیت و غیرمتمرکز در ایران و افغانستان اشاره گردیده شده است، مانند زنان هزاره، بلوچ، لر، کرد و ترک. این زنان، علاوه بر ستم‌های مردسالاری و تبعیض جنسیتی، با ستم‌های مضاعف نژادی، مذهبی و قومی نیز مواجه هستند، که در بسیاری از موارد حتی از طرف روایت‌های غالب فمینیستی نادیده گرفته می‌شوند.

همچنین اشاره به فمینیسم امپریالیستی و نقد آن در رابطه با وضعیت زنان افغانستان و ایران، موضوعی است که بسیاری از تحلیل‌گران سیاسی و اجتماعی مطرح می‌کنند. استدلال در مورد استفاده ابزاری از مسئله حقوق زنان توسط فمینیست‌های امپریالیستی برای توجیه مداخلات نظامی و اقتصادی، به ویژه در افغانستان و ایران، به خوبی با واقعیت‌های تاریخی سازگار است.

این متن نشان‌دهنده تعمق عمیق در مورد ستم‌های چندگانه و تقاطعی است که زنان در این کشورها با آن‌ها مواجه هستند، و به نقد و روایت‌های غالب فمینیستی پرداخته شده است، که به‌طور خاص زنان اقلیت را در حاشیه قرار می‌دهد. ■

مسیح علی‌نژاد زنی که مدعی دفاع از حقوق زنان ایران است و ظاهراً نکوهش‌گر جمهوری اسلامی ایران اما نگاه کنیم او همواره موضوع زنان ملیت‌های تحت ستم را نادیده می‌گیرد، و معضل همه زنان را ذیل روسری اجباری خلاصه می‌کند، در حالی که مسئله فقط روسری نیست در کل پوشش اجباری و سیاست کنترل بر بدن زنان است. همچنان او هیچگاهی بر طبقاتی بودن ریشه ستم بر زنان اشاره نکرده است، و مهمتر هم اینکه همواره کلید نجات زنان ایران را نه آگاهی و مقاومت زنانه، بلکه اتکا و دعوت از امپریالیست‌ها برای نجات زنان ایران و اشغال ایران آدرس داده است. او هیچگاهی هنگام دعوت از امپریالیست‌ها برای نجات زنان ایران، این را هم مطرح نکرده است که آیا همین امپریالیست‌ها نبودند که برای نجات زنان افغانستان هم بیست‌سال قبل افغانستان را اشغال کردند و بعد از بیست‌سال زنان را دو دستی تسلیم همان‌هایی کردند که تا دیروز آن‌ها را تروریست و تهدید جدی برای حقوق و آزادی زنان معرفی کرده بودند. البته واضح است که علی‌نژاد نماینده فمینیسم امپریالیستی و اشغال است که با پیچ کردن موضوع حقوق زنان مسیر اشغال آن‌ها را می‌گشاید.

ممکن تا جایی زیادی رژیم و حجاب اجباری معضل زنان در ایران باشند اما تنها این نیست نیستند؛ معضل زنان ایران، در کل مردسالاری، نظام طبقاتی، اسلام سیاسی، سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و راست‌های سلطنت طلب و آریایی اند.

زنان کرد، لر، بلوچ، ترک، گیلک و... در عین اینکه با پدرسالاری درون قومی مبارزه می‌کنند، در عین حال با تبعیض، توهین، دستگیری، زندان، شلاق، شکنجه، زندان، تجاوز، اعدام، تبعید، ممنوع‌الخروجی و مسمومیت دولتی مواجه میشوند، از طرفی هم باید در برابر خانواده‌های‌شان بایستند و یکجایی به دهن مردسالاران مذهبی داخل کشوری هم بزنند. بررسی ستم بر هر یک از این گروه‌ها نتایج متفاوتی دارد و اینترسکشنالتی این امکان را فراهم میکند تا به زنان قربانی و زخم‌های‌شان از دید بازتر و مشخص‌تری نگاه کرد و نباید روایت استبدادی را در خصوص چگونگی ستم بر زنان گروه‌های غیر پذیرفت.

یکی از نکات اساسی که در میان نیروهای مبارز زنان افغانستان و ایران کمتر به آن پرداخته شده است، این است که، از طرفی به موضوع زنان و مبارزه علیه ستم بر زنان اهمیت لازم داده نمی‌شود؛ و از طرفی دیگر، اگر هم به ستم بر زنان و مبارزات آن‌ها اشاره می‌کنند، موضوع اینترسکشنالتی آن‌ها را نادیده می‌گیرند. یک عده ستم بر زنان را با عمده‌سازی و خلاصه‌سازی به ستم طبقاتی گره می‌زنند و عده‌ای دیگر همین ستم را با عمده‌سازی آن در قالب ستم جنسیتی خلاصه می‌کند، در حالی که ستم بر زنان از مجموع ستم طبقاتی_جنسیتی و ملی شکل گرفته است.

گلخ ایرانی، زندانی سیاسی بند زنان زندان اوین:



نبرد ما در جبهه‌ی مردمی و در برابر حاکمان و اقتدار طلبان است

جمهوری اسلامی که همواره تحت سیاست‌های امپریالیسم روس و چین حرکت می‌کند؛ و اسرائیل (پادگان امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه) که از ابتدا برای پیشبرد اهداف و منافع امپریالیستی آمریکا از هیچ توحشی فروگذار نکرد؛ آینده‌ی تمام قدرت طلبی یکدیگرند و پیش برنده‌ی اهداف و سیاست‌های استعماری غارتگرانه‌ی آنان، اهداف و سیاست‌هایی که موجب گسترش رادیکالیسم در منطقه شدند و واکنشی چون هفت اکتبر را برانگیختند.

جنگی در حال گسترش با هزاران کشته و زخمی و آواره که فلاکت بر جامانده از آن محل تلاقی خاستگاه راست افراطی اسلام گراهای مرتجع و «محور مقاومتی‌ها» شد.

خاورمیانه‌ای که همواره محل نزاع قدرت‌های امپریالیستی بود، در چند دهه‌ی اخیر و با حضور آمریکا و حمایت او از اسرائیل، امان حتا یک روز بدون کشتار و جنایت را از کف داده و به سمت جنگی طولانی و وسیع‌تر از پیش سوق داده می‌شود. جنگی فرسایشی که چیزی فراتر از کشتار و ویرانی برای مردم منطقه و جز عقب ماندگی برای آیندگان نخواهد داشت. در این میان آن چه مسلم است تلاش غرب برای ایجاد نظامی نوین در خاورمیانه و تضعیف جمهوری اسلامی و تحت کنترل درآوردن آن است. جمهوری اسلامی که اگرچه مشروعیت و هویت خود را از طریق ضدیت با آمریکا کسب کرد. اما بیش از پیش ایران را در سیستم سرمایه داری جهانی ادغام و در راستای اهداف آن گام برداشت. حال نیز با انتصاب پزشکیان و گردش احتمالی دولت به سمت غرب تمایل قدرت‌های غربی بر ماندن جمهوری اسلامی بیشتر می‌شود. خطر ماندن خامنه‌ای تضعیف شده یا جانشین احتمالی او می‌تواند تضمینی برای غرب و تامین انتفاعی باشد که به صورت استعمار نوین در منطقه در صدد احیای آن است و در مقابل برای ما که از سوئی با دیکتاتوری دینی و از دیگر سو با نفوذ سپاه در تمام لایه‌های اقتصادی، سیاسی فرهنگی، نظامی و امنیتی مواجهیم، ره‌آوردی ندارد. جز انقیاد بیشتر و افزایش سرکوب‌ها. هر

در جنگ میان قدرت‌های ارتجاعی ما مقید به ایستادن در صف هیچ یک از آنان نیستیم. بلکه باید با مشخص کردن نسبت خود با قدرت‌هایی که هیچ گونه اشتراک منافی با «ما» ندارند بر تقویت «جبهه‌ی مردمی» بکوشیم و نیروی خود را بر مبارزه و سازماندهی انقلابی که به اثبات تاریخ تنها مسیر رهایی توده‌ها از بند استثمار است متمرکز کنیم.

تخاصم دو نیروی ارتجاعی نبردی مردمی نیست و با هیچ توجیهی نمیتوان از آن در پی منفعتی برای مردم بود. قرار گرفتن در کنار نیروهای واپسگرا به هر شکلی و با هر تعریفی نسبتی با مبارزه علیه ستم ندارد. چه آنان که بدون هیچگونه پیوند ایدئولوژیکی در کنار گروه‌های بنیادگرای اسلامی قرار گرفتند و حملات اسلام گراها علیه اسرائیل مشعوفشان نمود و چه آنان که دل در گروی راست افراطی دارند و بر جنازه‌ی مردم فلسطین و لبنان عربده‌های مستانه سر میدهند. هر دو گروه در تضعیف مقاومت مردم فلسطین نقشی برابر و موثر دارند. دو نظام فاشیستی جمهوری اسلامی و اسرائیل در جنگی فرسایشی که همواره با کشتار غیر نظامیان همراه بود افکار ارتجاعی را رادیکال‌تر از پیش گسترش دادند و از لحاظ نظامی و تسلیحاتی _ اگرچه در دو سطح متفاوت از هم _ اما به نقطه‌ای رسیدند که هر یک تهدیدی ویرانگر و کشنده، نه برای طرف مقابل که برای منطقه محسوب میشوند.

ضعف نیروی سیاسی پیش‌رو در سازماندهی و ارتباطی تنگاتنگ با توده و ظهور کاریکاتور وارِ پهلوی در سپهر سیاسی ایران رخ داد؛ منجر به فروکش کردن خیزش و ترک خیابان شد و انتظار تا فروپاشی را جایگزین مبارزه و سازماندهی انقلابی نمود. خلایی که ختم شد به انتظار بخشی از جامعه برای حمله نظامی به کشور بدون در نظر گرفتن پیامدهای آن، پیامدهایی که علاوه بر ویرانی می‌تواند به استحکام رژیم فعلی یا تغییر رژیم بدون کوچک‌ترین آثاری از تغییر در ساختار قدرت بیانجامد. در صورت آغاز جنگ خارجی نیروی نظامی و جریان سرکوب‌گر، حق به جانب‌تر از قبل به سرکوب و اعدام و حذف فیزیکی مخالفان اقدام می‌کند. در چنین شرایطی تکرار جنایات دهه‌ی شصت دور از ذهن نخواهد بود. علاوه بر این و با فرض حمله‌ی خارجی به کشور و تغییر رژیم به دست دولت‌های مهاجم نیز اگرچه مرکزیت اقتدار به زیر کشیده می‌شود اما حاکم جدید با حفظ ساختار قدرت و حفظ شیوه‌های حکمرانی جایگزین حاکم، رهبر یا سلطان قبلی خواهد شد. قدرت‌های غربی نه توزیع‌کننده‌ی دموکراسی هستند و نه منبع رفاه و آزادی برای مردم تحت ستم. ما نیز از آنان در منطقه جز کودتا و حمله‌های نظامی گسترده به خاطر نداریم. با رنج و فلاکتی به درازای یک قرن، در جنگ میان قدرت‌های ارتجاعی، ما مقید به ایستادن در صف هیچ یک از آنان نیستیم.

بلکه باید با مشخص کردن نسبت خود با قدرت‌هایی که هیچ‌گونه اشتراک منفعی با «ما» ندارند بر تقویت «جبهه‌ی مردمی» بکوشیم و نیروی خود را بر مبارزه و سازماندهی انقلابی که به اثبات تاریخ، تنها مسیر رهایی توده‌ها از بند استثمار است متمرکز کنیم.

ما از جنگ میان قدرت‌ها منتفع نخواهیم بود. جنگی که در آن از سوی جمهوری اسلامی قرار دارد که در تلاش است تا با تزیق و تحریک حس ملی‌گرایی از حمایت مردم بهره‌مند شود و در مقابل او آمریکا و رژیم تحت حمایت‌های همه جانبه‌اش (اسرائیل) ایستاده‌اند و در تلاشند تا از انزجار مردم نسبت به سیستم برای مشروعیت بخشی به هر توحشی بهره‌برند؛ جنگ ما نیست.

جنبش‌های آزادی‌بخش، احزاب پیش‌رو و گروه‌های مردمی که در برابر اقتدار حاکمان قد علم کردند، همواره در سایه‌ی جنگ قدرت‌ها به بی‌رحمانه‌ترین شکل، مورد حمله قرار گرفتند یا به دست احزاب و گروه‌های موازی وابسته به قدرت‌ها خنثی شدند. یقیناً رهایی مردم فلسطین در نبود اسلام‌گراها و بدون حمایت آنان مسیر بهتر و مطمئن‌تری را طی می‌کرد؛ همان‌گونه که مسیر آزادی‌خواهی در ایران در صورت نبود اصلاح‌طلبان و فاشیست‌ها (سلطنت طلبان) به هدف نزدیک‌تر می‌بود.

نبرد ما در جبهه‌ی مردمی‌ست؛ علیه استثمار و استبداد و دیکتاتوری و علیه خشونت‌عریانی که بر ما روا می‌دارند. مسیر رهایی نه با انفعال و انتظار تا فروپاشی و نه با امید بستن به پرتابه‌های اسرائیل یا هر نیروی دیگری، بلکه به همت خودمان و در نبردی تمام‌قد با اقتدار حاکمان میسر است. ■

آبان ۱۴۰۳

گونه حمله‌ی خارجی به مُحق شدن نیروهای نظامی و امنیتی برای نفوذ بیشتر در امور کشور می‌انجامد و به محاق رفتن مسیر مبارزه را به دنبال دارد. طی سال‌های اخیر، با ورود بیش از پیش سپاه در تمام امور کشور، در محافل غیر رسمی اشاره به کودتای خاموش می‌شود.

حضور و تصمیم‌گیری مدام نظامیان در امور اجرایی و ظاهر شدن پیاپی‌شان در کادر دوربین و گزارشات تلویزیونی با حضور افراد شناخته شده یا گمنام در لباس نظامی، گویای میلیتاریزه شدن کشور است و این وضعیت با شروع جنگ و یا حتی حمله‌های نزاع‌گونه‌ی مقطعی نیز ابعاد وسیع‌تری خواهد یافت. حیات جمهوری اسلامی همواره در بحران‌های منطقه‌ای تداوم می‌یابد. به مانند اسرائیل که بقا و پیش‌برد اهداف خود را در بحران آفرینی در خاورمیانه و تداوم جنگ‌های فرسایشی می‌بیند. اسرائیل با سیاستی که بر نسل‌کشی و نابودی مردم فلسطین و روند اشغال‌گری شکل گرفته است. جمهوری اسلامی نیز با پیش‌برد اهداف قدرت طلبانه که همواره با پناه گرفتن پشت دفاع از آرمان و مردم فلسطین میسر بود، منطقه را به کانون عرض اندام قدرت‌های جهانی بدل کردند. رهبران دو نظامی که خود بازتولید نظام سرمایه داری امپریالیستی هستند و کارکردشان حفظ منافع و ارزش‌های قدرت‌های جهانی در منطقه است، به وجود دیگری جهت تقویت اهداف خود نیاز دارند و این تخصص که تمامی جنبش‌های آزادی‌بخش منطقه را خنثی نمود، پایانی نخواهد داشت مگر با موج بیداری. جمهوری اسلامی با تقویت دشمنی با اسرائیل و تکثیر گروه‌های نیابتی تحت امر خود و قربانی کردن موجودیت فلسطین، موقعیت خود را در بیرون از مرزهای کشور تثبیت و موفق به پیشروی در منطقه شد. در داخل مرزها نیز با ایجاد اختناق بیشتر و سرکوب و افزایش کشتار سیستماتیک بر مخالفت‌ها و اعتراضات غلبه و با چهره‌سازی و تقویت چهره‌های ناکارا و تحت نفوذ اپوزسیون را تخریب و خنثی نمود و مانع از به عمل در آمدن تئوریهای انقلابی شد.

تداوم و عمیق‌تر شدن بحران در منطقه و عدم به عمل درآمدن تئوریهای انقلابی فضای خلسه‌گویی را به بار آورد که نتیجه‌ی آن دل‌سردی توده از ایجاد تغییرات بنیادین بود. دور شدن از فضای خیزش و سرخوردگی‌های پس از آن که در پی سرکوب بی‌امان جمهوری اسلامی،

درد و رنج کارگران زن افغان در ایران

گیتی یکتا

در این دروغ و نفرت‌پراکنی و تفرقه اندازی جمهوری اسلامی، سلطنت طلب‌ها و سایر نیروهای ارتجاعی متحدند و شبانه روز در حال فعالیت‌اند و این واقعیت را کاملاً آگاهانه پنهان می‌کنند که عامل اصلی بیکاری در ایران سیستم طبقاتی سرمایه داری حاکم و وابستگی‌اش به نظام جهانی امپریالیستی است و هیچ ربطی به چند میلیون کارگر و زحمتکش افغانستانی که کمتر از شش درصد از جمعیت ایران را در بر می‌گیرند، ندارد.

در این میان، کارگران زن و نوجوان افغانستانی در موقعیت و شرایط وحشتناک‌تری بسر می‌برند. زنان کارگر افغانستانی با مجموع ستم طبقاتی، ملی و جنسیتی هم زمان روبرو هستند. این زنان هم به خاطر ملیت‌شان و هم به خاطر زن بودن‌شان آن هم تحت حاکمیت رژیم زنستیزی و نژاد پرست جمهوری اسلامی با انواع و اقسام توهین و تحقیر، آزار و اذیت جنسی و در مواردی تجاوز روبرو هستند. زنان کارگر مهاجر افغانستانی اگر کاری با هزار مشقت پیدا کنند مزدشان نسبت به زنان کارگر و زحمتکش «ایرانی» که دستمزدشان نسبت به کارگران مرد «ایرانی» پائین‌تر است، بسیار ناچیز است.

بدون شک، تشکلات و فعالین مترقی حوزه زنان، بدون افشای سیاست‌های فوق‌استثمار تشدید یافته بر کارگران و به طور خاص کارگران زن افغانستانی، بدون افشای سیاست‌های نژاد پرستانه و زن ستیز رژیم جمهوری اسلامی علیه افغانستانی‌ها، بدون اتحاد و همبستگی مبارزاتی با آنان و سازمان دهی و متشکل کردن‌شان نمی‌توانند خود را پیشبرنده مبارزه علیه ستم جنسیتی بنامند-هشت مارس

در جامعه تحت حاکمیت رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی که با مکیدن خون کارگران سرمایه پرور می‌کند، کارگران و زحمتکشان افغانستانی فوق‌استثمار می‌شوند. کارگران و زحمتکشان افغانستانی بسیار بیشتر از دستمزد ناچیزشان و استفاده از مزایای جزئی اجتماعی که با هزار درد و رنج ممکن است دریافت کنند، در زمینه اقتصادی منبع ثروت در جامعه هستند. در حقیقت فوق‌استثمار تشدید یافته کارگران و زحمتکشان افغانستانی، بخش مهمی از روند رو به رشد انباشت سرمایه را برای سرمایه داران دولتی و خصوصی امکان‌پذیر می‌سازد.

این سرمایه داران دولتی و خصوصی هستند که از وجود میلیون‌ها کارگر و زحمتکش افغانستانی سودهای کلان به جیب می‌زنند و هم زمان به اشاعه تفکرات نژاد پرستانه و فاشیستی می‌پردازند. سرمایه داران با استفاده از نیروی کار کارگران و زحمتکشان افغانستانی در کوره‌های آجرپزی، مرغ داری، قالی بافی که زنان و کودکان دختر افغانستانی نیروی اصلی آن هستند، کارگاه‌های خیاطی و بسته بندی، فروشندگی، جمع آوری پلاستیک و ضایعات از سطل‌های آشغال توسط کودکان کار افغانستانی حتی زیر سن ده سال، ساختمان سازی، کارهای مربوط به کشاورزی، چوپانی، پوست شویی و چرم‌سازی، سنگ بُری، چاه کنی، تخلیه و نظافت فاضلاب و... کارهای سخت و مشقت بار با دستمزد بسیار ناچیز و در بسیاری مواقع عدم پرداخت مزد، میلیاردها تومان به جیب می‌زنند. در عین حال هم زمان و آگاهانه علیه مهاجرین افغانستانی تحت عنوان این که «اینان فرصت‌های شغلی را اشغال کرده‌اند»، «از مصرف‌کنندگان امکانات «رفاهی» کشور هستند»، «بسیاری از جنایات را مرتکب» می‌شوند و...؛ کلیه بحران‌های اقتصادی و اجتماعی را به گردن چند میلیون افغانستانی می‌اندازند و به تفرقه‌افکنی در بین مردم بویژه کارگران و زحمتکشان دامن می‌زنند.

برای امثال شما هم همان جمهوری اسلامی حق تان است، ولی به خاطر موقعیت‌ام نگفتم. در میان همه مسافرها فقط یک زن جوان اعتراض کرد و گفت وحشی و بی‌فرهنگ و نژاد پرست تو هستی، ولش کنی و اگر نه بد می‌بینید...»

مرضیه، همراه پدر، مادر و دو خواهرش بیش از سی سال پیش دوره اول به قدرت رسیدن طالبان، به ایران آمد. مرضیه در منطقه ورامین تهران بزرگ شد و درس خواند. پدر مرضیه با هزار بدبختی در یک فارم کشاورزی مشغول به کار شد و در برابر کار سخت فیزیکی مزدی ناچیز دریافت می‌کرد که زندگی بخور و نمیرشان را تامین نمی‌کرد. مرضیه از همان دوران کودکی مزه فقر و تنگدستی را لمس می‌کند. با این حال پدر و مادر تمام سعی خود را می‌کنند که فرزندان‌شان به مکتب بروند. مرضیه یک سال قبل از رئیس جمهور شدن احمدی نژاد، شامل دانشگاه شهید بهشتی گردید و یک سمستر نیز درس خواند. اما با دستور احمدی نژاد نه تنها مرضیه بلکه تمام مهاجران افغانستانی اجازه‌ی درس خواندن را از دست دادند و مرضیه مجبور به ترک دانشگاه شد.

وقتی مرضیه فقر خانواده را می‌بیند و این که امکان ادامه تحصیلات دانشگاهی را ندارد، تصمیم می‌گیرد که کار کند و بخشی از مخارج زندگی خانواده را تامین کند. در یک کارگاه خیاطی شروع به کار می‌کند. کارش دوختن شلوار زنانه بود که با چرخ خیاطی انجام می‌شد. مرضیه کار را زود یاد می‌گیرد و کارگر «موفقی» می‌شود. مرضیه می‌گوید «خیلی زود در محیط کار متوجه شدم که رفتار کارفرما با همه کارگران ناعادلانه است. در ضمن این که کارفرما از مجبوریت ما کارگران افغان برای دریافت مزد، بالاترین سوء استفاده را می‌کرد، رفتاری زننده و غیر انسانی با ما کارگران داشت. اما چون به پول نیاز داشتیم مجبور بودیم که همه چیز را تحمل کنیم.»

مرضیه جوان در کارگاه بسته بندی، خیاطی و مهره دوزی با ساعات طولانی و مزد ناچیز کارگری کرده است. در مهره دوزی استاد می‌شود و به همین دلیل از طرف کارفرما مامور آموزش به زنان دیگر می‌شود. مرضیه تلاش می‌کند که به زنان مهاجر افغانستانی این فن را آموزش دهد که آنان حداقل بتوانند کاری برای خود جور کنند.

مرضیه می‌گوید این مهره دوزی «کارهایی که من برای زنان مهاجر از کارگاه می‌آوردم، قسمت کوچکی از کل تولید یک کالا بود. از این رو ما از سایر کارگرها جدا بودیم. ممکن است برای خانواده‌های سنتی افغانستان این نوع کار در خانه مثبت باشد، اما کاری نا امن، تکه تکه شده به هیچ کارگر زنی امکان رشد و یادگیری و کار با دیگر کارگران را یاد نمی‌دهد. مضاف این که کارگر زنی که در خانه کار می‌کند در فرایند تولید و کار گرانی که در این تولید نقش می‌گیرند، ارتباطی نمی‌گیرد.»

بهار، یکی از زنان کارگر افغانستانی است. زنی دردمند همراه همسر و سه فرزندش در سن ۳۱ سالگی مجبور به فرار و پناه بردن به ایران شد. زنی که در نگاه مردم مزاحم و اخلاگر به حساب می‌آید. زنی که درد حقارت، محرومیت، فقر و فشار زندگی را با پوست و گوشت خود لمس می‌کند. درد او درد همه زنان و مردان کارگر مهاجر افغانستانی در ایران است. درد و رنجی مضاعف. این زنان، زنانی هستند که در افغانستان از کار منع شدند و در ایران به جرم مهاجر بودن و افغان بودن از کار، تحصیل و زندگی منع هستند. در محیط کار با کمترین مزد و ساعات زیاد کار با تبعیض و تحقیر و توهین مواجه هستند.

بهار می‌گوید «با هزار بدبختی توانستم کاری را در یک کارگاه بسته‌بندی پیدا کنم. هر روز از صبح تا شام بدون وقفه سر پا کار می‌کردم. روزهای اول کمرم بشدت درد می‌گرفت و در ساعات آخر روز دیگر توان ایستاد شدن را نداشتم. یکی دو باری که برای رفع خستگی نشستم با واکنش تند و تحقیرآمیز سرپرست کارگاه مواجه شدم. نمی‌فهمیدم به چه جرمی باید این چنین مورد تحقیر و توهین واقع شوم. هر روز تصمیم می‌گرفتم کارم را ترک کنم، اما زمانی که به خانه می‌رسیدم و وضعیت خانه و فقری که بر آن مستولی بود را می‌دیدم، تمام درد و رنج و فشار کاری را فراموش می‌کردم و باز فردا به همان محیط غیر قابل تحمل محیط کاری بر می‌گشتم.»

بهار از وضعیت خود در کارگاه بسته‌بندی می‌گوید که «یک بار وقتی به خاطر حقوق ناچیزم با ساعات کار طولانی اعتراض کردم توسط سرپرست کارگاه مورد ضرب و شتم بدنی قرار گرفتم. فحش و تهدید جزئی از برخورد هر روزه سرپرست کارگاه به ما زنان کارگر افغانستانی بود.»

از نظر بهار زنانی که در محیط‌های «مردانه» مشغول به کار هستند بیشتر در معرض آزار جنسی قرار می‌گیرند. او می‌گوید «کارگران زنی که به کار نیاز دارند در برابر آزار جنسی دو راه در مقابل‌شان قرار دارد. یا باید به وضعیت پیش آمده تن دهند تا بتوانند حقوق خود را دریافت کنند و یا باید به خواست کارفرما تن ندهند و در آن صورت امکان اخراج از کار و حتی از دریافت دستمزد کم هم محروم شوند.»

افزون بر این، بهار از نگاه منفی و بدبینانه‌ی مردم ایران نسبت به مهاجرین افغانستانی می‌گوید که زندگی را برایش دشوارتر کرده است. بهار با بغض در گلویش قصه تلخی را می‌گوید «یک روز صبح وقتی سوار بوس شدم و نشستم پس از چند دقیقه زنی من را از جایم بلند کرد و پرت کرد و گفت این جا برای نشستن تو افغان وحشی و دزد نیست. حیران به او نگاه می‌کردم و تمام وجودم می‌لرزید. زن دیگری به او پیوست و گفت از کشور ما برید بیرون بدبخت‌مان کردید وحشی‌های بی‌فرهنگ. همان طالبان حق شماس. می‌خواستم به آن‌ها بگویم که



مریم، زنی است که در افغانستان کارمند بوده و لیسانس دارد. مریم دو فرزند دارد که بزرگترین فرزندش ده‌ساله است. مریم می‌گوید «با دنیایی از آرزو و امید از طالبان گریختیم و به ایران پناه آوردیم. اما در همان روزهای اول مشکلات زندگی خود را عیان کرد. هزینه زندگی در ایران آن هم برای ما بالا بود. ما با آن پولی که با خود آورده بودیم نمی‌توانستیم خانهای را رهن کنیم. علاوه بر آن که دفترهای راهنمای معاملات حاضر نیستند خانهای را برای مهاجران افغانستانی رهن کنند. با هزار زحمت خانهای را با پنج و نیم میلیون تومان در ماه در حاشیه‌ی شهر ری اجاره کردیم.»

سپیده، ۱۸ ساله، اهل افغانستان است و یک سال قبل با خانواده‌اش به ایران آمد و در جنوب تهران ساکن شد. او تازه داشت برای کانکور آماده می‌شد که طالبان دانشگاه‌ها را به روی دانشجویان دختر بستند و مانع شرکت آنان در کانکور شدند.

خانواده‌ی چهار نفره سپیده از کوه و دشت و بیابان خود را به ایران می‌رساند تا بتوانند زندگی آرامی را برای خود بسازند. پس از مدتی، سپیده در یک مغازه‌ی پارچه‌فروشی در جنوب تهران و برادر ۱۵ ساله‌اش در یک کارگاه خیاطی مشغول به کار می‌شوند. سپیده می‌گوید «علاوه بر ساعات طولانی کار و سخت‌گیری‌های کارفرما، همواره در رفت و آمد از خانه تا کارگاه نگران این بودم که پولیس من را به خاطر نداشتن کارت شناسایی بازداشت نکند همان کاری که در مورد برادرم شد و او را رد مرز کردند.»

این زن جوان انتخاب زیادی در بازار کار ایران ندارد. او روزانه ۱۰ ساعت برای معاش بسیار ناچیزی در یک مغازه فروشنده می‌کند: «تقریباً نصف معاش یک کارگر ایرانی را به من می‌دهند. از دیگر حقوق‌ها همچون حق بیمه، حق اولاد و حق سنوات برخوردار نیستیم. من هم وقتی که بار می‌آید پارچه‌ها را جابه‌جا می‌کنم، هم با مشتری صحبت می‌کنم، و هم پارچه‌ها را می‌فروشم. بعضی شب‌ها به خاطر جابه‌جایی پارچه‌های سنگین بازوهایم تا صبح درد می‌کنند.»

آزاده، ۲۱ ساله، در یک مغازه‌ی لباس‌فروشی در شهر مشهد فروشنده است. او از سن هشت سالگی در ایران زندگی می‌کند. این زن جوان فرزند بزرگ خانواده‌ی پنج نفره است و با توجه به فشارهای اقتصادی که مهاجران افغانستانی در ایران با آن مواجهند، مجبور است پدر خود را در تأمین مخارج خانواده باری کند.

همسر مریم به کار کارگری ساختمانی مشغول به کار می‌شود. حقوق او کفاف کرایه خانه را هم نمی‌کند. این در حالی است که آنان وسایل خانه و نیازمندی‌های اولیه‌ی زندگی را هم ندارند. از همین رو مریم هم مجبور به یافتن کار می‌شود. در برابر مریم بعنوان یک مهاجر زن کارهایی که می‌توانست انجام دهد کم بود و مجبور شد در یک کارگاه خیاطی مشغول به کار شود. مریم می‌گوید «کارفرماها در این کارگاه‌ها هر چه می‌توانند ساعات کار را طولانی و شدت کار را زیاد می‌کنند. در این مکان‌ها خبری از خون گرمی، مهربانی و محبت و انسانیت نیست. اگر سرعت کار کنی و عرق بریزی وظیفه را خوب انجام دادی و اگر کمی عادی‌تر کار کنی به خاطر زن بودن و این که زن‌ها عرضه کار ندارند و همین طور به خاطر افغانستانی بودن و این که افغان‌ها بیسواد و نفهم هستند، مورد توهین و تحقیر گرفته می‌شویم. در یکی از این روزها که کارفرما با فحش‌های رکیک به من و یکی دیگر از زنان کارگر روز کاری را شروع کرد، به خاطر این که چند روز بعد حقوقم را دریافت کنم چیزی نگفتم و پس از دریافت حقوقم آن جا را ترک کردم.»

مریم پس از دوره‌ای بیکاری و فشار زندگی مجبور می‌شود در یک کارگاه بسته‌بندی پوشاک کار کند. در این کارگاه هم همان قوانین و همان رفتارها با کمی شدت و ضعف ادامه داشت. علت‌ها ممکن است متفاوت باشند، اما حس تحقیر و توهین و دردی که حاصل می‌کند، یکی است. مریم می‌گوید «شاید درد و رنجی که من کشیدم در برابر درد و رنج آن دختران نوجوان، آن کودکانی که در خیابان‌ها به کار مشغول‌اند، آن زن بیست ساله‌ای که از سختی کار و درد و رنجی که کشیده به نظر پیر و تکیده می‌آید، هیچ باشد. اما حس تحقیر نه تنها از جانب کارفرما بلکه حتی از برخی کارگران زن ایرانی به من دست می‌داد. حسی که قلب را پاره پاره می‌کند و ترا از درون می‌سوزاند.»

وزارت کار وارد مغازه شوند، او مغازه را ترک کند و اگر شناسایی شود، جریمه‌ی ناشی از تخلف صاحب کارش را نیز بپردازد.

آزاده هر چند شرایط دشوار و یک جانبه‌ی صاحب کارش را «سوءاستفاده» توصیف می‌کند، اما مجبور به پذیرش این شرایط است. او علاوه می‌کند: «اگر به کار ادامه ندهم، پدرم به تنهایی نمی‌تواند از پس مخارج خانه، کرایه‌خانه، شهریه‌ی مکاتب خواهر و برادرانم برآید و شاید مجبور شویم خواهر و برادرانم را از مکتب بیرون بیاوریم. من نمی‌خواهم آنان بی‌سواد بمانند و به همین دلیل به غیر از مقدار کمی که برای هزینه‌ی رفت‌وآمد نیاز است، همه‌ی معاشم را سر هر ماه به پدر می‌دهم».

حمیده، ۱۷ ساله، با خانواده‌اش زندگی می‌کند. او به‌تازگی به‌دلیل تن ندادن به خواسته‌های جنسی صاحب کارش از شغل فروشندگی اخراج شده است: «با این که من در کار فروش بسیار حرفه‌ای‌ام، ولی چون قبول نکردم با او صمیمی شوم مرا اخراج کرد.» حمیده در ایران زاده شده و حدود چهار سال پیش، زمانی که دانش‌آموز کلاس هفتم بوده، به‌دلیل مشکلات اقتصادی درس را ترک کرده و وارد بازار کار شده است. این دختر جوان اضافه می‌کند که در صورت داشتن مدارک رسمی اقامت، شاید می‌توانست علیه صاحب کارش شکایت کند، اما حالا دست‌وپای او و خانواده‌اش بسته است و جرأت ثبت شکایت نزد پلیس را ندارند.

حمیده در این فروشگاه روزانه ده ساعت کار می‌کرد و ماهانه ۶ میلیون تومان، حقوق می‌گرفت. او قبلاً در فروشگاه‌های مختلفی فروشندگی کرده، اما حالا خانواده‌اش به‌علت بدرفتاری و افزایش سودجویی جنسی صاحبان، به او اجازه نمی‌دهند که به کار فروشندگی ادامه دهد.

در مناطق مختلف تهران، مشهد، اصفهان، قم و دیگر شهرهای ایران بنرهایی نصب شده است که به مهاجران افغانستانی مهلت داده تا پایان ماه سنبله و در مواردی تا پایان ماه میزان سال ۱۴۰۳ خانه‌های خود را ترک کنند و به کشورشان برگردند. در این بنرها از شهروندان ایران خواسته شده که خانه، دکان، موتور و دیگر اموال خود را به مهاجران افغانستانی کرایه ندهند و از استخدام ایشان خودداری کنند.

***این گزارش که گوشه‌ای از درد و رنج کارگران زن و کودکان دختر افغانستانی را بیان می‌کند، توسط گیتی یکتا تهیه و برای ما ارسال شده است. □**

آزاده هر روز از ساعت هشت صبح تا هشت شب یک‌سره در حال گفت‌وگو با خریداران، جابه‌جایی بسته‌های سنگین لباس یک مغازه‌ی ایرانی است. در طول دوازده ساعت کار روزانه، تنها یک ساعت برای استراحت و صرف غذای چاشت رخصت دارد. با وجود تحمل این حجم کار، معاش ماهانه‌اش هفت میلیون تومان برابر با شش ساعت کار یک کارگر ایرانی است. با این که به کارگر ایرانی هم نسبت به کاری که می‌کند، مزد واقعی نمی‌دهند، اما در مقایسه با کارگران مهاجر خصوصاً کارگر زن افغانستانی از وضعیت بهتری برخوردار هستند.

آزاده با اسناد موقت اقامت توانسته تنها تا صنف دوازدهم درس بخواند، اما اجازه‌ی ادامه‌ی تحصیل به او داده نشده است. پدرش کارگر انبار ضایعات پلاستیکی است و به‌خاطر کمر درد شدید نمی‌تواند کارهای سنگین انجام دهد. از همین‌رو، آزاده از چهار سال پیش برای کمک به پرداخت هزینه‌های زندگی خانواده‌اش وارد بازار کار شده است.

زندگی آزاده مثل هزاران مهاجر افغانستانی دیگر، متأثر از گسترش موج مهاجر ستیزی در ایران و سختگیری رژیم نژاد پرست جمهوری اسلامی نسبت به کار و اقامت مهاجران فاقد مدارک «رسمی»، شده است. حتی مدرک «رسمی» هم کارساز نیست و بهر دلیل می‌تواند پس گرفته شود. آزاده حالا در کنار محرومیت از تحصیل و تحمل کارهای شاق با مزد اندک، مجبور است خودش را از دید نیروهای انتظامی ایران نیز دور نگه دارد. در عین این که از نیش زبان و فحش‌های همسایه‌ها نیز بی‌بهره نیست و نیستند. آزاده می‌گوید «بسیاری از نان فروشی‌ها وقتی می‌فهمند افغان هستم، به من نان نمی‌فروشند». این فشارهای مضاعف او را به مشکلات عصبی مبتلا ساخته است.

مغازه‌ای که آزاده از دو سال قبل به این‌سو در آن مشغول به کار است، در بازاری نزدیک به «حرم امام رضا»، در مشهد، قرار دارد. بر اساس محدودیت‌هایی که در ماه جدی ۱۴۰۲ از سوی مقام‌های ایران بر «اتباع خارجی» وضع شد، هیچ کارگر خارجی حق ندارد در شعاع سه کیلومتری این زیارتگاه به کار گماشته شود. آزاده توضیح می‌دهد: «از پارسال سخت‌گیری در مورد حضور اتباع خارجی در اطراف حرم شروع شد، ولی امسال «افغانی‌بگیر» بسیار زیاد شده؛ در حدی که پلیس یا بازرس‌های وزارت کار داخل پاساژها می‌گردند و اگر افغانستانی ببینند، او را دستگیر یا جریمه می‌کنند».

وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی ایران به صاحبان مغازه‌ها و شرکت‌های صنعتی هشدار داده است که اگر «اتباع خارجی» که همان مهاجران هستند را بدون مجوز کار استخدام کنند، روزانه یک میلیون و دویست هزار تومان جریمه خواهند شد. آزاده که اسناد «رسمی» اقامت و جواز کار در ایران ندارد، با صاحب کارش توافق کرده که هرگاه بازرس‌های

متن پیام صوتی عارفه رنگریز زندانی سیاسی از زندان شاهرود؛

ما از فلسطین آموختیم، که مقاومت زندگی ست!

ای فلسطین، ای سرزمین اشغالی، ای سرزمین درختان زیتون و وزیدن بادهای مبارزه، برای تو می‌نویسم اگر چه با دستان بسته و گره خورده، ما پیش‌تر از پیش از شما مقاومت را آموختیم، این که مقاومت زندگی ست و ادامه دارد و در انقلاب «ژن ژیان نازادی» این راه را ادامه دادیم و خواهیم داد.

ای مردمان فلسطینی که آتش‌های گلوله بر شما می‌بارد، ما نه می‌بخشیم و نه فراموش می‌کنیم. ما دادخواهیم و داد خواه خواهیم ماند.

آری ما خوب می‌دانیم که در سرزمین‌های اشغالی آتش ما، آتش شور است و آری به زندگی و البته نه به هر چه که ارتجاع است و سوزاندن آن و هر آن چه که بند ناف زندگی را می‌برد، اما آتش آن‌ها، آتش نسل‌کشی، کودک‌کشی، جنایت و محاکمه و محاربه و اعدام است. آری از شما شمشیر است و از ما خون و صد البته کودک غزه! فریاد ما از خون شما جدا نیست، از کسانی که دست‌شان آغشته به خون ما است.

اما از آن جا که من ایمان دارم که مقاومت زندگیست، روزی خواهد آمد که سرزمین‌هایمان آزاد شود و ما هم چنان فریادیم که بروید و هر جا که می‌خواهید زندگی کنید، اما نه در میان ما، وقتش رسیده که گورتان را گم کنید و در هر کجا که می‌خواهید بمیرید، ولی نه در میان ما، چرا که ما کارهای نکرده بسیاری داریم، ما در این جا گذشته را داریم، ما امروز و آینده را داریم، گورتان را از سرزمین ما گم کنید...

زنده باد فلسطین

زنده باد مبارزه هر روزه

تبعید گاه شاهرود

۱۴۰۲/۰۷/۲۸

هشیت ۶۳ شعری از: محمود درویش



بر این زمین چیزی هست
که ارزش زیستن داشته باشد:
آوریل مه آلود،

عطر نان تازه در سپیده دم
دانایی زن در برابر مردان
دست نوشته های آشیل

سر آغاز عشق

گیاه نودمیده از دل سنگ

مادران منتظر،

منتظران ترنم نی

و هراس اشغالگران

حتی از خواب

و از خاطرات ما.

بر این زمین چیزی هست
که ارزش زیستن داشته باشد:

پایان سایه سار سپتامبر

بانویی با باغ زرد آکویوش

در چکامه ی چهل سالگی

تابش ترانه ی آفتاب

بر میله های زندان

ابری انبوه در کشف کائنات

شادمانی بی شمار مردمان ما

هم کلامی کسانی

که با تبسم و ترانه

تسلیم مرگ می شوند،

و هراس ستمگران

حتی از طعم ترانه های ما.■



به مردم ایران:

چگونه می‌خواهید از یک طرف جمهوری اسلامی را با انقلاب حقیقی سرنگون کنید

ولی

در نژاد پرستی با جمهوری اسلامی
علیه افغانستانی‌ها هم دست باشید؟

شعله



ستاره تاجیک، نوجوان ۱۷ ساله
که در خیزش ژینا توسط سرکوبگران کشته شد

رهایی از انواع ظلم و ستم‌هایی که چه از طرف جمهوری اسلامی و چه طالبان به ما مردم روا می‌شود. ما با اتکا به همه دستاوردهای مبارزاتی شما زنان و مردم ستمدیده ایران در تلاشیم که مبارزه ما را علیه امارت طالبان به پیش ببریم تا زمان رسیدن به آخرین هدف ما یعنی سرنگونی انقلابی.

دو سال از خیزش تاثیر گذار و الهام بخش «زن زندگی آزادی» می‌گذرد. این خیزش مخصوصا بخاطر پر رنگ بودن نقش زنان در آن نه تنها برای مردم ایران بلکه برای ما زنان افغانستانی نیز نوید بخش بود. ما زنان افغانستانی، پیشروی مبارزاتی زنان علیه حجاب اجباری و تمام مناسبات زنستیزانه جمهوری اسلامی را بعنوان پیشروی خود می‌دانیم. ما می‌دانیم که در هر زمان دستاوردهایی که در اثر مبارزه‌های زنان و مردم ستمدیده در ایران و در هر گوشه از جهان بدست می‌آید، مربوط به همه مبارزان جهان است.

خیزش ژینا بود که باعث ضربه زدن به تفکرات پدرسالارانه و ستم بر زن با تاکید بر حجاب اجباری شد، همچنان باعث ضربه زدن به تفکرات شونیستی شد، و همچنان باعث شد که اتحاد و همبستگی با ملیت‌های ستمدیده کورد، بلوچ، عرب، آذری را دامن بزند. موضوع انقلاب را به میان آورده، باعث ایجاد روحیه مصاف طلبی با رژیم زن ستیز و طفل کش جمهوری اسلامی و نترسیدن از مرگ شد. تعدادی از مهاجرین افغانستانی به شکل فعال در این خیزش همراه با مردم ایران سهم گرفتند و حتی بعضی از جوانان جان‌شان را برای رهایی کل مردم از دست ستمگران حاکم از دست دادند. مبارزه ما، مبارزه مشترکی است برای



سه تن از کارگران افغانستانی که به دست نژادپرستان کشته شدند

علیه افغانستانی‌ها اتفاق می‌افتد و هر روز هم دامنه‌اش گسترده‌تر می‌شود، با رژیم همکاری و یا هم سکوت کرد؟ همه می‌دانیم که سکوت نوعی از رضایت و همراهی است. این همان سکوتی است که بخش بزرگی از شما زنان و مردم ایران و حتی بعضی از نیروهای مردمی ضد رژیم، در مقابل نسل‌کشی فلسطینی‌ها پیش گرفته‌اید. در مقابل جنایتی که در طول یک سال با حمایت‌های آشکار امپریالیسم آمریکا و دیگر قدرت‌های امپریالیستی از اشغالگران فاشیست اسرائیلی در حال اتفاق است، هیچ عکس‌العملی از خود نشان نداده‌اید؟

این واضح است که سکوت و یا همکاری آشکار با رژیم شوونیست جمهوری اسلامی علیه افغانستانی‌ها و سکوت در برابر نسل‌کشی فلسطینی‌ها عملاً به مبارزه شما در مسیر سرنگونی رژیم ضربه جدی وارد می‌کند. نمی‌توانید علیه ستمگر با حفظ جوانی از ستمگری هم چون افغانستان ستیزی، مبارزات‌تان را عمیق کنید و شرایط را برای انجام یک انقلاب حقیقی و بدون دخالت امپریالیسم جهانی هموار کنید.

امید داریم با مرزبندی با هر نوع از ستم به هر بخش از مردم در ایران، افغانستان و سراسر جهان بتوانیم دست در دست هم مبارزه متحدانه‌ای را علیه رژیم جمهوری اسلامی، امارت اسلامی طالبان و علیه قدرت‌های امپریالیستی، برای ساختن جهانی بدون مرز، ملیت و نژاد، جهانی عاری از دیگر ستیزی، جهانی بدون ظلم و ستم پیش ببریم. ■

شما زنان و مردمی که در خیزش «زن زندگی آزادی» حماسه‌ها آفریدید، فداکاری کردید، زندانی شده و حتی مبارزه‌تان را در زندان‌ها ادامه دادید، چرا نسبت به افغانستان ستیزی که در ایران بیداد می‌کند، سکوت کرده‌اید و حتی بدتر از آن این که بعضی از شما به دنبال اهداف رژیم فاشیست جمهوری اسلامی و شاه پرستان نژاد پرست روان شده‌اید؟

شما مردمی که در خیابان‌ها بودید در خیزش «زن زندگی آزادی» از سرنگونی جمهوری اسلامی و از انقلاب بدست توانای خودتان سخن گفتید، چگونه می‌خواهید از طرفی رژیم را با انقلاب‌تان سرنگون کنید و از طرف دیگر هدف و خواست مشترک در نژاد پرستی و فاشیسم رژیم داشته باشید؟ چطور می‌شود انقلاب کرد و رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرد ولی همزمان در سرک‌ها و محل کار و محل زندگی به تحتانی‌ترین و فقیرترین بخش طبقه کارگر و زحمتکش ایران یعنی مهاجرین و پناهجویان افغانستانی حمله کرده و زندگی را برای آن‌ها تبدیل به جهنم کرد؟ چطور می‌شود به تبلیغات بسیار مسموم کننده و نژاد پرستانه سلطنت طلب‌ها علیه مهاجرین افغانستانی گوش داده و همراه شد؟ چطور می‌شود علیه رژیم و نیروهای سرکوبگرش مبارزه کرد ولی هم زمان در سرکوب کارگران و مردم فقیر افغانستانی هم دست سرکوبگران شد؟ چطور ممکن است که از مبارزات مردم و مخصوصاً زنان ملیت‌های تحت ستم کورد، بلوچ، عرب و... پشتیبانی کرد ولی از افغانستانی‌ها حمایت نکرد؟ چطور ممکن است که علیه جنایت‌های رژیم جمهوری اسلامی مبارزه کرد، اما با جنایت‌هایی که

واکنش سائمه سلطانی

در برابر شی‌انگاری زنان توسط فرهنگ دریا*

شوخی‌های زشت و گستاخانه افراد چون فرهنگ دریا با زنان چه سرنوشتی تلخی را بر آنان حاکم کرده است. تا زمانی که زن‌ستیزی از تریبون نخبگان مدافع مردسالاری به همین سادگی در قالب شعر، لطیفه/فکاهی، نثر، آهنگ و... تکثیر می‌شود، تا آن زمان لطفاً از حاکمیت طالب دلخور نشوید و صدای «بگذارید زنان افغان بخوانند/بیاموزند» را هم به نشانه حمایت از زنان سر ندهید!

یکی از دلایلی که (شبییه هر زن جوان دیگر در افغانستان) همواره زیر فشار اعضای خانواده بوده‌ام، موضوع ازدواج بوده. چند روز قبل خواهر بزرگم تماس گرفت و شبیه همیشه تلاش کرد با تهدید احساسی مثلاً: کسی جمع‌ام نمی‌کند؛ پیری و کوری در پیش دارم؛ پدر و مادر تا آخر نمی‌مانند؛ زن برادر نگاه نمی‌کند؛ پیر و از کار افتاده می‌شم و موسم‌ام ختم میشه... زیر فشار قرار بگیرم و بگویم حاضریم با پسر آن خانواده که به خواستگاری آمده‌اند ازدواج کنم. هر از گاهی، فامیلی برای این موضوع آمده‌اند، این تهدیدها را از سوی تک تک اعضای خانواده و اقارب (همانند هر زن دیگر از افغانستان) دریافت کرده‌ام. ولی هیچ‌گاه از تصمیم‌م بر ننگشتم و حتا ذره‌ای هم رای ندم و کم نیاوردم. چون هنگامی که می‌خواستیم از نامزد جدا شوم هم با چنین اظهارهایی خیلی بمباران شده بودم و کاملاً برایم آشنا اند؛ می‌گفتند اگر از این جدا شوی، نقص اصلی را تو می‌کنی چون زن هستی، او مرد است و در هر تار مویش هزار زن خوابیده. این یعنی چه؟

گرفته بودند هم برای تعریف ایشان این را می‌گفتند، که مثلاً، برای او زن در اروپا زیاد است اما چون برادرم آدم آب است، زن با آب و با پرده برای زندگی می‌خواهد، گفتیم چه بهتر از خانواده شما.

یعنی، این‌ها که از این همه بدبختی‌های افغانستان خارج می‌شوند، هزار سختی و بدبختی را در مهاجرت تحمل می‌کنند تا شهروندی یک کشور غربی که عاری از این رسم و رواج‌های سمی است، بگیرند؛ باز هم تمایل دارند مطابق آن رسم و رواج اختناق‌آور زندگی‌شان را پیش ببرند!

اگر زن از مردی که به نام اوست جدا شود، دیگر کسی جرات نمی‌کند با آن زن ازدواج کند، چون فکر می‌کنند او دست‌خورده و پس‌مانده است، و اینها یک زن یا به قول خودشان «مال و شی» تازه و دست نخورده می‌خواهند. و به باور کوچک این جامعه، زنی را که مردی خواستگاری نکرد، سرنوشت‌اش حیف می‌شود و اصلاً زنده ماندنش بی‌معناست، چون به استقلالیت و مستقل زیستن زنان منحیث انسان هیچ‌گاه نگاهی نشده و همواره آن‌ها را در نقش یک جنس و شی وابسته به مرد ارزیابی کرده‌اند.

البته قبل از ازدواج با زن وطنی‌شان، با ده‌ها زن ارتباط جنسی و غیر جنسی می‌داشتند و از آن‌ها تا حد ممکن برای رفع نیاز جنسی سوءاستفاده می‌کنند؛ اما در آخر توقع دارند زن «باکره»، با پدر، سرخم و بی‌زبانی را برای همسری بگیرند که مقام اجتماعی-قومی آن‌ها را که بر اساس مرد ناموس‌دار و غیرتی، استوار است، نشانه نگیرد و خطری را متوجه آن نکند.

به هر حال، موضوع اینجاست که آقای فرهنگ دریا برای خواستگاری و با به قول همین جامعه مردسالار، دنبال «زن‌گیری» برای پسر خارجی‌اش راه افتاده. پسری که از تمام آزادی‌ها به شمول آزادی جنسی در یک کشور سیکولار برخوردار بوده و احتمالاً دوستان و دوست‌زنانی هم داشته، ولی طبق تربیت «افغانیت و اسلامیت» که خانواده اسلامی او برایش داده، او و والدین‌اش بر این باوراند که زن افغانستانی «بگیرد» (البته به قول خودشان) بهتر است؛ چون زنان خارجی «میوه‌های» دست‌خورده و بی‌کیفیتی هستند که تاریخ مصرف‌شان زود از کار می‌افتد. خانواده که با فامیلیم برای «زن‌گیری» پسر اروپانشین شان تماس

در متن فرهنگ دریا و در کل فرهنگ مردسالار افغانستانی، در رابطه با رسم ازدواج سنتی، همواره از کلمه «گرفتن و دادن» برای زنی که قرار است «عروس» شود، به‌کار می‌رود.

پانویس:

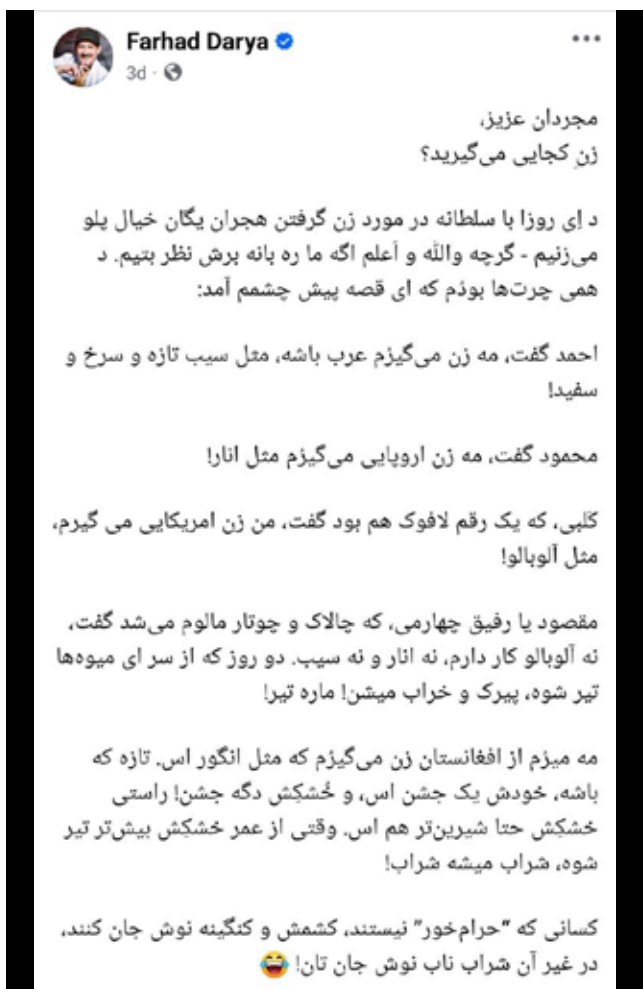
فرهاد دریا، آوازخوان شهره افغانستانی است که اخیراً متنی زنستیزانه‌ی را در فیسبوکش منتشر کرده، که در آن برای خواستگاری پسرش است و زنان را به انواع میوه‌ها تشبیه نموده و اما در آخر عروس ایدئالش را از افغانستان با تشبیه به انگور که هم تازه‌اش کاربرد دارد و هم خشک‌اش که از آن شراب درست می‌شود، او در این متن می‌گوید که زنان بقیه کشورها میوه‌های بی‌کیفیتی هستند که قابلیت نگهداری و خرید را ندارند، اما زنان کشورش نوعی از میوه‌ای است که قابلیت خرید را تحت هر حالتی دارند. یعنی زنان در کل شی قابل خرید و معامله‌اند اما این شی‌ها خوب و بد هم دارند. این متن فرهاد دریا ادامه همان داستان‌های زنستیزانه است که زنان را به چاکلیت پوش‌دار و بی‌پوش یا موتر/ماشین شخصی و ملی تشبیه نموده بودند.

جاوید نعیمی، خبرنگار رادیو آزادی افغانستان است که در مجازی باعث اذیت تعدادی زیادی از زنان گردیده بود. فرحناز فروتن (که همچنان یک خبرنگار است) طی یک پوستی در صفحات مجازی‌اش از این اذیت و آزارها توسط او افشا. سازی نموده و به دنبال او زنان دیگری نیز از آزارگری‌های پرده برداشتند. ■

و این به خوبی نشانگر شی‌وارگی و شی‌انگاری زنان در جامعه است. زنان زمانی که از مقام انسانی‌شان به یک ماده و منفعل جنسی و ابزاری فروکاسته می‌شوند و تنزل پیدا می‌کنند از همانجاست که مناسبات فاعل و مفعول جنسیتی در جامعه رونق می‌گیرد. در چنین حالتی، مردان همواره فاعل قرار می‌گیرند. آن‌هایی که باید همواره و تحت هر شرایطی یک‌قدم جلوتر از زنان قرار بگیرند؛ حرف اول و آخر را بزنند؛ تصمیم بگیرند؛ مسئولیت بگیرند؛ حق و حقوق بگیرند؛ آزادی و استقلال داشته باشند؛ نظر بدهند و در سطح رهبری قرار بگیرند. اما زنان مجبور گردانیده شدند که همواره یک قدم عقب از مردان قرار بگیرند و جز اطاعت از دستور مردان حق انتخابی نداشته‌اند. هرچند در قرون اخیر، زنان تعهد به مبارزه و مقابله نموده‌اند و تاجایی این نقش به چالش گرفته شده اما هنوز خیلی اندک است.

نکته مهم این است که جامعه هنوز نمی‌خواهد به هوش بیاید. موج انتقادات بر متن فرهاد دریا را یک سوژه کمیدی و فردی تصور می‌کنند که صرفاً او (فرهاد دریا) را نشانه می‌گیرد، درست شبیه داستان جاوید نعیمی. اما معضل همینجاست که فرهاد دریا منحیث یک چهره به اصطلاح نخبه، فقط یک نشانه درشت برای به تصویر کشیدن زشتی نظام و هنجارهای جنسیت‌زده نظام مردسالاری است؛ عقب باور فرهاد دریا، باور مردسالارانه افغانیت و اسلامیتی پنهان شده که بر بار شی‌پنداری زنان محکم‌تر از هر زمانی دیگر می‌کوبد و زنان را بعد از دسته‌بندی به زن خوب و بد ارزش‌گذاری می‌کند. برحسب همین ارزش‌گذاری‌هاوند که زنان چه در نقش زن خوب و چه در نقش زن بد محکوم به ستم، تبعیض، حتا تجاوز و قتل می‌گردند. زنانی که بر حسب زن نجیب و خوب مهر زده شده‌اند، محکوم به اطاعت، بردگی جنسی، فکری و خانگی مردان می‌شوند. زنانی که بر حسب بی‌حیایی و فاحشه‌گی معرفی شده‌اند؛ محکوم به تجاوز و قتل‌های وحشیانه می‌گردند که قانون مردسالار و شریعت اسلامی به نام زن بی‌حیا، بی‌حجاب، و زناکار از قتل، تجاوز و قاتل و متجاوز در برابر ستم بر این زنان دفاع می‌کند.

نگاه کنید این شوخی‌های زشت و گستاخانه افراد چون فرهاد دریا با زنان چه سرنوشتی تلخی را بر آنان حاکم کرده است. تا زمانی که زن‌ستیزی از تریبون نخبگان مدافع مردسالاری به همین سادگی در قالب شعر، لطیفه/فکاهی، نثر، آهنگ و... تکثیر می‌شود، تا آن زمان لطفاً از حاکمیت طالب دلخور نشوید و صدای «بگذارید زنان افغان بخوانند/بیاموزند» را هم به نشانه حمایت از زنان سر ندهید!



از گام‌های اولیه تا جهش‌های بعدی

در پاره پیدایش انسان، سرچشمه ستم بر زن

و راه رسیدن به رهایی

نویسنده: آردیا اسکای بریک

برگردان: نسترن قهرمانی

بخش دوازدهم

این تا حد زیادی به این علت است که شکار فعالیتی بسیار غیرقابل پیش‌بینی‌تر از جمع‌آوری است: گونه‌های قابل شکار، متحرک و اغلب کمیاب و پراکنده هستند و در صورت یافتن به سختی می‌توان آن‌ها را گرفت و کشت. این امر در مورد بیشتر پرندگان، میمون‌ها و هر نوع طعمه نسبتاً کوچک و بی‌خطر و حتی بیشتر از آن برای پستانداران چرنده بزرگ ساوانا و طعمه‌های بالقوه مختلف که قادر به دفاع از خود می‌باشند، صادق است. از این جهت با در نظر گرفتن پوچ بودن دیدگاه مشترک ما از اولین گونه‌های انتقالی انسان که از حالتی عمدتاً چهارپا و گیاه خوار پدیدار شده‌اند و به طور ناگهانی از کشتن پستانداران بزرگ ساوانا جان سالم به در برده‌اند نیز وفق می‌کند. گونه پستاندارانی که به احتمال زیاد توسط اجدادمان ما که به طرز ناشیانه چوب تراشی می‌کردند (که احتمالاً به سختی می‌توانستند چند شاخه پرتاب کنند) با آن‌ها روبرو می‌شدند، یا آن قدر تعدادشان زیاد بود که نمی‌توانستند آن‌ها را بگیرند و یا به احتمال زیاد آن‌ها قادر بودند اجدادمان را به غذای خود تبدیل نمایند. در واقع به نظر می‌رسد برخی از قدیمی‌ترین فسیل‌های پیدا شده انسان نما بقایای شام‌های پلنگ‌ها باشند.

بنابراین همه چیز به این دیدگاه اشاره دارد که اولین اشکال انتقالی که از میمون‌ها جدا می‌شدند، به طور عمده به غذاهای گیاهی، تکمیل شده توسط حشرات و غیره ادامه دادند. اما توزیع طبیعی منابع غذایی در محیط‌های ساوانای جدید، مشکلات مهم دیگری را به همراه داشت: در زیستگاه‌های جنگلی سابق، میوه‌ها، برگ‌ها و غیره نسبتاً فراوان و یکنواخت و پخش شده وجود داشتند. امرار معاش می‌توانست، مانند میمون‌های موجود آفریقایی، با جست‌وجوی علوفه در فواصل نسبتاً محدود، معمولاً در زیر پوشش و حفاظ درختان، تضمین شود. آن‌ها می‌توانستند کلیه مواد غذایی مورد نیاز را در محل، در حین جست‌وجو، مصرف کنند. در چنین شرایطی، سازمان اجتماعی می‌تواند ساختار بسیار ضعیفی داشته باشد، شاید کاملاً شبیه به شامپانزه‌های جنگلی امروزی باشد که در میان جنگل‌ها در گروه‌های کوچکی از ترکیب‌های متغیر و بدون سلسله مراتب دقیق حرکت می‌کنند. اشتراک غذا احتمالاً بسیار نادر است، مگر بین مادر و نوزاد وابسته به او، زیرا هر بزرگسال می‌تواند به راحتی نیازهای تغذیه‌ای خود را برآورده کند. باز هم، مانند نزدیک‌ترین خویشاوندان زنده و موجود ما، می‌توان تصور کرد که در جاتی از استفاده از ابزار و حتی اصلاح ابزارهای اولیه وجود داشته است، مانند کندن برگ‌ها از شاخه‌ها و استفاده از شاخه‌ها برای کاوش منظم و بیرون کشیدن غذا از لانه حشرات. کندن

این دیدگاه از رژیم غذایی احتمالی شکل‌های انتقالی، نه تنها توسط عادات غذایی نزدیک‌ترین میمون‌های موجود به ما، بلکه توسط بقایای فسیلی انسان‌ها که نشان دهنده وابستگی شدید به غذاهای گیاهی است، تایید می‌کند این مسئله با این واقعیت تقویت بیشتر می‌گردد که در غیاب نیروهای مولده توسعه یافته، انسان‌های امروزی اغلب در جوامع جمع‌آوری کنندگان-شکارچیان سازماندهی شده‌اند که منحصراً با رژیم غذایی از غذاهای گیاهی جمع‌آوری شده مانند ریشه‌ها، میوه‌ها، آجیل و غیره و با اضافه کردن خاکشیر، موریانه، حلزون، ملخ، عسل، تخم‌مرغ و غیره و هم چنین هرازگاهی مارمولک‌ها، جوندگان کوچک یا سایر حیوانات کوچک که به راحتی با دست قابل شکار بودند، زندگی می‌کردند. گاهی اوقات نیز فرصتی برای قصابی حیوان بزرگی که مرده یا در گل و لای رودخانه یا دریاچه گیر کرده بود، پیش می‌آمد. اما حتی همین اجتماع شکارچی-گردآورنده، با تمام ویژگی‌های جسمی و روانی که مشخصه گونه‌های امروزی ما است را دارا بودند، از سلاح‌های نسبتاً پیچیده‌ای مانند تیر و کمان، تیغه‌های مختلف، تله‌ها، سموم گیاهی و غیره استفاده می‌کنند و دارای امکانات فرآوری گوشت و پخت و پز برای هضم بیشتر آن، هنوز از شکار برای تامین غذای خود، بمثابه یک عامل درجه دوم متکی می‌باشند. (۱۵)

Of Primeval Steps & Future Leaps

An Essay on the Emergence of Human Beings, the Source of Women's Oppression, and the Road to Emancipation.

By Ardea Skybreak

میوه از درختان و غیره (رفتارهایی که معمولاً توسط شامپانزه‌ها نشان داده می‌شود). اما میمون‌های اجدادی ما می‌توانستند بدون استفاده از ابزار دیگر یا انباشت مواد غذایی با وجود منابع غذایی نسبتاً فراوان، قابل اعتماد و قابل پیش‌بینی، کاملاً قادر به زنده ماندن و تولید مثل باشند.

اما ساوانا متفاوت بود. در حالی که بسیار متنوع‌تر و پر از زندگی از آن چیزی است که بسیاری از مردم تصور می‌کنند، این ساواناهای باستانی، مانند ساواناهای امروزی، توزیع منابع غذایی بسیار ناپیوسته‌تر و پراکنده‌تری را برای این جمعیت‌های پیشگام و عمدتاً گیاه‌خوار ارائه می‌دادند. وجود نا همگونی‌های جوی، زمانی و مکانی با تفاوت‌های فصلی مشخص‌تر به این معنی است که در دسترس بودن بسیاری از میوه‌ها، آجیل‌ها و غیره نوسانات شدیدتری نسبت به سایر جنگل‌ها و فضایی بسته‌تر خواهد داشت، زیرا مساحت نسبتاً زیادی از علفزارهای باز، توده‌های درختان یا نوارهای باریک جنگل‌های رودخانه‌ای را از هم جدا می‌کرد، جایی که اشکال انتقالی احتمالاً بخش عمده‌ای از غذای خود را در آن جا جستجو می‌کردند. بنابراین غذا خوردن، دیگر صرفاً کمی حرکت بیشتر در میان درختان نبود. جستجوی علوفه زمان بیشتری می‌برد و غیر قابل پیش‌بینی‌تر بود. آن دسته‌هایی که انعطاف رفتاری کافی برای انطباق با این شرایط جدید از خود نشان نمی‌دادند، به احتمال زیاد به جنگل‌ها عقب نشینی می‌نمودند یا به سادگی می‌میرند. اما در میان این جمعیت‌های پیشگام اولیه، احتمالاً آنانی وجود داشته‌اند که توانسته‌اند انعطاف‌پذیری لازم را به گونه‌ای از خود نشان دهند که بتوانند به بقا، و تولیدمثل و به طور دائمی در محیط جدید باقی بمانند، حتی تا حدی که از نظر تولیدمثلی از جمعیت میمون‌های اجدادی جدا شوند. این آغاز پروسه گونه‌زایی بود که در تکامل خود سرانجام به انسان مدرن منتهی شد.

این پلاستیسیته از چه عواملی تشکیل یافته بود؟ مطمئناً بعثت برخورداری از افزایش ظرفیت مغز نیست. علیرغم این واقعیت که نسل‌های دانشمندان پس از داروین بر خلاف تمام امیدها، امیدوار بودند کشف کنند که ویژگی کلیدی که واگرایی از میمون‌ها را تضمین می‌کرد، ظهور یک مغز بزرگ و پیچیده بوده است، اما پیشینه‌های فسیلی تاکنون بهترین رویاهای آنان را بر باد داده است: اکنون کاملاً واضح است که وضعیت کاملاً ایستاده بدن (و همراه با آن، آزاد شدن دست‌ها) قبل از هر گونه انبساط قابل توجه مغز، تکامل یافته است.

همان طور که قبلاً اشاره شد، فرض منطقی این است که جمعیت میمون‌های اجدادی که باعث پیدایش شامپانزه‌ها، گوریل‌ها و خود ما شده‌اند، می‌توانستند گهگاهی روی دو پا سه پا راه بروند، حتی اگر بند بازی از میان درختان شکل رایج حرکت بوده باشد، اما کماکان کمی راه رفتن، مبنایی برای آزاد کردن گاه به گاه یک یا دو دست، که قبلاً در قلاب کردن کاملاً ماهر بودند و بر این اساس به طور بالقوه

می‌توانستند برای حمل مورد استفاده قرار گیرند. بر این اساس تانر (Tanner) پیشنهاد می‌کند که این باید مبنایی برای آن چه که او بمثابه بحرانی‌ترین تحول در گذار از میمون به انسان بوده باشد: نوآوری در جمع‌آوری. در تأیید این موضوع، تانر شواهدی را از چندین مناطق گردآوری و ربط آن‌ها را بررسی می‌کند: سابقه فسیلی، که نشان می‌دهد انسان‌های اولیه دارای دندان‌های گیاهخوار بوده و تغییرات اسکلتی کلیدی را برای حالت ایستاده‌تر انجام داده‌اند. بازسازی محیط‌های خارجی که در آن این اشکال انتقالی وجود داشته، نشان می‌دهد که این مناطق ماهیت ناهمگون و ناپیوسته زیستگاه‌هایی را که آن‌ها از آن بهره برداری می‌کردند را داشته است. ویژگی‌های مورفولوژیکی و رفتاری میمون‌های آفریقایی موجود که از همان اجداد میمون‌ها جدا شده‌اند و (مشخصاً ویژگی‌های شامپانزه‌هایی که به ما بیشتر از دیگران مرتبط هستند)، سرنخ‌هایی را در مورد پایگاه‌های بیولوژیکی از قبل موجود ارائه می‌دهد که می‌توانستند نقش داشته و به بستری برای واگرایی خط گونه انسانی باشند. و سرانجام، رژیم‌های غذایی، روش‌های به دست آوردن غذا، و شیوه‌های زندگی عمومی انسان‌های امروزی که جوامع گردآورنده و شکارچی در محیط‌های حاشیه‌ای برای هزاران سال بدون کشاورزی گسترده یا اهلی کردن حیوانات زندگی کرده‌اند، سرنخ‌هایی را در مورد احتمالات ممکن به خوبی ارائه دهند که می‌توانند اولیه‌ترین شکل سازمان اجتماعی انسان‌ها بوده باشند (۱۶).

همه این اطلاعات به این نتیجه اشاره دارد که، اولین جهش کیفی بزرگ جهت دور شدن از میمون‌های اجدادی، زمانی رخ داد که در مواجهه با نیازهای جدید تحمیل شده توسط منابع غذایی پراکنده و غیر متمرکز، آن دسته از افرادی که به بهترین وجه قادر به زنده ماندن و تولیدمثل بودند، افرادی بودند که قادر به ایستادن و راه رفتن روی پاهای خود بودند. چرا؟ نه به این دلیل که این امر آن‌ها را قادر می‌ساخت تا افق بیشتری را برای منابع غذایی احتمالی دورتر و هم چنین شناسایی شکارچیان خود را بهتر اسکن کنند، (اگرچه این هم ممکن است نقشی در این پروسه داشته باشد)، بلکه به این دلیل که هرچه دست‌های آن‌ها بیشتر آزاد می‌شد، بهتر می‌توانستند کاوش کنند. هر غذایی که پیدا می‌شد را بردارند و بشکنند و زمین را بکنند و یا به جاهای دیگر ببرند. با نوآوری حمل دیگر نیازی نبود که فرد هرچه می‌تواند در همانجا بخورد و به راه خود ادامه دهد، زیرا وعده غذایی بعدی او در این محیط نا همگون، غیرقابل پیش‌بینی بود. اما او اکنون می‌توانست ریشه‌ها و سایر مواد غذایی را از علفزارها جمع، و احتمالاً به پناهگاهی در میان درختان برای مصرف ایمن‌تر حمل کند و یا آن‌ها را برای مصرف بعدی ذخیره نماید و یا به سادگی در جستجوی غذای بیشتر و در وسعتی بزرگ‌تر در محیط پرداخته و آن‌ها را حمل نماید.

زیر نویس:

۱۵- این الگو برای اکثریت قریب به اتفاق جوامع عمدتاً علوفه‌یاب صادق است، به ویژه در مناطق گرمسیر یا نیمه گرمسیری که در آن غذاهای گیاهی می‌تواند به راحتی در طول سال جمع آوری شود. در مناطق سردتر دسترسی به غذاهای گیاهی تا حد زیادی کاهش می‌یابد. در بخش‌هایی از سال، به نظر می‌رسد که شکار اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. به عنوان مثال، برای برخی از قبایل سرخپوستان آمریکای شمالی چنین بود، اگرچه در این جا نیز قوم‌شناسان در بازسازی‌های مردمی به طور سنتی، یک جنبه بر اهمیت شکار تأکید کرده و بر اهمیت جمع آوری غذاهای گیاهی، صدف‌ها و غیره در تهیه مواد اولیه غذایی را کم اهمیت جلوه داده اند. علاوه بر این، بسیاری از قبایل سرخپوستان آمریکای شمالی دارای پایگاه‌های اقتصادی پیشرفته‌تری نسبت به علوفه‌جویان واقعی بودند و وسایلی برای ذخیره‌سازی غذاهای اضافی (مانند غلات، ماهی‌های خشک یا شور و غیره) را توسعه داده بودند. در نواحی جنوبی‌تر، قبایل برای امرار معاش بیشتر به غذاهای گیاهی وابسته بودند تا شکار، و برخی از آن‌ها سیستم‌های باغبانی پیشرفته‌ای داشتند (مانند پوئبلوس جنوب غربی). حتی قبایل در مناطق سردتر، که بیشتر به شکار برای تامین مواد غذایی خود وابسته بودند، اغلب زمین‌های باغ فصلی داشتند که معمولاً توسط زنان نگهداری می‌شد. برای مثال، ایروکوئی‌ها، که معمولاً فقط به‌عنوان شکارچیان یا جنگجویان سرسخت به تصویر کشیده می‌شوند، زمین‌های باغی را کشت می‌کردند و سیستم اجتماعی پیچیده‌تر و طبقه‌بندی‌شده‌تری نسبت به جوامع ساده معمولی داشتند.

۱۶- برای مثال، مردم کونگ سان که بطور گردآوری-شکار در منطقه دوه در صحرای کالاهاری آفریقا زندگی می‌کنند، بیش از ۱۱۰۰۰ سال است که به طور مداوم توسط مردمان شکارچی-گردآورنده مورد سکونت قرار گرفته است. مارجوری جی. شوستاک، انسان‌شناسی که جوامع کونگ را مورد مطالعه قرار داده، می‌نویسد: «جمع آوری و شکار به عنوان یک روش زندگی اکنون تقریباً ناپدید شده است، این روشی بود که تخمین زده می‌شود، نزدیک به ۹۰ درصد از صد هزار سال زندگی بشر با این روش بوده است. با افزودن تاریخچه تکاملی اجدادان ما، دوره‌های نزدیک به سه میلیون سال و رقمی نزدیک به ۹۹ درصد به دست می‌آید. از این جهت شیوه زندگی بشریت بطور عام این گونه بوده است تا این که کشاورزی که فقط برای حدود ده هزار سال، یا تولید صنعتی، که فقط برای حدود دویست سال وجود داشته است (شستاک ۱۹۸۱ ص ۴).

با این حال، این نویسنده با دیدگاه شوستاک که یک پایه است، موافق نیست. «شخصیت انسانی» در طول هزاره‌ها شکل گرفت، زمانی که روش‌های گردهمایی-شکار غالب شد، این دیدگاهی است که در میان زیست‌شناسان اجتماعی رایج است. این دیدگاه شیوه‌های نگرش انسان‌ها به اشیاء را از روابط تولیدی و دیگر روابط اجتماعی جوامع خاص که در حال حرکت و تکامل‌اند را جدا کرده و علاوه بر آن، نشان می‌دهد که مشکلات اجتماعی کنونی منعکس‌کننده ناسازگاری‌های این شخصیت فرضی اولیه با دنیای امروز است. علاوه بر آن، باید بیان نمود که آن حدوداً سه میلیون سال اول، احتمالاً از نظر روابط اجتماعی بین انسان‌ها و یا خود انسان‌ها نمی‌توانست دوره‌ای واحد، غیر متمایز و کاملاً ایستا بوده باشد و بدون شک باید تغییرات کمی و کیفی مهمی را در بر داشته است. انواع تحولات اجتماعی (برای یک حدس و گمان سرگرم‌کننده و نه کاملاً غیرقابل قبول در شکل بدیع از فعالیت‌های احتمالی و تعاملات اجتماعی کرومانیون‌ها و نئاندرتال‌ها در حدود ۵۰۰۰۰ سال پیش، از جمله تلاش ناموفق برای اهلی کردن حیوانات و معرفی طبقات، رجوع کنید به رمان رقص ببر از Björn Kurtén).

با این وجود، ارقامی که شوستاک به آن‌ها اشاره می‌کند دو نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد: جوامع اجتماعی رده‌بندی شده بر اساس مناسبات طبقاتی که مبتنی بر انقیاد کل بخش‌های بشریت است، پدیده‌های نسبتاً تازه‌ای هستند و قطعاً نمی‌توانند بخشی تغییر ناپذیر از زندگی اجتماعی بشر باشند. تغییرات عمده اجتماعی به شکل تلسکوپیک شکل گرفته و در مسیر جهش‌های پرشتاب در پایه‌های تولیدی جوامع بشری، با سرعت فوق‌العاده‌ای در طول تاریخ بشر رخ داده است. روابط اجتماعی بین انسان‌ها مطمئناً هرگز کاملاً ایستا نبوده و شگرف‌ترین تحولات اقتصادی و اجتماعی تنها در چند صد سال اخیر متمرکز شده است. از این جهت دلایل زیادی وجود دارد که نشان دهد که این امر زمینه‌ای بمراتب بیشتر برای تغییرات اجتماعی گسترده در مقیاس جهانی در آینده نسبتاً نزدیک فراهم نموده است. ■

ادامه دارد...

گزیده هایی از گزارش فعالیت های سازمان زنان هشت مارس

انگستان - لندن

دو تظاهرات در مرکز شهر لندن

۲۶ اکتبر



۱- علیه پلیس نژاد پرست و قتل جوانان عمدتاً سیاه پوست در بازداشتگاه‌ها

۲- تظاهرات علیه نژاد پرستی

خیابان‌های مرکز لندن شاهد دو تظاهرات بود.

تظاهرات اول به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد تاسیس تشکیلی بود که در طول بیست و پنج سال گذشته علیه پلیس در قتل عزیزان‌شان در بازداشتگاه‌ها که عمدتاً جوانان سیاه پوست بودند، مبارزه کردند. در این تظاهرات سخنرانی‌ها و شعارهایی در افشای دولت و پلیس نژاد پرست بریتانیا داده شد و در سخنرانی‌ها سیستم قضایی این کشور در مورد پرونده‌هایی که وقتی با هزار رنج به دادگاه میرسد، پلیس از اقدام به قتل میرا می‌شود، محکوم شد. در این تظاهرات توانستیم با تعداد زیادی بر سر نیروهای فاشیست امنیتی ایران و شکنجه، تجاوز و به قتل رساندن تعدادی از بازداشت شدگان خیزش ژینا صحبت کنیم.



تظاهرات دوم تظاهراتی با شرکت ده‌ها هزار نفر علیه نژاد پرستان و فاشیست‌ها و بطور مشخص یکی از رهبران آنان «تامی رابینسون» که فرار بود در بین اندک هواداران فاشیست‌اش سخنرانی کند، برگزار شد. البته طبق معمول در این جمع کوچک فاشیست‌ها پرچم سلطنت طلب‌ها و صهیونیست‌ها نیز موجود بود.

اما آن چه که چشم گیر بود حضور پرشور جوانانی بود که بی‌وقفه و با صدای رسا شعار می‌دادند: پناهجویان خوش آمدید، فاشیست‌ها جایی در خیابان‌های ما ندارند، نژاد پرستی را تحمل نمی‌کنیم، ما همه فلسطینی هستیم، «صهیونیسم، راسیسم، امپریالیسم مسئول نسل کشی» و...

این تظاهرات بدرستی با شعارها و پلاکاردها هم زمان علیه فاشیست‌های انگلیسی و فاشیست‌های اسرائیلی در نسل کشی فلسطینی‌ها به افشاگری پرداخت.

ما در هر دو تظاهرات به پخش اعلامیه مرکزی سازمان در مورد علل رشد فاشیسم در سراسر جهان و به طور مشخص در ایران که در کمپین افغان ستیزی متبلور است، پرداختیم و با تعدادی نیز توانستیم بحث و گفتگو کنیم و به سؤالاتی که علل افغان ستیزی و تأثیرات آن در بین مردم از ما شد، پاسخ دهیم. ■



تظاهرات بر علیه نسل کشی فلسطینی ها ۱۵ اکتبر

ما فعالین سازمان زنان هشت مارس با پلاکاردهایی که روی آن نوشته شده بود: اگر فلسطین آزاد نباشد، هیچ کس نیست، در کنار چند صد هزار نفر زن و مرد، پیر و جوان و کودک و از ملیت‌های گوناگون در لندن در اعتراض به نسل کشی فلسطینی‌ها و قتل عام مردم لبنان توسط اشغالگران فاشیست اسرائیلی در راهپیمایی شرکت داشتیم.

فریاد شعارهایی هم چون: دولت اسرائیل، دولت تروریست، به نسل کشی در غزه پایان دهید، به قتل عام لبنانی‌ها پایان دهید. از رودخانه تا دریا، فلسطین آزاد خواهد شد، دستتان از لبنان کوتاه، دستتان از ایران کوتاه، دستتان از انگلیس خونین است، ما دو دولت شما را نمی‌خواهیم، ما سال ۱۹۴۸ را می‌خواهیم، انقلاب تنها راه حل و... در خیابان‌های مرکز شهر لندن طنین افکند. در طول تظاهرات دسته دسته رهگذران به تظاهرات می‌پیوستند. آن چه که در این تظاهرات به چشم می‌خورد اتحاد و همبستگی بود. ■



تظاهرات در میدان ترافلگار

۲۸ سپتامبر

شنبه ۲۸ سپتامبر تظاهراتی از جانب نیروهای ضد فاشیست برگزار شد. پلاکاردهای گوناگونی در ضدیت با نژاد پرستی دیده می‌شد اما یک پلاکارد عمده بود: پناهجویان خوش آمدید.

ما نیز با پلاکاردهایی که روی آن نوشته شده بود: نه به نژاد پرستی، نه به سکسیسم، شرکت داشتیم و تلاش کردیم ضمن پخش بیانیه «پیش بسوی مبارزه متحد علیه برتری طلبی، مهاجر ستیزی، نژاد پرستی و زن ستیزی» با کسانی که مایل به صحبت کردن بودند، توضیح دهیم که چرا در اوضاع کنونی، تحرکات نیروهای فاشیست و نژاد پرست گسترش یافته است و این نژاد پرستی و مهاجر ستیزی به اروپا و آمریکا ختم نمی‌شود و در همه کشورها از جمله ایران با سازماندهی دولتی علیه مهاجرین افغانستانی پیش می‌رود و به همین دلیل مبارزه گسترده، متحد و ادامه داری را از ما و همه نیروهای مبارز طلب می‌کند و... توضیحات ما مور استقبال قرار گرفت و برای پیشبرد فعالیت‌های بعدی قراردایی گذاشته شد.

در طول دو ساعت این تظاهرات از بلند گو شعارهایی هم چون: پناهجویان خوش آمدید، خیابان‌ها مال ماست، فاشیست‌ها جایی در خیابان ندارند،... داده شد. ■



آکسیون دومین سالگرد خیزش «ژن ژیان نازادی»

۱۵ سپتامبر ۲۰۲۴

روز شنبه ۲۴ شهریور ۱۴۰۳ به مناسبت دومین سالگرد خیزش «ژن ژیان نازادی» به همراه سایر نیروهای مبارز آکسیونی به یاد همه جانباختگان و علیه رژیم زنتیز جمهوری اسلامی در میدان ترافالگار لندن برگزار کردیم.



در چندین ساعتی که در این میدان بودیم تلاش کردیم بیانیه مرکزی سازمان زنان هشت مارس را پخش کنیم و با مردم علت برگزاری این آکسیون را توضیح دهیم. در این آکسیون شعارهای گوناگون به زبان فارسی و انگلیسی داده شد ■

تظاهرات مردم علیه نسل کشی فلسطینی‌ها توسط صهیونیست‌ها و حامیان امپریالیستی شان!

۸ ژوئن ۲۰۲۴



لندن هشتم ژوئن شاهد حضور صدها هزار نفر مردم خشمگین از نسل کشی فلسطینی‌ها توسط صهیونیست‌ها و حامیان امپریالیستی شان بود. مردم از ملیت‌های گوناگون و سنین مختلف بویژه با حضور چشم گیر جوانان و نوجوانان پسر و دختر، حمایت پر قدرت خود را از مردم فلسطین با حمل پرچم و پلاکارد با ابتکارات گوناگون ابراز کردند. شعارها در طول تظاهرات و با فریاد داده می‌شد. شعارهایی هم چون: ما همه فلسطینی هستیم، سوناک تو می‌توانی پنهان شوی، ما تره جرم نسل کشی محاکمه خواهیم کرد، هواداران نسل کشی از خیابان‌های ما بیرون بروید، به نسل کشی پایان دهید، به ادامه نکهه (فاجعه) پایان دهید، مردم متحد هرگز شکست نمی‌خورند، دولت اسرائیل، دولت تروریستی، فلسطین آزاد... ■

ما، فعالین سازمان زنان هشت مارس نیز به طور فعالانه در این تظاهرات شکوهمند در همبستگی با ستمدیدگان فلسطینی شرکت داشتیم. یکی از پلاکاردهای ما که روی آن نوشته شده بود: اگر فلسطین آزاد و رها نباشد، هیچ کس نیست، مورد استقبال بسیاری از شرکت کنندگان در این تظاهرات قرار گرفت. ■

زنده باد همبستگی انترناسیولیستی

آلمان - برمن

تظاهرات علیه گسترش مهاجر ستیزی

۲۸ سپتامبر ۲۰۲۴

از ساعت ۱۲ ظهر تظاهرات بزرگی با حمایت گروه‌های مختلف از جمله سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)، در مرکز شهر برمن برگزار شد. جمعیت کثیری بالغ بر ۵۰۰ نفر، با پرچم‌های مختلف، شعارهایی را در محکوم ساختن اخراج پناهندگان و برخورد‌های راسیستی به آنان حمل می‌کردند.

این تظاهرات بسیار زنده و پر تحرک، بیش از ۲ و نیم ساعت به طول انجامید و طی توقف‌ها، نمایندگان گروه‌های مختلف سخنرانی‌های خود را ارائه دادند. در این سخنرانی‌ها به علل اصلی گسترش فقر و نا امنی در جهان که همانا جنگ‌ها و سیاست‌های مخرب امپریالیستی است، پرداخته شد؛ از قیام ژینا و فشارهایی که فعالان و معترضان به ویژه زنان متحمل شده و برای نجات جان خود بعضاً وادار به فرار و پناهندگی شده‌اند سخن به میان آمد و در این میان بخشی از بیانیه هشت مارس توسط یکی از فعالین سازمان خوانده شد که با تشویق چندین باره حاضرین مواجه شد. در این بیانیه ضمن محکوم ساختن راسیسم در جهان، فاجعه سرکوب وحشیانه مهاجرین افغان توسط حکومت فاشیست ایران و برخی افشاها و به شدت محکوم شد.

در انتهای برنامه گروه بزرگی از شرکت کنندگان، دواپر بزرگی تشکیل داده و همبستگی خود را با رقص کردی به نمایش گذاردند! □

تجمع به مناسبت بزرگداشت دومین سالگرد قیام ژینا

شنبه ۱۴ سپتامبر ۲۰۲۴ / ۲۴ شهریور ۱۴۰۳

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)، به همراه گروه‌ها و افرادی از کشورهای ترکیه، ایران، افغانستان، آلمان و... در این تجمع شرکت کردند و ضمن پخش اعلامیه‌های هشت مارس به زبان‌های فارسی و آلمانی، بخش‌هایی از این بیانیه‌ها را پشت بلندگو برای حاضرین قرائت کردند که مورد استقبال قرار گرفت.

سخنرانان مختلف از سایر گروه‌ها هم هر یک در فرصت چند دقیقه‌ای، نظرات خود و سازمان متبوع‌شان را خواندند.

در شعارها و سخنرانی‌ها، به احکام اعدام زندانیان و به ویژه زندانیان سیاسی و از آن جمله حکم اعدام شریفه محمدی اعتراض شد؛ همچنین راسیسم در ایران علیه اقلیت‌های ملی و مهاجرین افغانستانی افشا و محکوم شد؛ وضعیت اسفبار زنان در حکومت طالبان در افغانستان و تحت حمایت امپریالیست‌ها هم از دیگر نکاتی بود که افشا و محکوم گردید.

در میان برنامه‌ها، پخش موزیک زنده و خواندن ترانه‌های جذاب کردی در رابطه با ژینا و مبارزاتی که در پی قتل حکومتی او رخ داد، فضای متنوعی به این تجمع بخشید. □





تجمع اعتراضی مقابل درب وزارت خارجه آلمان

شنبه ۷ سپتامبر ۲۰۲۴

از ساعت ۳ بعد از ظهر، به دعوت سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) و چند سازمان دیگر رادیکال در شهر برلین تجمع اعتراضی مقابل درب وزارت خارجه آلمان برگزار شد.

سخنرانان مختلف در این تجمع، اعتراضات خود را به تسلیم دهی حکومت افغانستان توسط آمریکا به طالبان و تعامل با این گروه مرتجع، به زبان های فارسی و آلمانی بیان کردند.

یکی از فعالین سازمان زنان هشت مارس هم در سخنرانی خود ضمن محکوم نمودن گروه فاشیست و زنستیز طالبان و محکوم نمودن حمایت های مالی و سیاسی از آنان توسط آمریکا و سایر کشورهای امپریالیست؛ به افشای سیاست های راسیستی و مهاجر ستیزانه در آلمان و سایر کشورها پرداخت و آن را محکوم نمود. □

حاکمیت ننگین طالبان، سه ساله شد!

۱۵ آگوست ۲۰۲۴

همزمان با سومین سالگرد به قدرت رسانده شدن حکومت مرتجع و زنستیز طالبان در افغانستان،

به دعوت خانه فرهنگ افغانستان، در الکساندرپلاتز برلین، تجمع اعتراضی در محکوم ساختن حاکمیت زنستیز طالبان و حمایت های مالی و تسلیحاتی امریکا و متحدین غربی از آنان، با حضور افراد و نیروهای مختلف برگزار گردید.

در این تجمع ضمن تجلیل از مبارزات زنان افغانستان علیه وضعیت اسارت بار و محرومیت شان از تحصیل، اشتغال و فعالیت های اجتماعی؛ بر لزوم سرنگونی طالبان تأکید شد.

برنامه های متنوعی مانند اجرای تأثر و ترانه های اعتراضی در جلب توجه مخاطبین نقش مهمی داشتند.

فعالین «سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان) واحد برلین»، در این تجمع شرکت کرده و در قسمتی از برنامه، یکی از فعالین هشت مارس، یک قطعه شعر اعتراضی را دکلمه کرد و بر ضرورت مبارزه زنان و سایر اقشار تحت ستم، همزمان با طالبان و امپریالیسم جهانی به عنوان حامیان این حکومت زنستیز و فاشیست، تأکید کرد. □





شرکت در تجمع و راهپیمایی در دومین

سالگرد قیام ژینا ۱۵ سپتامبر ۲۰۲۴

فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران- افغانستان) - واحد هلند، روز شنبه ۱۴ سپتامبر ۲۰۲۴ از ساعت ۱ تا ۴ بعدازظهر در تجمع و راهپیمایی که به مناسبت بزرگداشت دومین سالگرد قیام ژینا، از جانب گروه جوانان فعال سیاسی در شهر خرونینگن هلند- برگزار شده بود، شرکت داشتند.

گروه برگزار کننده، مکان تجمع را با تصویر بزرگی از ژینا و سایر کشته شدگان خیزش ژینا، و بنرهایی که بر روی آنها شعار نوشته شده بود؛ همراه با دو بنر از سازمان زنان هشت مارس، بخش وسیعی از محل تجمع را تزیین کردند.

مراسم با خوش آمدگویی آغاز شد؛ سپس در مورد دومین سالگرد خیزش ژینا، به دلیل و اهمیت این گردهمایی پرداخته شد. سپس سخنرانان از گروه‌های مختلف، نظرات سازمان خود را خواندند. بخشی از بیانیه «درس‌هایی که می‌توان از خیزش ژینا آموخت!» توسط یکی از فعالین سازمان زنان هشت مارس خوانده شد.

پخش موزیک‌های انقلابی در طول برنامه و اجرای زیبای برنامه‌های هنری از جانب جوانان گروه برگزار کننده، به مبارزات زنان علیه حجاب اجباری و نمایش عمامه پرانی، گوشه‌ای از خشم زنان و مردم را به نمایش گذاشتند، که توجه بسیار از عابرین را به خود جلب کردند.

سپس جمعیت با حمل بنرها و پلاکارت‌ها در طول راهپیمایی در مسیر شلوغ مرکز شهر، با شعار دادن توجه عابرین بیشتری به این حرکت جلب می‌کردند.

در محل تجمع و راهپیمایی اعلامیه‌ها به زبان‌های فارسی و هلندی، در بین حاضرین و عابرین پخش شد. ■



هلند - آمستردام

شرکت در آکسیون گرامیداشت دهه ۶۰

۲۴ اوت ۲۰۲۴

روز یکشنبه ۲۴ اوت از ساعت ۲ تا ۴ بعدازظهر، فعالین سازمان زنان هشت مارس (ایران- افغانستان) - واحد هلند، در آکسیون گرامیداشت یادمان به خون خفتگان دهه ۶۰ و تابستان خونین ۶۷ و در حمایت از مبارزات مادران خاوران و مادران دادخواه و... که از جانب «کمیته حمایت از مبارزات کارگران و زحمتکشان در ایران» - هلند همراه با جمعی از فعالین سیاسی، در میدان دام آمستردام برگزار شده بود همراه با بنرها، شعارها، اعلامیه و سخنرانی خود، شرکت کردند.

در بخش‌های مختلف برنامه، شعار، موزیک و سخنرانی‌های مختلف از جانب افراد و نیروهای شرکت کننده، از بلندگوها پخش می‌شد و همزمان با پخش تعداد زیادی اعلامیه به زبان‌های فارسی، هلندی و انگلیسی با بسیاری از حاضرین با هدف جلب حمایت آنان، در رابطه با موضوع برنامه و موج عظیم اعدام‌ها در ایران، گفتگو می‌شد که با اعلام همبستگی و همدلی بسیاری از آنان همراه بود. ■



نه به جنگ ارتجاعی!

انقلاب واقعی تنها راه رهایی، مردم ستمدیده در ایران و منطقه است!

از یک سال گذشته تا کنون، مردم جهان به چشم خود دیده‌اند که ادعای «پاکسازی حماس» توسط اشغالگران نژاد پرست اسرائیلی یعنی نسل کشی فلسطینی‌ها و کشتن ده‌ها هزار کودک بوده است. ادعای «مقابله با حزب الله» لبنان به معنی کشتن بیش از هزار نفر و مجروح کردن شش هزار نفر و آواره کردن صدها هزار نفر از مردم در عرض چند روز بوده است.

همه سران و سلاطین قدرت‌های امپریالیستی بویژه آمریکا و رسانه‌های شان، دارودسته سلطنت طلب‌ها و راست‌های افراطی و رسانه‌های شان، فلسطین را به نام حماس و لبنان را به نام حزب الله معرفی می‌کنند. به خاک مبدل کردن غزه این زندان ستمدیدگان فلسطینی و نسل کشی بیرحمانه آنان، حمله به لبنان و کشتار مردم و شروع حملات زمینی در روستاهای جنوب لبنان، تحت نام «دفاع اسرائیل از خود»، «محو حماس» در غزه، «برچیدن زیر ساخت‌های حزب الله» در لبنان تعریف شده است. اما مردم لبنان می‌دانند که موضوع اصلی حزب الله نیست. مردم لبنان خوب می‌دانند قتل عام صبرا و شتیلا در زمانی رخ داد که خبری از حزب الله نبود. مردم لبنان فراموش نمی‌کنند که در حال حاضر از هوا بمب و از زمین توپ‌های ماشین جنگی اسرائیل خانه‌های شان را بر سرشان ویران و عزیزان شان کشته می‌شوند، دولت امپریالیستی آمریکا قول ۹ میلیارد دلار دیگر را به اشغالگران اسرائیلی داده است.

همان گونه که مبارزه برای رهایی زنان* از ستم و فرودستی با سایر ستم‌های وارده بر اقشار و طبقات ستمدیده کارگران و زحمتکشان از جانب رژیم جمهوری اسلامی جدا نیست، به همان ترتیب سرنوشت مردم ایران جدا از سرنوشت مردم ستمدیده فلسطین، لبنان و سراسر جهان نمی‌باشد. چرا که با حاکمیت سیستم سرمایه داری امپریالیستی، سرنوشت همه مردم در سراسر جهان بیش از پیش به هم گره خورده است.

آن چه را که باید تاکید کرد این واقعیت می‌باشد که برای رهایی از چنگال ظلم و ستم جامعه طبقاتی، انجام انقلاب واقعی نه تنها در ایران و افغانستان، بلکه در منطقه جنگ زده خاورمیانه تنها راه است. انقلابی که توسط نیروهای مبارز و انقلابی با اتکا و سازماندهی اقشار و طبقات ستمدیده می‌تواند سیستم ستم و استثمار رژیم جمهوری اسلامی، طالبان، اشغالگران اسرائیلی... را سرنگون کند و دست همه قدرت‌های امپریالیستی را از این منطقه کوتاه نماید.

در این مسیر، جنبش زنان در ایران و افغانستان می‌توانند و باید نقش ویژه‌ای را علیه جنگ‌های ارتجاعی و در شرایط کنونی جنگ استثمارگرانه صهیونیست‌ها و حامیان امپریالیستی‌اش ایفا کنند و این مبارزه را بخشی از روند پیشروی مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی، امارت اسلامی طالبان و انواع و اقسام نیروهای راست افراطی بدانند. در حقیقت جنگ ارتجاعی را باید به جنگ انقلابی بدل کرد. هر راه دیگری به جز جنگ انقلابی در خدمت به انجام انقلاب واقعی، هم چون راه نیروهای راست افراطی و درخواست آنان از امپریالیست‌ها و اسرائیل در حمله نظامی به ایران به معنی عمق بخشیدن به اسارت زنان و مردم ستمدیده و محکم‌تر کردن سیستم ستم و استثمار سرمایه داری است.

۱۰ مهر ۱۴۰۳ برابر با ۱۱ اکتبر ۲۰۲۴

رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی که در دوره اخیر تلاش کرد به دلیل شرایط بحرانی داخلی بویژه در پی خیزش ژینا و نداشتن پایه توده‌ای تمایلی به نشان دادن عکس العملی نداشت، اما مجبور شد از یک طرف به خاطر کشته شدن یکی از مهم‌ترین مهره هایش، حسن نصر الله و انتظار حزب الله و سایر نیروهای ارتجاعی اسلامی در حمایت عملی از آنان و از طرف دیگر شاخ و شانه کشیدن‌های مکرر دولت اسرائیل و پیام نتانیاهو به «مردم ایران»، عکس العمل نشان دهد. برای جمهوری اسلامی در عکس العملی که امروز سه شنبه ۱۰ مهر با پرتاب موشک به اسرائیل نشان داد این است که بتواند از بحران و تناقضات عدیده «محور مقاومت» بکاهد و بر این پایه موقعیت متزلزل خود را در منطقه سر و سامان دهد. وارد شدن جمهوری اسلامی به جنگ با اسرائیل می‌تواند ابعاد این جنگ ارتجاعی را وسعت بخشد و شرایط را برای شعله‌ورتر کردن آن در منطقه و عرصه جهانی مهیاتر سازد.

نتانیاهو این سرکرده فاشیست‌های اشغالگر اسرائیلی که از حمایت بی‌دریغ مالی و تسلیحاتی قدرت‌های امپریالیستی و در راس آن آمریکا بهره‌مند است، پس از قتل عام بیش از ۴۱ هزار نفر از ستمدیدگان فلسطین، پس از مجروح کردن ده‌ها هزار نفر در غزه، پس از معلول کردن بیشمار کودکان فلسطینی، پس از تبدیل غزه به ویرانه، پس از بمب باران و کشتن بیش از ۱۰۰۰ نفر در عرض چند روز در لبنان، حال به ایران رسیده و به مردم پیام می‌دهد که «صلح و آزادی» بزودی فرا خواهد رسید. در حقیقت این «صلح و آزادی» مدل فاشیست‌های اشغالگر اسرائیلی یعنی افکندن هزاران تن بمب و کشتن صدها هزار نفر از مردم. این گونه می‌خواهند شرایط را برای رژیم چنج و به قدرت رساندن سلطنت طلب‌ها، مجاهدین و یا ترکیبی از اینان و سایر نیروهای راست افراطی فراهم کنند.

پیام اصلی نتانیاهو این جنایتکار جنگی که کودکان فلسطینی را زنده زنده در آتش می‌سوزاند، به زنان فلسطینی در زندان‌های مخوف‌شان تجاوز می‌کند، زخمی‌های فلسطینی را از پشت بام به زمین پرتاب می‌کند... به راست‌های افراطی در ایران این است که نگران نباشید مقابل مردم و خواست تغییر انقلابی و زیر و رو کردن سیستم سرمایه داری ایران خواهیم ایستاد و نمی‌گذاریم این سیستم تغییر کند. بر همین اساس است که طیفی از گرایش‌های راست و فاشیست «وطنی» با پیام نتانیاهو سرکرده صهیونیست‌ها قند توی دل‌شان آب شده و برای حمله اسرائیل ثانیه شماری می‌کنند. ثانیه شماری می‌کنند که صدها هزار زن و کودک توسط بمباران‌های اسرائیل به خاکستر بدل شوند. ثانیه شماری می‌کنند که به قیمت حمام خون دم و دستگاه سرمایه داری جمهوری اسلامی سالم باقی بماند تا اینان بتوانند همان سیستم ستم و استثمار را برانند.

پیش بسوی مبارزه متحد علیه برتری طلبی،

مهاجر ستیزی، نژاد پرستی و زن ستیزی!

خطاب به فعالین، تشکلات زنان و سایر نیروهای مبارز و مترقی اروپایی، آمریکایی و...

سران دول غربی، به طور برنامه ریزی شده دلایل اصلی ورود این حجم عظیم از مهاجرین و پناهجویان به اروپا و آمریکا را از توده‌ها پنهان می‌کنند. به مردم نمی‌گویند علت اصلی این است که ما در کشورهای این مهاجرین و پناهجویان بویژه در خاورمیانه، جنگ‌های مستقیم و نیابتی راه انداخته‌ایم و این توده‌ها برای فرار از مرگ و گرسنگی مجبور به ترک کشور خود شده‌اند. به مردم نمی‌گویند که برای تامین منافع استراتژیک خود در این دوره، پس از بیست سال حضور نظامی در افغانستان، این کشور را دو دستی به طالبان سپردند، طالبانی که زن ستیزی مشخصه اصلی آن است. نمی‌گویند که از وقتی طالبان را به قدرت رساندند، خیل عظیمی از مردم ناچار شدند برای فرار از جهنم طالبانی خانه و کاشانه خود را ترک کنند و به کشورهای گوناگون، عمدتاً ایران، پاکستان و کشورهای منطقه و تنها درصد کوچکی به اروپا و آمریکا پناه آورند. به مردم نمی‌گویند که بدون ارسال تسلیحات مدرن نظامی و میلیاردها دلار کمک مالی، اسرائیل نمی‌توانست این چنین نسل کشی فلسطینی‌ها را ادامه دهد و خیل عظیمی از مردم را آواره کند. به مردم نمی‌گویند در تضاد با امپریالیست‌های روسی و برای از میدان بدر کردن آنان، با کمک‌های عظیم مالی و تسلیحاتی، بر طبل جنگ در اوکراین کوبیده‌اند و ده هزار نفر از مردم را آواره کرده‌اند. به مردم نمی‌گویند که مهاجرین بویژه جوانان نقش مهمی را در ساختار اقتصادی در این کشورها هم به لحاظ کمی و هم کیفی بر عهده داشته و دارند. به مردم نمی‌گویند که آن‌ها خود عامل اصلی در بوجود آمدن انواع و اقسام نیروهای بشدت زن ستیز، فاشیست و بنیاد گرای اسلامی در خاورمیانه هستند. به مردم نمی‌گویند دلیل اصلی که این حجم از پناهنده‌ها و مهاجرینی که مجبور شده‌اند عزیزان و کشور خود را ترک کنند و تمام توهین و تحقیرهای نژاد پرستانه را در کشورهای میزبان به جان بخرند، آن‌ها هستند، همان قدرت‌های امپریالیستی حاکم بر جهان.

ما در دوره بس حساس و هولناکی بسر می‌بریم: با نسل کشی فلسطینی‌ها توسط نژادپرستان اشغالگر اسرائیلی و با حمایت آشکار قدرت‌های امپریالیستی غرب و در راس آنان امپریالیست‌های آمریکایی روبرو هستیم. با تخریب هراس انگیز محیط زیست توسط سرمایه داری حاکم بر جهان برای کسب سود و گسترش سرمایه روبرو هستیم. شاهد ظهور و قدرت‌یابی نیروهای راست افراطی فاشیست در سطح جهانی هستیم.

نیروهای راست افراطی در نتیجه سیاست‌های نئولیبرالیستی و جهانی شدن اقتصاد توسط قدرت‌های امپریالیستی تقویت و گسترش یافته و در سراسر جهان در حال گسترش هستند. فاشیسمی که به ناسیونالیسم، مهاجر ستیزی، نژاد پرستی، زن ستیزی... دامن زده و بر آن تکیه دارد. بیان ایدئولوژیک این فاشیسم در آمریکا و اروپا برتری سفید پوستان و در صدر آن مردان سفید پوست تجلی می‌یابد. بر همین اساس مهاجرین و پناهجویان غیر سفید پوست مورد تهاجم نژاد پرستانه و فاشیستی قرار می‌گیرند. کمپ‌های پناه جویی به آتش کشیده می‌شوند و زنان مهاجر و پناهنده «مستحق» تجاوز و آزار جنسی می‌شوند.

در همین دهه اخیر، شرایط برای رشد راست افراطی از جانب سران دول غربی چنان فراهم شده که این نیروها علناً می‌توانند تفکرات بغایت فاشیستی خود را علیه مهاجرین و پناهجویان اشاعه دهند. می‌توانند در «انتخابات» شرکت کنند و بخشا در قدرت سیاسی هم سهیم شوند.

قدرت‌های امپریالیستی در غرب برای فرار از عواقب هولناک بحران اقتصادی و شکاف عظیم طبقاتی، شکافی که هر روز دامنه آن عمیق‌تر می‌شود، مهاجرین و پناهجویان را سپر بلای خود قرار داده‌اند و گسترش بیکاری، فقر، نبود مسکن و مشکلات عظیم سیستم درمانی‌شان را بر گردن مهاجرین و پناهجویان انداخته‌اند.

جامعه تاثیر گذاشته تا آنان علت بیکاری و فقر و فلاکتشان را نه سرمایه داری بلکه مهاجرین و پناهجویان تلقی کنند.

ما از شما مردم، فعالین، تشکلات زنان و نیروهای آزادیخواه و مترقی می‌خواهیم که با هم مبارزه متحدانه‌ای را علیه نژاد پرستی، مهاجر ستیزی و برتری طلبی مردانه که براه افتاده است و هر روز دامنه آن گسترش می‌یابد، پیش ببریم.

افغان ستیزی در ایران جدا از مهاجر ستیزی در غرب نیست. آن مهاجر افغانستانی که زیر مشمت و لگد نیروهای مزدور رژیم ایران و بخش نا آگاه مردم جان‌اش را از دست می‌دهد، آن زن افغانستانی مهاجر که به خاطر زن بودن و افغانستانی بودن تحت ستم وحشیانه‌تر قرار می‌گیرد، جدا از آن مهاجر و پناهجویی نیست که مورد توهین و تحقیر در غرب قرار می‌گیرد و تعدادی نیز جان‌شان را به خاطر حملات فاشیست‌ها از دست می‌دهند.

ما می‌توانیم و باید علیه نژاد پرستی، برتری طلبی، مهاجر ستیزی و زن ستیزی؛ مبارزه مشترک و طولانی مدتی را سازماندهی کنیم و به سهم خود و به طور فعال از گسترش ایدئولوژی فاشیستی برتری طلبی جلوگیری کنیم.

۲۰ اوت ۲۰۲۴

حال می‌خواهیم توجه شما را به گوشه‌ای از جهان که نژاد پرستی و مهاجر ستیزی در آن بیداد می‌کند، جلب کنیم: ایران:

در این کشور و با حاکمیت چهل و پنج‌ساله رژیم جمهوری اسلامی، همان سیاست‌های راست افراطی فاشیستی در غرب یعنی برتری طلبی، ناسیونالیسم ارتجاعی، زن ستیزی، مهاجر ستیزی به شکل افراطی پیش می‌رود. رژیم ایران نیز همانند دولت‌های غربی دلیل وضعیت اسفبار اقتصادی، افزایش هزینه زندگی، کمبود مسکن، بالا رفتن جرم و جنایت... را به گردن مهاجرین که عمدتاً افغانستانی هستند انداخته و با راه اندازی کمپین افغان ستیزی بستری در جامعه برای تحقیر، ضرب و شتم و قتل آنان ایجاد کرده است. در یک سال گذشته حمله به خانه‌های افغانستانی‌ها و ضرب و شتم آنان گسترش یافته است. توهین و تحقیر، به هیچ گرفتن، آزار و اذیت... جزئی از جیره هر روزه مهاجرین افغانستانی است. در این میان زنان مهاجر افغانستانی، در کشوری با یک رژیم سرتا پا زن ستیز، هم به خاطر زن بودن و هم به خاطر ملیت‌شان تحت ستم وحشیانه‌تری قرار دارند.

رژیم جمهوری اسلامی در ایران همانند دولت‌های غربی این واقعیت را از مردم پنهان می‌کند که بیکاری و گسترش فقر به طور اساسی یکی از امراض و ملزومات جوامع سرمایه داری در ایران و در سراسر جهان است. بر اساس این لاپوشانی است که می‌توانند بر اقشار نا آگاه



درس‌هایی که می‌توان از خیزش ژینا، خیزش «ژن ژیان نازادی» آموخت!

در خیزش ژینا، نقش چشم‌گیر و تعیین‌کننده ستمدیدگان از ملیت‌های گوناگون‌گرد، بلوچ، ترک، عرب و... در مبارزه علیه رژیم، برای دیگر ستمدیدگان در سراسر کشور پررنگ‌تر شد و به روحیه اتحاد و همبستگی مردم در جامعه دمید.

نقش زنان در خیزش «ژن زندگی آزادی» چنان پرقدرد و الهام‌بخش بود که توانست حمایت و همبستگی زنان از افغانستان تا روم‌آوا از ترکیه تا ایتالیا و... را به خود جلب کند.

مبارزه جسورانه زنان و همه اقشار و طبقات محروم در خیزش «ژن زندگی آزادی» در دل توده‌های ستمدیده نور امید و امکان تغییر را تاباند و در دل رژیم جمهوری اسلامی و همه مرتجعین ترس و وحشت آفرید.

این که رژیم جمهوری اسلامی در طی خیزش ژینا صدها نفر حتی نوجوانان دختر و پسر و کودکان را در کوچه و خیابان و زندان به قتل رساند، ده‌ها نفر را نابینا کرد، هزاران نفر را به زندان انداخت، ده‌ها نفر از بازداشت‌شدگان را با شکنجه و تزیق دارو به «خودکشی» رساند، بازداشت و زندانی کردن فعالین حوزه‌های مختلف مبارزاتی را تسریع کرد، حکم‌های دراز مدت برای زندانیان سیاسی بویژه زنان صادر کرد، اعدام‌های وحشیانه را وسعت بخشید، به شدت جنگ علیه زنان افزود و...؛ همه و همه نشان از ضربه مهلک و جبران‌ناپذیری است که در نتیجه خیزش به نظام وارد شده است.

رژیم جمهوری اسلامی که در طی چهل و پنج سال گذشته همواره بر پایه سرکوب توانسته خود را بر اریکه قدرت نگاه دارد، در برابر ضربه کاری که به نظامش در خیزش «ژن زندگی آزادی» با پیشقراولی زنان وارد شد، برای بقا به جز گسترش وحشیانه‌تر سرکوب، راهی برایش باقی نمانده است. جمهوری اسلامی به خیال‌واهی خود می‌خواهد با شمشیر سرکوبی که از رو بسته است دستاوردهای ماندنی خیزش ژینا را پس بگیرد، از مردم و بویژه از زنان انتقام گرفته و از رخ دادن قیام دیگری جلوگیری نماید. اما مگر سرکوب‌های خونین در گذشته، به طور مشخص در خیزش دی ۹۶ و کشتار حداقل ۱۵۰۰ نفر در آبان ۹۸، توانست مانع خیزش ژینا شود؟ سرکوب‌ها نه تنها تضادهای آشتی‌ناپذیر میان مردم و رژیم را حل نمی‌کند بلکه به آن حدت و شدت می‌بخشد.

در آستانه دو سالگی بزرگترین خیزش مردم، خیزش ژینا علیه رژیم جمهوری اسلامی قرار داریم. خیزشی که دره و شکاف بین مردم و رژیم فاشیست اسلامی را چنان عمقی بخشید که با هیچ ترفندی پرشدنی نیست. خیزشی که بر تارک آن، مهر پیشتازی زنان در مبارزه علیه حجاب اجباری و به مصاف طلبیدن رژیم زن‌ستیز، حک شده است. هیچ‌گاه در تاریخ، نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان دیده نشده که زنان این چنین خشمگین و با عزم و اراده، با اعتماد و اتکا به نفس و استوار در راس جنبشی این چنین توده‌ای قرار گیرند.

خیزش ژینا تبلوری از مبارزه و درد مشترک همه ستمدیدگان بود. این که ژینا یک زن بود و به خاطر حجاب به قتل رسید و این که ژینا یک‌گُرد بود که طعم ستم ملی را به تلخی چشیده بود و این که ژینا جوانی بود که محرومیت‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جوانان را با خود حمل می‌کرد؛ همه و همه باعث پیوند و درهم‌آمیخته شدن مبارزه زنان علیه انقیاد و فرودستی، با مبارزه ستمدیدگان ملیت‌های گوناگون علیه ستم ملی و مبارزه علیه محرومیت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوانان در جامعه شود.

در خیزش ژینا زنان از ملیت‌های تحت ستم، بویژه زنان جسور کردستان با شعار «ژن ژیان نازادی»، توانستند هم‌جایگاه تعیین‌کننده خود را در پیشروی جنبش انقلابی زنان برجسته کنند و هم‌پیش گذاشتن این شعار برای اولین بار توانستند نام زن را در سراسر جامعه در دل مبارزه فراگیر کنند.

این شعار و همه‌گیر شدن آن در جامعه توانست حس نزدیکی و وحدت را در بین مردم دامن زند. شعاری که ملیت‌های تحت ستم بلوچ، گُرد، عرب، فارس، افغان و آذری را به یکدیگر نزدیک کرد. بدون تردید فراگیر شدن این شعار ربط مستقیم به مبارزات شکوهمند و پرقدرد زنان علیه حجاب اجباری و به آتش کشیدن آن و نقش پیشقراولی و استواری‌شان در خیزش ژینا داشت.

قدرت این خیزش توده‌ای بود که توانست برای اولین بار با شعار «ترنس، کوئیر، رهایی» موضوع ستم بر اقلیت‌های جنسی / جنسیتی را به شکل گسترده در جامعه طرح کند و ترک‌های اولیه‌ای به تفکرات کوئیر ستیز وارد سازد.

در شرایط کنونی، انبار باروت خشم و نفرت زنان و همه ستمدیدگان از موقعیت اسفبار اقتصادی و سیاسی، از ستم و استثمار، از نبود آزادی‌های اجتماعی، از سرکوب‌های وحشیانه و از اعدام‌های بی‌رویه؛ به قدری فشرده و حتی نسبت به دوران خیزش ژینا عمیق‌تر و گسترده‌تر شده است که هر آن و هر موضوعی می‌تواند این انبار باروت را منفجر کند و خیزشی عظیم‌تر و گسترده‌تر بیافریند.

بدون شک برای این که بتوان مبارزات و خیزش‌های توده‌ای آینده را در مسیر کارسازتر و آماده‌تری پیش برد، برای این که بتوان از نیروی خود در مقابل نیروی ارتجاع حاکم محافظت کرد، برای این که بتوان ترفندهای سرکوبگرانه رژیم را بیش از پیش خنثی کرد، برای این که بتوان دسیسه‌های امپریالیست‌ها و حامیان‌شان را تا سر حد امکان بی‌تاثیر کرد، برای این که بتوان نگرشی درست و انقلابی بر تفکر مردم در مبارزات خیابانی ایجاد کرد؛ نیاز مبرمی است که بتوان دستاوردهای خیزش ژینا را بیش از پیش جذب نمود و کمبودها و موانع اصلی را شناسایی و درس‌های لازمه را بیرون کشید.

یکی از مهم‌ترین کمبودهای این خیزش در میان مردم حتی در بین نیروهای مبارز ضد رژیم، این تفکر بغایت انحرافی بود که گویا این جنبش خود بخودی این رسالت را دارد و می‌تواند که تغییرات بنیادی ایجاد کند و جمهوری اسلامی را سرنگون نماید. در این راستا هم بود که دارو دسته راست افراطی هم چون سلطنت طلب‌ها و رسانه‌های‌شان این طرز تفکر را تبلیغ و تقدیس می‌کردند و تلاش داشتند خواسته‌های مردم را در این چارچوب محدود کنند.

واقعیت این است که وجود گسترده افشار و طبقات ستم‌دیده و وجود زنان سرکش در خیابان‌ها، با هر درجه از خود گذشتگی هم که باشد، در مبارزه‌ای هم چون خیزش «زن زندگی آزادی» نمی‌تواند خود بخودی عامل تغییرات بنیادی شود. منظور از تغییر بنیادی رفتن یک عده ستمگر و جایگزین شدن آن با یک عده ستمگر دیگر، همان گونه که در سال ۱۳۵۷ انجام گرفت، نیست. تغییر بنیادی تنها می‌تواند از طریق انقلاب و سرنگونی سیستم ستمگرانه و استثمارگرانه سرمایه داری حاکم و تمامی دم و دستگاه سرکوبگر نظامی آن انجام پذیرد. برای چنین هدفی نیز نیاز حیاتی و تعیین کننده به رهبری انقلابی واقعی است و نه ادعایی. بر همین اساس هم شعار «زن انقلاب رهایی» پیش گذاشته شد تا روشن کند که زنان با انقلاب واقعی است که می‌توانند در مسیر رهایی از ستم جنسی / جنسیتی گام بردارند.

خیزش «ژن ژیان نازادی» دستاوردهای گوناگونی را از خود بر جای گذاشت، اما یکی از دستاوردها، درجه بالای همبستگی در بین مردم با ستمدیدگان ملیت‌های تحت ستم در سراسر جامعه به ویژه در بین جوانان و نوجوانان بود. وقتی سرکوبگران رژیم در برابر مبارزات مردم در سقز، سنندج، بوکان، مهاباد و به طور کلی به کردستان وحشیانه حمله کردند و با قساوت تمام، بسیاری را هدف گلوله قرار دادند و کشتند و خیابان‌ها را خونین کردند و وقتی در زاهدان حمام خون راه انداختند، خیزشگران در سراسر کشور با خشم و نفرت بیشتر و با فریاد کردن شعارهایی هم چون: «از کردستان تا تهران، خونین تمام ایران»، «از زاهدان تا تهران، خونین تمام ایران»، در کنار ملیت‌های تحت ستم ایستادند. این دستاوردی مهم در برابر ترفند معمول رژیم یعنی: «تفرقه بیانداز و حکومت کن» بود که باید بیش از گذشته تقویت شده و گسترش یابد.

اما آن چه را که می‌توان یکی از مهم‌ترین، ماندگارترین و تاثیر گذارترین دستاوردهای جنبش «زن زندگی آزادی» خواند و ما بارها روی آن تأکید کردیم، این است که این جنبش، موضوع مبارزه زنان علیه حجاب اجباری با قدمتی بیش از چهار دهه را از حصار موضوعی مربوط به زنان خارج و به موضوعی همگانی بدل کرد. رو آمدن موضوع ستم بر زن با محوریت حجاب اجباری در این خیزش و نقش تعیین کننده زنان بطور سراسری، امری بود که توانست گسست کیفی از مبارزات و خیزش‌های گذشته که در آن از خواسته‌های زنان و در مرکز آن مخالفت با حجاب اجباری، هیچ اثری نبود را ایجاد کند.

بدون هیچ تردیدی راه طولانی برای گسست‌های بیشتر و عمیق‌تر در راه است. گسست‌هایی که با انقلاب واقعی در عرصه‌های گوناگون جامعه و تغییر و تحولات بنیادی در مناسبات اجتماعی و روابط تولیدی می‌تواند صورت پذیرد و ادامه یابد. علیرغم این که راه درازی در پیش است اما تحول بی‌سابقه‌ای که این گسست ایجاد کرد جهشی به پیش است. اهمیت این امر تنها در عرصه تاکتیکی نبود و نیست. مساله مهم این است که پای نیمی از جامعه در میان است. مساله این است که در این خیزش شمار وسیعی‌ای از زنان بشکل سراسری به میدان مبارزه علیه حجاب اجباری و کل نظام زن ستیز کشیده شدند و این شکل متهورانه مبارزات‌شان، مردان بویژه جوانان را ترغیب به سهم گرفتن در این مبارزه نمود. این تحول، برای آینده جنبش، برای پیشروی در مسیر صحیح مبارزه علیه کل نظام ستمگرانه و استثمارگرانه جمهوری اسلامی، نقش استراتژیک دارد. در عین این که این خیزش و شعار مرکزی آن اعتماد به نفس عمیق و استراتژیکی به زنان نه تنها در ایران، بلکه در منطقه و جهان بخشید. این دستاورد، دست مایه مهمی برای پیشروی‌های آینده خواهد بود.

مبارزه علیه اعدام

را به مبارزه توده‌ای و گسترده بدل کنیم!

تنها حربه رژیم جمهوری اسلامی برای بقا در مقابل مبارزات مردم ستم‌دیده، شدت بخشیدن به سرکوب است. بر بستر این سرکوب است که جنگ علیه زنان و تحمیل حجاب اجباری حدت بیشتری یافته است؛ چرا که زخم عمیق و شکست ایدئولوژیکی که زنان با مبارزات خود بویژه در خیزش ژینا و بعد از آن، علیه حجاب اجباری بر رژیم وارد کردند، تشدید جنگ علیه زنان را تبدیل به یک ضرورت برای بقای رژیم نموده است. در حقیقت جمهوری اسلامی در پی انتقام‌گیری از زنان، ملل تحت ستم و بطور کلی از مردم، در خیزش ژینا است. خیزشی که زنان نقش تعیین‌کننده، الهام‌بخش و پیشتاز را در آن بر عهده داشتند. خیزشی که ستم‌دیدگان، کُرد، بلوچ، عرب،... پیشروی آن را تضمین نمودند و توانستند توجه و حمایت مردم در سراسر جامعه را به جایگاه تعیین‌کننده مبارزات شان، جلب کنند. در کردستان، جوانان و نوجوانان دختر و پسر بویژه آن دسته از مبارزینی که بطور متشکل وارد میدان مبارزه شدند، با مبارزات شورانگیز خود نفس رژیم شونیست و فاشیست جمهوری اسلامی را گرفتند.

باید در نظر داشت که پس از قتل ژینا بود که موضوع زنان و ستم ملی در جامعه برجسته شد. در واقعیت زن بودن و کُرد بودن، تلاقی دو تا از مهم‌ترین تضادهایی بوده که رژیم جمهوری اسلامی از بدو قدرت‌گیری تا کنون با آن روبرو بوده است. در عین حال در کردستان همواره مبارزه متشکل و سازمان‌یافته، جزئی از تاریخ مبارزاتی این خطه بوده و این امر برای جمهوری اسلامی غیر قابل تحمل بوده و هست.

بر این اساس و بر پایه تضادهای دیرینه رژیم که از ابتدای قدرت‌گیری با آن دست به گریبان بوده (موضوع زنان، ملل تحت ستم و فعالیت سازمان‌یافته) علت صدور حکم اعدام برای شریفه محمدی و پخشان عزیزی در هفته‌های اخیر معنا می‌یابد.

قدرت‌گیری رژیم جمهوری اسلامی با اجباری کردن حجاب و به بند کشیدن زنان آغاز شد و به کردستان و سرکوب خونین تابستان ۵۸ رسید و با کشتار و اعدام ستم‌دیدگان و قتل رهبران ترکمن صحرا و تداوم آن در خوزستان و سرکوب خونین خلق عرب ادامه یافت. با شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی در سال‌های نخست دهه ۶۰ تداوم یافت و در تابستان خونین ۶۷ اوج گرفت. تابستانی که در آن یک نسل از بهترین و فداکارترین و از جان‌گذشته‌ترین مبارزین و انقلابیون را در زندان‌ها مقابل جوخه‌های اعدام قرار دادند و حمام خونی در سراسر زندان‌ها و گورستان‌ها و گورهای دستجمعی به راه انداختند.

آری رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی، برای تبدیل جامعه به گورستان و در خدمت به تثبیت خود، چنین جنایات فراموش‌نشده‌ای و نبخشیدنی را آفرید. جنایتی که با سکوت رضایت‌مندانه امپریالیست‌ها و حامیان‌شان از جمله سلطنت‌طلب‌ها و دیگر مرتجعین تایید شد.

اما تابستان داغ و خونبار ۶۷ نقطه پایان اعدام و قتل زندانیان سیاسی نبود و در تمامی سال‌های گذشته، بنا بر شرایط و اوضاع داخلی و بین‌المللی در خدمت تداوم زندگی‌ننگین رژیم ادامه یافت: ترور فعالین و اعضای سازمان‌ها و احزاب سیاسی در داخل و خارج از کشور، قتل‌های زنجیره‌ای در دهه ۷۰، سرکوب و قتل دانشجویان در جنبش دانشجویی تابستان ۷۸، سرکوب خونین خیزش ۸۸، ۹۶ و در خیزش ژینا در نیمه دوم ۱۴۰۱ و هم‌زمان گرفتن جان ده‌ها هزار نفر از زندانیان جرائم عمومی.

اما

مادران و خانواده‌های دادخواه به رغم اذیت و آزار و به بند کشیدن تعدادی از آنان، مبارزه و مقاومت گسترده زنان* علیه حجاب اجباری، اعتراضات گسترده کارگران، معلمان، بازنشستگان، پرستاران، ملیت‌های تحت ستم، فعالین محیط زیست و...؛ نمونه‌های بارز این مقاومت و ایستادگی در فضای بشدت سرکوبگرانه است.

اگر فعالیت متشکل برای رژیم جمهوری اسلامی همواره خط قرمز بوده و هست، برای صف عظیم ستمدیدگان یعنی اکثریت جامعه، پاسخ صحیح به یک ضرورت برای پیشبرد مبارزه نقشه‌مند است. با پاسخگویی به این معضل دیرینه درون صفوف اقشار و طبقات ستمدیده است که می‌توان مبارزه را بشکل توده ای، گسترده و متشکل علیه اعدام و درجهت درهم شکستن درهای زندان و آزادی همه زندانیان سیاسی که با سرنگونی انقلابی رژیم جمهوراسلامی میسر می‌شود، به پیش برد. در چنین مسیری است که از نفوذ و دخالت قدرت‌های امپریالیستی حافظان نظم ستمگرانه و حامیان‌شان جلوگیری می‌شود.

در این میان فعالین و تشکلات مبارز و انقلابی زنان* هم چون سازمان زنان هشت مارس می‌توانند و باید نه تنها به مبارزه خود علیه حجاب اجباری، که فشرده ستم جنسی/ جنسیتی می‌باشد، شدت بخشند، صفوف مبارزین خود را گسترش دهند و مردم بویژه مردان را درگیر این مبارزه حیاتی نمایند، بلکه با پیشبرد مبارزه سازمان یافته به فراگیر کردن شعار «نه به اعدام» در میان صفوف ستمدیدگان و کمک به ایجاد تشکلات توده‌ای و مورد نیاز انقلاب، یاری رسانند. بر بستر پیشبرد چنین مبارزه هدفمند و انقلابی است که یاد همه جانباختگان گرامی داشته می‌شود و راه مبارزاتی‌شان ادامه می‌یابد.

۳۰ مرداد ۱۴۰۳ / ۲۰ اوت ۲۰۲۴

در مقابل تمامی ددمنشی‌های رژیم و اعدام معترضین خیزش ژینا، صدور بی‌وقفه حکم اعدام و بستن احکام طویل‌مدت برای زندانیان سیاسی بویژه فعالین زن، اعدام فله‌ای زندانیان عادی، اذیت و آزار، بازداشت و زندانی کردن خانواده‌های دادخواه به جرم دادخواهی و...، از دل سیاهچال‌ها، کارزار «سه شنبه‌های نه به اعدام» که در حقیقت مبارزه علیه رژیم دار و شکنجه است، راه اندازی می‌شود و صدای این اعتراض از دیوارهای بلند و قطور زندان‌ها عبور می‌کند و در جامعه طنین می‌افکند.

جمهوری اسلامی، فوج فوج فعالین حوزه‌های گوناگون مبارزاتی و معترضین خیزش‌های اخیر بویژه خیزش ژینا را زندانی کرد تا از طریق این گروه‌انگیزی مردم خشمگین و متنفر از کل نظام را مرعوب کند؛ اما زندانیان اسیر، با تمام تهدیدها، انواع شکنجه‌ها، اعتراف‌گیری‌های اجباری و اعدام‌ها؛ زندان‌ها را به مکانی برای ادامه مبارزه، برای دفاع از مبارزات اقشار و طبقات گوناگون و به مکانی برای مقابله با حکم شنیع اعدام بدل کرده و این چنین به اهداف مرتجعانه و سرکوبگرانه رژیم ضربه وارد کرد. آن چه که تا کنون محرز شده این واقعیت است که مرعوب کردن مردم با افزایش اعدام‌ها که یکی از اهداف اصلی رژیم را در بر می‌گیرد، موثر واقع نشده است؛ چرا که پا به پای افزایش اعدام‌ها، کارزار «سه شنبه‌های نه به اعدام» در زندان‌ها در حال گسترش و همه گیر شدن است و بیرون از زندان نیز مبارزات اصناف مختلف بدون وقفه ادامه دارد.

زنان زندانی سیاسی اوین در پیوستن به کارزار «سه شنبه‌های نه به اعدام» نه تنها با پیش گذاشتن شعارهایی هم چون «بند زنان اوین، هم صدا هم پیمان، تا لغو حکم اعدام، ایستاده‌ایم تا پایان» در رسا کردن صدای اعتراض علیه شکنجه و اعدام نقش مهمی ایفا کردند، بلکه با صدور بیانیه‌های مختلف به افشای اهداف رژیم از اعدام‌ها پرداختند. وقتی زنان زندان اوین در بیانیه‌شان اعلام کردند که «این نه فقط حکم اعدام شریفه بلکه حکم اعدام همه «ما» فعالین کارگری، سیاسی، مدنی، حقوق بشری و فعالین حوزه زنان است...»، بدرستی بر این واقعیت انگشت گذاشتند که افشا و مقابله با رژیم و اهداف‌اش از تشدید سرکوب و «عادی» سازی آن در جامعه و گرفتن جان انسان‌ها با طناب دار، وظیفه همه «ما» هایی است که در حوزه‌های مختلف مبارزاتی سهم گرفته ایم.

ترفند تشدید سرکوب توسط جمهوری اسلامی با هدف ایجاد رعب و وحشت و کنترل جامعه، به عکس خود بدل شد و به موج تازه‌ای از مقاومت نه تنها در زندان‌ها بلکه در سطح جامعه، دامن زد. مبارزه

سه سال

از به قدرت رساندن مجدد طالبان گذشت!

سه سال از به قدرت رساندن مجدد طالبان، یکی از مرتجع‌ترین و زنستیزترین حکومت‌های تاریخ معاصر، به دست امپریالیسم جهانی به سرکردگی امریکا می‌گذرد.

اما وقاحت سازمان ملل در «تعامل با طالبان» تا آنجا پیش رفته که جهت راضی کردن طالبان برای شرکت در نشست سوم دوحه (۳۰ ژوئن و ۱ ژوئیه ۲۰۲۴) اجازه داد که ترکیب شرکت کنندگان با نظر طالبان تعیین شود و در شرایطی که نمایندگان ۲۵ کشور در این نشست حضور داشتند، از حضور زنان افغان، حتی همان زنان لابی‌گر؛ ممانعت به عمل آمد و این در شرایطی است که برای آرام ساختن افکار عمومی، اینجا و آنجا همچنان تظاهر به محکوم ساختن سیاست‌های زنستیزانه طالبان می‌کنند.

زنان آگاه افغانستان اما همانطوری که از اولین روز به قدرت رسانده شدن طالبان، علیه این گروه مسلح با دست‌ان خالی در کوچه و بازار، تظاهرات کردند و به مبارزه پرداختند، همچنان تنها قشری هستند که با وجود اختناق شدید و تهدیدهای فراوان، به شکل مستمر و پی‌گیر مبارزه را ادامه داده و با تشکلات و مبارزات مخفی و علنی، مقابل طالبان و قوانین قرون وسطی‌ای اش قد علم کرده و به روشنگری علیه این جریان فاشیست و حامیان امپریالیستش می‌پردازند.

اولین گام برای رهایی زنان و جامعه در افغانستان، سرنگون ساختن طالبان و کوتاه کردن دست امپریالیست‌ها به دست زحمتکشان و ستمدیدگان افغانستان است و این ممکن نمی‌شود، مگر با همبستگی سراسری آنان، ایجاد تشکلات آگاهانه و مبارزات پی‌گیر و مستمر!

غرب که در سال ۲۰۰۱ به بهانه حمایت از «حقوق زنان» و گسترش «دمکراسی» در افغانستان، با تجاوز نظامی به این کشور، طالبان را از مسند قدرت به زیر کشیده بود و به این بهانه حضور نظامی خود را برای دو دهه در افغانستان توجیح می‌کرد، بعد از گذشت بیست سال که طی آن گشایش‌های سطحی در شهرهای بزرگ و همزمان، تشدید محرومیت در روستاها و مناطق حاشیه‌ای را به دنبال داشت؛ بار دیگر طی مذاکرات و معاملات طولانی در دوحه، سرنوشت زنان و جامعه را به دست همان نیروی فاشیست و مرتجع طالبان سپرد، این بار با این ادعا که «طالبان تغییر کرده است».

از زمان قدرت‌گیری طالبان، اما فقر و گرسنگی در جامعه چنان شدتی یافت که فروش کودکان و بیش از همه دختر بچه‌ها، برای تأمین نان شب سایر افراد خانواده، به امری معمول در بین اقشار تحتانی جامعه بدل شد؛ و همزمان دور تازه‌ای از تاریخ سیاه و فاجعه بار در سرکوب و محرومیت زنان و حذف کامل آنان از حضور در جامعه، آغاز گردید. درب دانشگاه‌ها و مدارس بعد از دوره ابتدایی، به روی تمامی زنان و دختر بچه‌ها، بسته شد. زنان از اغلب مشاغل اخراج و خانه‌نشین شدند. تردد زنان بدون همراه مرد و حضورشان در پارک‌ها و اماکن عمومی، با قوانین محدود کننده کنترل شد. حجاب اجباری به شکلی اغراق‌آمیزتر از گذشته بر زنان تحمیل شد. آمار کودک همسری و ازدواج‌های اجباری به شدت بالا رفت. تجاوز، سنگسار، زنکشی و قتل زنان از سوی حکومت، گسترش یافت. اختناق و سرکوب هر ندای اعتراضی، بیش از پیش بر جامعه سایه گسترد و...

قدرت این جریان زنستیز و فاشیست دستپخت آمریکا و سایر شرکای امپریالیستش، با حمایت‌های مالی اشان از طالبان و ارسال بسته‌های مالی هفتگی، روز به روز بیشتر تثبیت شد. برخی زنان و جریان‌ات وابسته به حکومت دست نشانده قبلی هم، نه برای بهبود شرایط زنان و جامعه، بلکه برای سهیم شدن در همین حکومت فاسد، همزمان با سفید نمایی سیاست‌های طالبان و امپریالیست‌ها، هر روز با استفاده ابزاری از وضعیت زنان، با التماس از درگاه عامل اصلی این فلاکت یعنی بنگاه‌های مختلف امپریالیستی، سعی در به انحراف کشاندن مبارزات زنان و معطوف ساختن امید آنان به همین بنگاه‌ها دارند.

«اخراج افغانستانی‌ها مطالبه ملی» نیست،

بلکه مطالبه فاشیستی و نژاد پرستانه

رژیم جمهوری اسلامی، سلطنت طلب‌ها و سایر راست‌های افراطی است!

این دارودسته آگاهانه و نقشه‌مند می‌خواهند واقعیاتی که در عراق و افغانستان پس از اشغال نظامی امپریالیست‌های آمریکایی و شرکا و کشتن ده‌ها هزار نفر از مردم و گماشتن وابستگان‌شان در قدرت در خدمت به منافع خود، رخ داد را پرده پوشی کنند. اما آن چه که در مقابل چشم میلیون‌ها نفر از مردم جهان انجام گرفت این بود که یک بار امپریالیست‌های آمریکایی و متحدین‌شان با ادعای «رهایی» زنان از دست طالبان، افغانستان را به خاک و خون کشاندند و رژیم چنچ کردند و بیست سال بعد و با تغییر استراتژی این دوره‌شان، همان طالبان «تروریست و ضد زن» را به قدرت برگرداندند. در نتیجه این معامله‌گری، افغانستان به زندان زنان بدل شده و میلیون‌ها نفر از مردم مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده‌اند و به کشورهای گوناگون از جمله ایران تحت حاکمیت یک رژیم فاشیست، ضد کارگر و ضد زن؛ مهاجرت نموده‌اند.

در رابطه با افغان ستیزی، آن چه که این مساله را بسیار حساس‌تر کرده است این است که برخی از مردم فریب سیاست‌های نژاد پرستانه و مهاجر ستیز رژیم جمهوری اسلامی و متحدین‌شان مانند سلطنت طلب‌ها را خورده و با آنان سمت‌گیری نموده‌اند. روز جمعه ۵ مرداد ۱۴۰۳، به دنبال انتشار خبری جهت دار و حساب شده توسط رسانه‌های رژیم جمهوری اسلامی از جمله تسنیم (ارگان سپاه پاسداران) مبنی بر کشته شدن یک ایرانی توسط سه افغانستانی، تظاهراتی در منطقه ۱۵ تهران که از مناطق محروم می‌باشد، علیه افغانستانی‌ها با شعارهای نژاد پرستانه و تفرقه افکنانه به راه افتاد.

اما در همین منطقه و در هفته‌های قبل از این تظاهرات نژاد پرستانه، حداقل بنابر اخبار منتشر شده ۲۰ افغانستانی در اثر ضرب و شتم مجروح شدند و بنابر برخی گزارشات تعدادی نیز به شکل مشکوکی به قتل رسیدند. وقتی خبر گذرای در مورد فرسید نوجوان ۱۸ ساله افغانستانی، کارگر یکی

رژیم نژاد پرست و فاشیست جمهوری اسلامی طی حیات ننگین خود همواره کمپین افغان ستیزی را سازماندهی نموده و در یک سال گذشته به آن شدت بخشیده است. این رژیم با علم کردن کمپین افغان ستیزی تلاش کرده و می‌کند بیکاری، وضعیت به گل نشستن اقتصاد وابسته، افزایش قیمت نان، افزایش هزینه زندگی، کمبود مسکن، بالا رفتن جرم و جنایت و... را به گردن افغانستانی‌ها بیندازد و با ایجاد بستری برای تحقیر، ضرب و شتم و قتل آنان، جهت‌گیری اعتراضات آحاد جامعه را منحرف سازد. البته جمهوری اسلامی متحدین پر و پا قرص خود را در اشاعه تهوع‌آورترین فرهنگ نژاد پرستانه که یکی از مشخصه‌های سرمایه داری است، با خود به همراه دارد: پرو امپریالیست‌های سلطنت طلب و سایر راست‌های افراطی.

با به پای کمپین افغان ستیزی رژیم جمهوری اسلامی، سلطنت طلب‌ها و سایبری‌های‌شان و سایر پرو امپریالیست‌های دو آتش، در شبکه‌های اجتماعی تمام تلاش خود را به کار گرفته‌اند که با اشاعه تفکرات بغایت نژاد پرستانه به گسترش کمپین فاشیستی رژیم یاری رسانند و در افغان ستیزی گوی سبقت را از رژیم برابند. این پرو امپریالیست‌ها به همراه کسانی که خود را «مدافع» زنان و مبارزات‌شان می‌دانند در حین پیشبرد انواع و اقسام توطئه و دسیسه علیه مردم و نیروهای انقلابی، به طور دائم از کشورهای «دمکراتیک» یعنی قدرت‌های امپریالیستی غرب و در راس آنان آمریکا می‌خواهند که همانند افغانستان و عراق در ایران هم، رژیم چنچ کنند.

از باغ‌های کرج که در ۳۱ تیر ۱۴۰۳، به طرز فجیعی به قتل رسید، منتشر می‌شود، وقتی چند ماه قبل‌تر از فرسید، الیاس محمدی نوجوان پاکبان توسط بسیجی‌ها به قتل می‌رسد، وقتی کارگر ۶۰ ساله به نام حسن زاده در مشهد به بهانه‌ی کارگری به باغ انگور در یکی از روستاهای اطراف برده می‌شود و با ضربات سنگ به قتل می‌رسد، وقتی خانه‌های مهاجرین و پناهندگان افغانستانی که از دست ستمگران طالبان گریخته‌اند در میبد یزد مورد هجوم وحشیانه بسیجی‌ها و تعدادی از مردم ناآگاه قرار می‌گیرد، خانه‌های محقرشان به آتش کشیده شده و ساکنین آن ضرب و شتم می‌شوند؛ آب از آب تکان نمی‌خورد و هیچ بخشی از جامعه هم به پای تظاهرات و محکوم کردن نژاد پرستی و مهاجر ستیزی نمی‌رود.

در حالی که وزارت کار و سران و سلاطین جمهوری اسلامی بخشنامه پشت بخشنامه علیه به کارگیری «اتباع غیر مجاز» صادر می‌کنند، همین «اتباع غیر مجاز» بدون مدرک اقامت، بنابر آمار رسمی بیش از ۱۰ درصد از نیروی کار را تشکیل می‌دهند. ده درصدی که نقش مهمی در ساختار اقتصادی کشور، هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی بازی می‌کنند. بسیاری از کارگران و زحمتکشان افغانستانی که بدون مدرک، در جهنمی به نام ایران شاغلند، تحت شدیدترین فشارهای فاشیستی و نژادپرستانه، مجبورند برای بقای خود، تن به هر بیگاری و با هر دستمزد محقرانه‌ای بدهند. این یک واقعیت غیر قابل انکار است که کارگران و زحمتکشان افغانستانی بسیار بیشتر از دستمزد ناچیزشان و استفاده از مزایای جزئی اجتماعی که با هزار درد و رنج ممکن است دریافت کنند، ثروت برای جامعه تولید می‌کنند. ثروت جامعه از نیروی کار کارگر تولید می‌شود. در حقیقت فوق استثمار تشدید یافته کارگران و زحمتکشان افغانستانی، بخش مهمی از روند رو به رشد انباشت سرمایه را برای سرمایه داران دولتی و خصوصی عملی می‌سازد. این سرمایه داران دولتی و خصوصی هستند که از وجود میلیون‌ها کارگر و زحمتکش افغانستانی سودهای کلان به جیب می‌زنند و هم زمان به اشاعه تفکرات نژاد پرستانه و فاشیستی می‌پردازند. سرمایه داران با استفاده از نیروی کار کارگران و زحمتکشان افغانستانی در کوره‌های آجرپزی، مرغ داری، قالی بافی که زنان و کودکان دختر افغانستانی نیروی اصلی آن هستند، جمع آوری پلاستیک و ضایعات از سطل‌های آشغال توسط کودکان کار افغانستانی حتی زیر سن ده سال، ساختمان سازی، کارهای مربوط به کشاورزی، چوپانی، پوست شویی و چرم‌سازی، سنگ بری، چاه کنی، تخلیه و نظافت فاضلاب و... کارهای سخت و مشقت بار با دستمزد ناچیز و در بسیاری مواقع عدم پرداخت مزد، میلیاردها تومان به جیب می‌زنند.

بخش بزرگی از کودکان کار در ایران را کودکان افغانستانی تشکیل می‌دهند که در سنین کودکی مسئولیت در آمد و یا بخشی از درآمد و سهم شدن در سرپرستی یک خانواده را بر عهده دارند و توسط باندهای مافیایی به پست‌ترین نوع کار از جمله زباله گردی واداشته می‌شوند.

در این میان زنان مهاجر و پناهنده افغانستانی در موقعیت به مراتب وحشتناک‌تری بسر می‌برند. این زنان هم به خاطر ملیت‌شان مثل همه ملیت‌های ستم‌دیده ایران، از ستم ملی در رنج‌اند و هم به خاطر زن بودن‌شان تحت حاکمیت یک رژیم زنستیز که در طی چهل و پنج سال گذشته جنگ با زنان در دستور کارش قرار داشته و در ماه‌های اخیر به این جنگ شدت بخشیده است، تحت خشونت و ستم جنسیتی بسر می‌برند. با مجموع ستم طبقاتی، ملی و جنسیتی که به طور وحشیانه به آنان روا می‌شود، اگر خوش شانس باشند و به کاری برای گذران زندگی بغایت محقرانه‌شان دست یابند مزد بسیار کمتری حتی نسبت به زنان کارگر و زحمتکش «ایرانی» دریافت می‌کنند.

کارفرمایان سرمایه دار دولتی و غیر دولتی با به کار گرفتن کارگران افغانستانی و مکیدن خون‌شان و پروار کردن سرمایه‌های نجومی‌شان، هم زمان و آگاهانه و نقشه‌مند علیه آنان تحت عنوان این که «اینان فرصت‌های شغلی را اشغال کرده اند»، «از مصرف‌کنندگان امکانات «رفاهی» کشور هستند»، «بسیاری از جنایات را مرتکب می‌شوند» و...؛ کلیه بحران‌های اقتصادی و اجتماعی را به گردن چند میلیون افغانستانی می‌اندازند، و به تفرقه‌افکنی در بین مردم بویژه کارگران و زحمتکشان دامن می‌زنند. در این دروغ و نفرت‌پراکنی و تفرقه اندازی سلطنت طلب‌ها و سایر نیروهای ارتجاعی شبانه روز در حال فعالیت‌اند و این واقعیت را آگاهانه پنهان می‌کنند که بیکاری و گسترش فقر به طور اساسی یکی از امراض و ملزومات جوامع سرمایه داری در سراسر جهان از جمله ایران است. بر اساس این لاپوشانی است که می‌توانند بر افشار ناآگاه جامعه تاثیر گذاشته تا آنان علت بیکاری و فقر و فلاکت‌شان را نه سرمایه داری بلکه مهاجرین و پناهندگان تلقی کنند.

در آخر روی سخن ما با آن بخش از مردمی است که آگاهانه و یا نا آگاهانه به دام تبلیغات رژیم فاشیست و نژاد پرست جمهوری اسلامی و متحدین‌شان سلطنت طلب‌ها و دیگر گروه‌های راست افتاده‌اند و در آزار و اذیت، تحقیر و توهین، ضرب و شتم و قتل مهاجرین افغانستانی با مزدوران رژیم هم گام شده اند؛ لازم است توجه داشته باشند که بدون هیچ شکی این تحرکات نژاد پرستانه، به نفع جمهوری اسلامی تمام خواهد شد.

زنان مهاجر و پناهنده افغانستانی در موقعیت به مراتب وحشتناک‌تری بسر می‌برند. این زنان هم به خاطر ملیت‌شان مثل همه ملیت‌های ستمدیده ایران، از ستم ملی در رنج‌اند و هم به خاطر زن بودن‌شان تحت حاکمیت یک رژیم زنستیز که در طی چهل و پنج سال گذشته جنگ با زنان در دستور کارش قرار داشته و در ماه‌های اخیر به این جنگ شدت بخشیده است، تحت خشونت و ستم جنسیتی بسر می‌برند. با مجموع ستم طبقاتی، ملی و جنسیتی که به طور وحشیانه به آنان روا می‌شود، اگر خوش شانس باشند و به کاری برای گذران زندگی بغایت محقرانه‌شان دست یابند مزد بسیار کمتری حتی نسبت به زنان کارگر و زحمتکش «ایرانی» دریافت می‌کنند.

همان گونه که رژیم نژاد پرست و مهاجر ستیز و سلطنت طلب‌های فاشیست و دیگر پرو امپریالیست‌ها با هم در افغان ستیزی متحدند، ضروری است که کارگران و زحمتکشان و همه نیروها و تشکلات از جمله تشکلات مبارز و انقلابی زنان که نه مرز، نه جنسیت و نه ملیت را به رسمیت می‌شناسند، دست در دست هم علاوه بر افشا و مبارزه بی‌وقفه با کمپین تفرقه افکنانه افغان ستیزی برای رهایی از نژاد پرستی و فاشیسم، از مهاجر ستیزی، از زنستیزی، از کارگر ستیزی و به یک کلام برای رهایی از چنگال هر شکل از ستم و استثمار علیه رژیم جمهوری اسلامی و تمامی دارو دسته‌های ارتجاعی متحداً مبارزه کنند.

۱۱ مرداد ۱۴۰۳ / ۱۱ اوت ۲۰۲۴

بر این امر واقف باشید با رژیمی دست وحدت داده‌اید که پای به پای اشاعه نژاد پرستی و افغان ستیزی هر هشت ساعت یک نفر را به دار می‌آویزد، فعالین حوزه‌های گوناگون کارگری، زنان و... را به اعدام محکوم می‌کند و صف اعدامیان را گسترش می‌دهد، در زندان‌ها شکنجه، آزار و اذیت، تجاوز و اعتراف‌گیری‌های اجباری می‌کند، جنگ علیه زنان را با حدت و شدت پیش می‌برد، کارگران و زحمتکشان و ستمدیدگان ملیت‌های تحت ستم را سرکوب می‌کند، برای سود اندوزی بیشتر محیط زیست را بیش از پیش تخریب می‌کند، هر روز به صف مادران دادخواه و خانواده‌های دادخواه می‌افزاید و...

در نظر داشته باشید که یکی از اهداف اصلی رژیم شونیست جمهوری اسلامی و متحدین‌اش سلطنت طلب‌ها و سایر راست‌های افراطی فاشیست در کمپین افغان ستیزی، ایجاد تفرقه بین مردم بویژه کارگران و زحمتکشان و اشاعه نژاد پرستی است.

بدانید که تعداد مهاجرین افغان در ایران، بنابر آمارهای کمیساریای عالی پناهندگان، نزدیک به پنج میلیون نفر می‌باشد. این تعداد در برابر جمعیت ایران که بالغ بر هشتاد و پنج میلیون نفر می‌باشد، چیزی کمتر از شش درصد را در بر گرفته و نمی‌تواند عامل گرانی مانند افزایش قیمت نان و مسکن، بیکاری، بحران زیست محیطی، کمبود آب و خشکسالی، تورم و... باشد. آن چه را که باید تاکید مجدد کرد این است که برای سرمایه داران که به دنبال کسب سود و انباشت سرمایه هستند، وجود کارگران افغانستانی با نازل‌ترین دستمزد و بدون هیچ گونه حقوق اولیه، لازم است. در نتیجه در زمینه اقتصادی کارگران افغانستانی منبع ثروت در جامعه هستند.

بدون شک، عامل اصلی بیکاری در ایران سیستم طبقاتی حاکم و وابستگی‌اش به نظام جهانی امپریالیستی که با شکل و مدل انگلی و وابستگی به پول نفت و بر مبنای سود همراه با فساد و دزدی و چپاول در ابعاد وسیع سازماندهی شده است، می‌باشد. این اقتصاد وابسته و بحرانی ورشکسته عامل اصلی بسته شدن کارخانه‌های بزرگ و کوچک در طی سال‌های متمادی بوده که هم چنان ادامه دارد و باعث اخراج صدها هزار کارگر از صنایع مختلف و بیکاری آنان شده است.

Towards a united struggle against supremacy, anti-immigration, racism and misogyny!

As a result of the spread and expansion of neoliberal policies and the globalization intended and implemented by the imperialist powers, the forces of the extreme right are strengthened, growing and are spreading all over the world. What manifests the extreme right forces in the US and Europe is the white supremacy and at top of that is the white men. It is on such bases that non-white immigrants and asylum seekers are subjected to racist attacks. Refugee camps are set on fire and migrant and refugee women “deserve” rape and sexual harassment. However, the risk of the growth and spread of racism and anti-immigration is not limited to western imperialist countries but under the domination of the ruling imperialist racist policies, the brutal reactionary governments in Asia, Africa and Latin America; racism is justified and practiced against immigrants and minorities in more brutal, ruthless and extreme ways than before.

Now we want to draw your attention to a corner of the world where racism and anti-immigrants are rampant: Iran!

In this country and with the 45-years rule of the Islamic Republic regime, the same far-right fascist policies in the West namely supremacy, reactionary nationalism, misogyny, and anti-immigrants, are taking extreme forms. The Iranian regime, like the western governments, blames the economic situation, the increase in the cost of living, the lack of housing, the increase in crime, on the immigrants, who are mostly from Afghanistan, and by launching an anti-Afghan campaign provide the basis for humiliation, harassing, beating and even killing the migrants. In the last year or so the number of attacks on Afghan migrants and their homes has hugely increased. Insulting and humiliating, ignoring and harassing... are part of the daily diet of Afghan immigrants. In the meantime, Afghan immigrant women, in a country with a totally anti-women regime, are subjected to more brutal oppression both because of being women and because of their nationality.

The Islamic regime in Iran, like Western governments, hides from the people the fact that unemployment and the spread of poverty are fundamentally one of the diseases and necessities of capitalist societies in Iran and around the world. It is based on this cover-up that they can influence the some ignorant people so that they blame their unemployment, poverty and their misery on refugees and not on capitalism.

We call on you, the people, activists, women’s organizations and progressive forces: Let’s carry out a united struggle against racism, anti-immigration and male supremacy that is dangerously spreading and expanding every day.

We believe that anti-Afghan campaign in Iran is not separate from anti-migrants in the West. The Afghan immigrant who dies under the punches and kicks of the reactionary forces of the Iranian regime or reckless and uninformed part of the people, cannot be separated from the immigrants and asylum seekers in the West who are insulted and humiliated or might be killed due to the attacks of the extreme right.

We can and should fight unitedly against racism, supremacy, anti-immigration and misogyny. We can organize a long-term joint struggle and actively prevent the spread of the fascist ideology of supremacy.

30 August 2024

HASHTHE MARS

QUARTERLY JOURNAL NO 63, November 2024

www.8mars.com

zan_dem_iran@hotmail.com

YouTube: 8marsorg

Facebook: 8matsorg

Telegram: @hastehmars

Inatagram: @zanane8mars

Twitter: @HashteMars

Price: €5 - £5